قضا و قدر در نظام آفرینش

(تفسیر موضوعی المیزان)



به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶ - گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر علامه : قضا و قدر در نظام آفرینش / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : تهران: مفتاح دانش: بیان جوان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۳۴۰ ص.؛ ۱۴ × ۱۱ س‌م.

فروست : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.] ۳.

شابک : ۵۷۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۹۱۵۲۲-۰-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب" المیزان فی تفسیرالقرآن "تالیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیرالقرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : قضا و قدر -- جنبه‌های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ - شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیرالقرآن

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.] ۳.

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷ ۳ .ج ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۴۰۳۳

فهـــرست مطـالـب

موضوع صفحه

(۴۱۶)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۱۷)

(۴۱۸)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۱۹)

(۴۲۰)

فهـرست مطـالـب

فهـرست مطـالـب

فهـرست مطـالـب

(۴۲۵)

(۴۲۶)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۲۷)

(۴۲۸)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۲۹)

(۴۳۰)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۳۱)

(۴۳۲)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۳۳)

(۴۳۴)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۳۵)

(۴۳۶)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۳۷)

(۴۳۸)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۳۹)

(۴۴۰)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۴۱)

(۴۴۲)

فهـرست مطالـب

موضـوع صفحـه

(۴۴۳)

(۴۴۴)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۴۴۵)

تقدیم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّـــةِاللّهِ فِی‌الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ

الاَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَ‌الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَیْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّــــرَّ فی غَیْبَتِــــکَ وَ فِراقِــکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ

(۶)

مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

متن تأئیدیه حضرت آیةاللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریـم ایـن بزرگ‌تریـن هـدیه آسـمانی و عـالی‌ترین چراغ هـدایت که خداونـد عـالم به وسـیله آخرین پیـامبرش برای بشـریت فروفرسـتاده است؛ همواره انسان‌ها را دسـتگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هسـتند که به هر مقدار بیشتر با این نور و

رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تائیدیه حضرت آیهٔاللّه مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن‌مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان‌المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن‌تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه‌سیدعلی‌اصغر‌دستغیب‌نماینده محترم‌خبرگان‌رهبری‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنـان از توفیقـات و تأییـدات الهی برخـوردار باشنـد.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای‌سیدمهدی‌امین» می‌باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۵ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی‌است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیهٔ اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم‌گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز، روی

آورده و به‌طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به‌این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک‌سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لُغوی و بیانی‌آن‌را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی‌است می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای امین

(۱۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ۸/۸/۱۳۸۸ مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّروُنَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ ـ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخـر سـال ۱۳۵۷ شـروع و حـدود ۳۰ سـال دوام داشتـه، و بـا توفیق الهی در لیالی مبـارکه قـدر سال ۱۳۸۵پایان پذیرفتـه و آمـاده چـاپ و نشـر گـردیـده است.

هـدف از تهیه این مجموعـه و نوع طبقه‌بنـدی مطـالب در آن، تسـهیل مراجعه به شـرح و تفسیر آیـات و معـارف قرآن شـریف، از جانب علاقمنـدان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتواننـد اطلاعات خود را از طریق بیان مفسـری بزرگ چون علامه فقید آیهٔ اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشـن داشتـه باشنـد.

سال‌هـای طولانـی، مطـالب متعـدد و متنوع دربـاره مفـاهیم قرآن شـریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسـیر المیزان علامه طباطبایی، قـدس‌اللّه سـرّه الشـریف، ترجمه شـد و در دسترس جامعه مسـلمان ایرانی قرار گرفت، این مشـکل حـل شـد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسـرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسـی این تفسـیر گرانمایه بود. لـذا این ضـرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرهٔالمعـارف در دسـترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بـود کـه مـوجب تهیه این مجلـدات گـردید.

بـدیهی است این مجلـدات شامـل تمـامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سـعی شـده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

مقدمه مؤلف (۲۱)

اصـول این مطالب باتوضـیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیـری آن‌ها به خود المیـزان مراجعه نماید. برای این منظور مسـتنـد هر مطلب با ذکـر شماره مجلـد و شماره صفحـه مربوطـه و آیه مورد استنـاد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین‌نکته لازم‌است که چون‌ترجمه‌تفسیرالمیزان به‌صـورت دومجمـوعه ۲۰ جلـدی و ۴۰جلـدی منتشـرشده بهتراست درصورت نیازبه‌مراجعه به‌ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشـر چنین مجموعه آسـمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـریـف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جنـاب آقـای دکتـر محمـد بیستونی، اصلاح و تنقیـح و نظـارت همـه‌جـانبه بر این مجمـوعه قـرآنی شریف را به عهـده گیـرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسـهیل در رسانـدن پیام آسـمانی قرآن مجیـد به نسل جوان، مطالب قرآنی را بـه صـورت کتاب‌هـایی در قطع جیبـی منتشـر می‌کنـد. ایـن ابتکـار در نشـر همیـن مجلـدات نیـز بـه کـار رفته، تـا مطـالعـه آن در هـر شـرایـط زمـانـی و مکـانی، برای جـوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجـام شـده و می‌شـود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودنـد، و بر علامه فقیـد آیـهٔاللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شـریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیـر شنـاخت اسـلام واقعی پرورش دادنـد!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

بخش اول:قضا و قدر

فصل اول :قضای الهی

مفهوم قضا

(۲۵)

(۲۶)

«وَ قَضَیْنا اِلی بَنی اِسْرائیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْاَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوّا کَبیرا.» (۴ / اسراء)

«قَضا» به معنای فیصل دادن به امری است، چه با گفتار باشد و چه با عمل، و هر

(۲۷)

کـدام بر دو وجه است: یکی‌الهی و دیگری بشـری. ازجمله قضای الهی این است که فرمود: «وَ قَضـــی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ ـ خدا دستور داده که جز او را نپرستید.» (۲۳ / اسـری) و «وَ قَضَیْنا اِلی بَنی اِسْرائیلَ فِی الْکِتابِ - ما اعلام کردیم و حکم فیصل یافته کردیم و به ایشـان به وسـیله وحی چنین اعلامـ نمودیم که...» (۴ / اسـری) و بر همین حمـل می‌شود، آیه: «وَ قَضَـیْنا اِلَیْهِ ذلِکَ الْاَمْرَ اَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ ـ این امر را به وی حکم کردیم که نسل اینان مقطوع خواهد بود.» (۶۶ / حجر)

و اما قضاء الهی در فعل، این آیات است که می‌فرماید: «وَ اللّهُ یَقْضی بِالْحَقِّ وَ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لایَقْضُونَ بِشَیْءٍ - تنها خداست که به حق قضا می‌رانـد و آن خـدایان که اینان به غیر خـدا می‌خوانند قضایی ندارند نه به حق و نه به باطل،» (۲۰ / غافر) و «فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فی یَوْمَیْنِ - پس آن‌ها را در دو روز هفت آسمان کرد،» (۱۲ / فصلت) که

(۲۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

قضا در آن به معنای ابداع و فراغت از ایجاد است و آیه در معنای آیه «بَدیعُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ،» (۱۱۷ / بقـره) اسـت.

و از جمله قضای بشری در قول، این است که می گویند: «داود چنین قضا کرد.» چه حکمی که حاکم می کند از مقوله کلام است، و در قضای فعلی بشـری آیه شریفه است که می‌فرمایـد: «فَاِذا قَضَیْتُـمْ مَناسِکَکُـمْ ـ پس چون مناسک خود را به پایان رساندید،» (۲۰۰ / بقره) و «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذوُرَهُمْ - پس آلودگی‌های خود را زایل نموده و به نذرهـای خود وفا کننـد.» (۲۹ / حج)

معنای آیه مورد بحث این است که ما بنی اسرائیل را در کتاب تورات اخبار داده و اعلام نمودیم، اخباری قاطع که سوگند می‌خورم و قطعی می گویم که شما نژاد بنی‌اسرائیل به زودی در زمین فساد خواهید کرد - که مراد به زمین سرزمین فلسطین و

مفهوم قضا (۲۹)

پیرامـون آن است ـ و این فسـاد را در دو نـوبت خواهیـد کرد یکی بعـد از دیگری، و در زمین طغیـانی عظیم و علـوی کـبیر خواهید کرد.(۱)

مفهوم قضای الهی، و قضا در تکوین و تشریع

«وَ کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِه... .» (۱۳ / اسراء)

هر موجودی و حادثی را که خدای عزوجل نخواهد تحقق و وجود بدهد و علل و

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۶۸.

(۳۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

شرایطش موجود نشده باشد به همان حالت امکان و تردد میان وقوع و لاوقوع و وجود و عدم باقی می‌ماند، و به محضی که بخواهد تحقق دهد و علل و تمامی شرایطش را فراهم سازد، به طوری که جز موجود شدن حالت انتظاری برایش نماند موجود می‌شود، و این مشیت حق و فراهم کردن، علل و شرایط همان تعیین یکی از دو طرف است که قضای الهی نامیده می‌شود.

نظیر این اعتبار در مرحله تشریع جریان داشته حکم قطعی خدا درباره مسایل شرعی را نیز قضای خدا می‌گوییم و لذا در هر جا که در کلام مجیدش اسمی از قضا برده شده این حقیقت به چشم می‌خورد، چه قضاء تکوینی مانند آیه شریفه «وَ اِذا قَضی اَمْرا فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ،» (۱۱۷ / بقره) و «فَقَضیهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ،» (۱۲ / فصلت) و «قُضِیَ الاَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیانِ،» (۴۱ / یوسف) و «وَ قَضَیْنا اِلی بَنی اِسْرائیلَ فِی

مفهوم قضای الهی، و قضا در تکوین و تشریع (۳۱)

الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الاَرْضِ مَرَّتَیْنِ،» (۴ / اسری) و همچنین آیات دیگر که متعرض قضای تکوینی خداست.

و چه آیاتی که متعرض قضای تشریعی است، مانند آیه: «وَ قَضی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ...،» (۲۳ / اسری) و «اِنَّ رَبَّکَ یَقْضی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فیما کانُوا فیهِ یَخْتَلِفُونَ،» (۹۳/یوسف) و «وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قیلَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.»(۷۵/زمر) البته قضا دراین آیه‌وهمچنین آیه‌قبلی‌اش به‌وجهی قضای‌تشریعی‌است و به‌وجهی‌قضای تکوینی.

بنابراین آیات کریمه مزبور صحت این دو اعتبار عقلی را امضا نموده موجودات خارجی را از جهت این که افعال خدایند قضا و داوری خدا می‌داند، و همچنین احکام شرعی را از جهت این که افعال تشریعی خداست و نیز هر حکم فصلی را که منسوب به اوست قضاء او نامیده و این دو اعتبار عقلی را امضا نموده است.

(۳۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

و چه بسا موارد که از آن به حکم و قول تعبیر کرده که البته عنایت دیگری باعث شده است. مانند آیه «اَلا لَهُ الْحُکْمُ!» (۶۲ / انعام) (۱)

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی، و مراحل قضا و امضاء در ترتیب وجود

«وَ کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِه... .» (۱۳ / اسراء)

از آن جا که ضرورت و وجوب عبارت از متعین شدن یکی از دو طرف امکان است ناگزیر ضرورت و وجوبی که بر سراسر ممکنات گسترده شده خود قضایی است عمومی از خدای‌تعالی، چون ممکنات این ضرورت را از ناحیه انتساب به خدای‌تعالی به

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۲۸.

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی (۳۳)

خود گرفته‌اند که به خاطر آن انتساب هر یک در طرف خود وجود پیدا کرده‌اند، پس ضرورت خوابیده بر روی سلسله ممکنات یک قضای عمومی الهی است. و ضرورت مخصوص به یک یک موجودات قضای خصوصی اوست. چون گفتیم مقصود از قضا تعیین یکی از دو طرف امکان و ابهام و تردد است. و از همین جا معلوم می‌شود که قضا که خود یکی از صفات خداوندی است.

یکی از صفات فعلیه اوست نه ذاتیه‌اش. چون گفتیم از افعال او (موجودات) و به لحاظ انتسابش به او که علت تامه است انتزاع می گردد.

روایات هم این نظریه را تأیید می کنند: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند هر چیز را که بخواهد ایجاد کند اول تقدیرش می کند، و وقتی تقدیرش کرد قضایش را می‌راند، و وقتی قضایش را راند امضایش می‌فرماید... .» امام ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: «ای یونس به مسأله قدر نپرداز، عرض کرد: من به مسأله قدر زیاد نپرداخته‌ام، لکن همین را

(۳۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

می گویم که تنها چیزی موجود می‌شود که خدا اراده‌اش کرده باشد و مشیتش هم تعلق گرفته باشد، و نیز قضاء آن را رانده، تقدریش کرده باشد، فرمود: ولی من این طور نمی گویم، من می گویم: هیچ چیز تحقق نمی‌یابد مگر آن که اول مورد مشیت خدا و سپس مور اراده او و آن گاه قدر او و در مرحله چهارم قضاء او قرار گرفته باشد، آن گاه فرمود: هیچ می‌دانی مشیت چیست؟ عرض کرد: نه، فرمود: تصمیم به کاری گرفتن، هیچ می‌دانی اراده کردنش به چه معنی است؟ عرض کرد: نه، فرمود: به این که آن چیز را بر طبق مشیت خود تمام کند، آن گاه فرمود: هیچ می‌دانی قدر چه معنا دارد؟ عرض کرد: نه، فرمود: قدر خدا هندسه و ابعاد دادن به موجود و تعیین مدت بقای آن است. سپس فرمود: خدا وقتی چیزی را بخواهد اول اراده می کند، و بعد تقدیرش نموده سپس قضایش را می‌راند، و کارش را یک طرفی می کند، و وقتی یک طرفی کرد

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی (۳۵)

امضایش و اجرایش می‌سازد.»

و در روایت دیگر از یونس از همان جناب آمده که فرمود: «هیچ چیزی صورت خارجی به خود نمی گیرد مگر آن که مورد مشیت و اراده و قدر و قضاءِ خدا قرار گرفته باشد، عرض کردم: پس معنای مشیت چیست؟ (اراده و مشیت که هر دو به معنای خواست است، چه فرقی با هم دارند؟) فرمود: پایداری و منصرف نشدن از آن، عرض کردم: معنای قدر چیست؟ فرمود: اندازه گیری آن از طول و عرض. عرض کردم: پس معنای قضا چیست؟ فرمود: اگر بعد از مشیت و اراده و قدر قضاء آن را براند امضاءاش نموده و آن چیز وجود به خود می گیرد، و دیگر جلوگیری برایش نخواهد بود.»

از عالم علیه‌السلام سؤال کردند: «علم خدا چگونه است؟ فرمود: اول می‌داند، بعد

(۳۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

مشیتش تعلق می گیرد، بعد اراده می کند، آن گاه تقدیر می کند، سپس قضا می‌راند، و در آخر امضا می کند. پس خدای سبحان چیزی را امضا و اجرا می کند که قضایش را رانده باشد، و قضای چیزی را می‌راند که تقدیرش کرده باشد، و چیزی را مقدر می‌سازد که اراده کرده باشد، پس مشیت او به علم او، و اراده‌اش با مشیتش، و تقدیرش با اراده‌اش، و قضایش با تقدیرش، و امضایش با قضایش صورت می گیرد. در نتیجه رتبه علم او مقدم بر مشیت، و مشیت در مرتبه دوم مقدم بر اراده، و اراده در مرتبه سوم و مقدم بر تقدیر است، و تقدیر به وسیله امضا قضا را می‌راند.

پس مادام که قضاء خدا به وسیله امضا رانده نشده در مراحل قبلی بداء هست و ممکن است از ایجاد آنچه که مورد علم و مشیت و اراده و تقدیرش تعلق گرفته صرف‌نظر کند، و آن را ایجاد ننماید، ولی اگر با امضا به مرحله قضا رسید دیگر بداء نیست.»

قضای عمومی و قضای خصوصی الهی (۳۷)

این ترتیب که در روایت آمده و مشیت را مترتب بر علم و اراده را مترتب بر مشیت و همچنین هر یک را مترتب بر ماقبل خود دانسته ترتیبی است عقلی، چون عقل انتزاع به غیر این ترتیب را صحیح نمی‌داند.(۱)

تقدم اراده و قضای الهی بر قول و امر او

«اِنَّمـا قَوْلُنـا لِشَـیْءٍ اذا اَرَدْنـاهُ اَنْ نَقُـولَ لَـهُ کُـنْ فَیَکُـونُ!» (۴۰ / نحـل)

۱- المیـــزان ج ۲۵، ص ۱۳۰.

(۳۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

خـدا امر خود را قول هم نامیـده همچنـان که امـرش و قولش را از جهت قوه و محکمی و ابهام‌ناپـذیـری حکم و قضا نیز خوانـده است. همچنـان که قول خـاص خود را کلمـه نیز نـامیـده است.

ایجـاد خـدای‌تعالی یعنی آن‌چه که از وجود بر اشـیاء افاضه می‌کنـد - که به وجهی همان وجود اشـیاء موجود است - همان امر او و قول او و کلمه اوست که قرآن در هر جـا به یک جور تعبیرش فرموده، لکن از ظاهر تعابیر قرآن بر می‌آیـد که کلمه خـدا همان قول اوست به اعتبار خصوصیت آن و تعینش. و از این معنا روشن می‌گردد که اراده و قضای خدا نیز یکی است، و برحسب اعتبار از قول و امر مقدم است، پس خدای سبحان نخست چیزی را اراده می‌کند و قضایش را می‌راند سپس به آن امر می‌کند و

تقدم اراده و قضای الهی بر قول و امر او (۳۹)

می‌گوید: باش و موجود می‌شود. (۱)

مـــأموریت مـــلائکه در اجرای قضای الهی

«فَالْمُدَ بِّراتِ اَمْرا.» (۵ / نازعات)

ملائـکه بـا همه اشیاء سـر و کـار دارنـد، با این که هر چیزی در احاطه اسباب است، و اسباب درباره وجود او و عـدمش، بقایش و زوالش و در مختلـف احوالش بـا یکـدیگر نزاع دارنـد، پس آن‌چه خـدای‌تعالی دربـاره آن موجود حکم کرده، و آن قضـایی که او درباره

۱- المیـــــزان ج ۲۴، ص ۱۰۶.

(۴۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

آن موجود رانـده و حتمی کرده، همـان قضایی است که فرشـته مأمور به تـدبیر آن موجود به سوی آن می‌شـتابد، و مسـئولیتی که به عهده‌اش واگذار شده می‌پردازد، و در پرداختن به آن از دیگران سـبقت می‌گیرد و سببیت سببی را که مطابق آن قضای الهی اسـت تمـام نمـوده و در نتیجـه آن‌چه را که خـدا اراده فرمـوده واقـع می‌شـود.(۱)

قضای آسمان‌های هفتگانه

«فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فی یَوْمَیْنِ!» (۱۲ / سجده)

معنای اصلی قضاء جدا کردن چند چیز از یکدیگر است. جمله نامبرده می‌فهماند که

۱- المیـــزان ج ۴۰، ص ۱۶.

قضای آسمان‌های هفتگانه (۴۱)

آسـمانی که خـدا متوجه آن شـد، به صورت دود بود، و امر آن از نظر فعلیت یافتن وجود مبهم و غیر مشـخص بود، خـدای‌تعالی امر آن را متمایز کرد، و آن را در دو روز هفت آسمان قرار داد.

این آیه شریفه با آیه قبلیش ناظر به تفصیل اجمالی است که در آیه «اَوَلَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما -

آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین یک‌پارچه‌بود و ما آن‌هارا ازهم جداکردیم،»(۳۰/انبیاء) متعرض آن‌بود.(۱)

۱- المیـــزان ج ۳۴، ص ۲۶۷.

(۴۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

(۴۳)

فصل دوم:قضا و حکم الهی و کتاب

مفهوم حکم، و حکم الهی

«انِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفصِلینَ» (۵۷ / انعام)

مـاده «حَ کَ مَ» دلالـت دارد بر اتقان و اسـتحکامی که در هر چیزی وجود داشته باشـد و اجزایش از تلاشـی و تفرقه محفوظ است. خلاصه هر موجودی که از روی حکمت به

(۴۴)

وجود آمده باشد اجزایش متلاشـی نگشـته و در نتیجه اثرش ضـعیف و نیرویش درهم شکسـته نمی‌شود. این است آن معنای جامعی که بر گشت جمیع مشتقات این مـاده از قـبیل احـکام، تحکیم، حـکمت، حـکومت، و غیر آن به آن است.

آمر در امری که می کند، قاضی در حکمی که صادر می‌نماید گویا در مورد امر و حکم نسبتی ایجاد نموده و مورد امر و حکم را با آن نسبت مستحکم می‌سازند، و بدین‌وسیله ضعف و فتوری که در آن راه یافته بود جبران می‌نماید.

این است آن معنـایی که مردم در امور وضـعی و اعتبـار، از لفظ حکم درک می کننـد و همین معنی را قابل انطباق بر امور تکوینی و حقیقتی هم دیـده و احساس می کننـد که امـور تکـوینی از نظر این که منسوب به خـدای سـبحان و قضـا و قـدر اوینـد دارای چنین استحکامی هستند. اگر می‌بینند که هسته درخت از زمین روییده و دارای شاخ و بر گ و

مفهوم حکم، و حکم الهی (۴۵)

میوه می‌شود، و هم‌چنین اگر نطفه به تدریـج به صورت جسـمی جانـدار درآمـده و دارای حس و حرکت می گردد، همه را به حکم خدای سبحان دانسته و مستند به قضا و قدر او می‌دانند، این است آن معنایی که انسان از لفظ حکم می‌فهمد و آن را عبارت می‌داند از اثبات چیزی برای چیز دیگری و یا اثبات چیزی مقارن با وجود چیزی دیگر.(۱)

حکم الهی در نظام تکوین و تشریع

«انِ الْحُکْمُ اِلاّ لِـلّهِ یَقُصُّ الْـحَقَّ وَ هُـوَ خَـیْرُ الْفصِلینَ!» (۵۷ / انعام)

۱- المیـــــــــزان ج ۱۳، ص ۱۸۱.

(۴۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مطـالب بالاـ که روشن شـد اینـک می گوییم: نظریه توحیـد که قرآن کریـم معـارف خود را بر اساس آن بنا نهاده حقیقت تأثیر را در عـالم وجود تنهـا برای خـدای‌تعالی اثبات می کنـد، و در موارد مختلف انتساب موجودات را به خـدای سـبحان به انحاء مختلفی بیان می کند، به یک معنا - اسـتقلالی - آن را به خدای سـبحان نسـبت داده و به معنای دیگری - غیر اسـتقلالی و تبعی - آن را به غیر او منسوب نموده است. مثلاًـ مسأله خلقت را به معنای اول به خداونـد نسـبت داده و در عین حال در موارد مختلفی به معنای دوم آن را به چیزهای دیگر هم نسبت می‌دهد، هم‌چنین از طرفی علم و قدرت و حیات و مشیت و رزق و زیبایی را به خداوند نسبت می‌دهد و

از طرفی همین‌ها را به غیر خدا منسوب می‌سازد.

حکم هم که یکی از صفات است از نظر این که خود نوعی از تأثیر است، معنای

حکم الهی در نظام تکوین و تشریع (۴۷)

استقلالی‌اش تنها از آن خداوند است چه حکم در حقایق تکوینی، و چه در شرایع و احکام وضعی و اعتباری. قرآن کریم هم در آیات بسیاری این معنا را تأیید نموده است از آن جمله آیات زیر است: «ان الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ – حکم جز برای خدا نیست» (۶۷ / یوسف) و «اَلا لَهُ الْحُکْمُ – آگاه باش که تنها برای اوست حکم.» (۶۲ / انعام) و «لَهُ الْحَمْدُ فِی الاُولی وَالاْخِرَةِ وَ لَهُ الْحُکْمُ – و برای‌اوست حمد در دنیا و آخرت و برای‌اوست حکم.» (۷۰/قصص) و «وَ اللّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِه – و خداوند حکم می کند و کسی نیست که حکم او را دنبال کند و بی‌تأثیر نماند.» (۴۱ / رعد)

و اما حکم تشریعی، از جمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریعی به خدای‌تعالی آیه «ان الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ اَمَرَ اَلاّ تَعْبُدُوآا اِلاّ اِیّاهُ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ – نیست حکم مگر برای خداوند، دستور فرموده که جز او را نپرستید این است دین استوار و اداره کننده اجتماع!»

(۴۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۴۰ / یوسف) است با این که این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر این که حکم تنها برای خدای سبحان است و کسی غیر او با او شریک نیست. در عین حال در پاره‌ای از موارد حکم را و مخصوصا حکم تشریعی را به غیر خداوند هم نسبت داده، از آن جمله این چند مورد است: «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ – حکم می کنند به آن کفاره دو تن از شما که صاحبان عدالت باشند.» (۹۵ / مائده) و «یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ– ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکم کن!» (۲۶ / ص) و درباره رسول خدا می‌فرماید: «لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما اَراکَ اللّهَ – این که حکم کن میان مردم به آن‌چه که خدا آگاهت ساخته!» (۱۰۵ / انبیاء) و «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ – پس حکم کن در میان آنان به آن‌چه بر تو نازل شده،» (۴۸ / مائده) و «یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ.» (۴۴ / مائده) و هم‌چنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دسته اول

حکم الهی در نظام تکوین و تشریع (۴۹)

این نتیجه را می‌دهند که حکم به حق به طور استقلال و اولا و بالذات تنها از آن خدای‌سبحان است، و غیر او کسی مستقل در آن نیست، و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد خدای سبحان ارزانی‌اش داشته، و او دست دوم است، و از همین جهت است که خدای‌تعالی خود را «اَحْکَمُ الْحاکِمینَ» (۴۵ / هود) و «خَیْرُ الْحاکِمینَ» (۸۷ / اعراف) نامیده است. آری لازمه اصالت و استقلال و اولویت همین است.

آیاتی که حکم را به اذن خدای‌تعالی به غیر او نسبت می‌داد همان طوری که ملاحظه کردید مختص بود به احکام وضعی و اعتباری، و تا آن جا که من یاد دارم در این سنخ آیات آیه‌ای که احکام تکوینی را هم به غیر خدا نسبت داده باشد وجود ندارد.(۱)

انواع حکم در قرآن

۱– المیــــــزان ج ۱۳، ص ۱۸۲.

(۵۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«اُولآئِکَ الَّذینَ ءاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ.» (۸۹ / انعام)

ماده حکم بر حسب آن‌چه که از موارد استعمال آن به دست می‌آید در اصل به معنای منع است، و به همین مناسبت احکام مولوی را حکم نامیده‌اند، چه مولای آمر با امر خود مأمور را مقید ساخته و او را از آزادی در اراده و عمل تا اندازه‌ای منع نموده، و هوی و

خواهش نفسانی او را محدود می‌سازد، و هم‌چنین حکم به معنای قضا، که آن نیز دو طرف دعوا را از مشاجره و یا تعدی و جور باز می‌دارد، و حکم به معنی تصدیق که قضیه را از این که مورد تردید شود منع می‌نماید. و احکام و استحکام که معنای منع در آن دو نیز خوابیده چون هر چیزی وقتی محکم و مستحکم می‌شود که از ورود منافی

انواع حکم در قرآن (۵۱)

و فساد در بین اجزایش جلوگیر بوده باشد، و نگذارد اجنبی در بین اجزایش تسلط پیدا کند، و در آیه: «کِتبٌ اُحْکِمَتْ ءَایتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَّدُنْ حَکیمٍ خَبیرٍ» (۱ / هود) به اعتباری احکام در مقابل تفصیل استعمال شده و معنای اصلی‌اش را از دست نداده، برای این که این احکام نیز از فصل که همان بطلان التیام و ترکیب اجزاء هر چیزی است جلوگیری به عمل می‌آورد، و به همین معنی است محکم در مقابل متشابه.(۱)

حکم و قضای الهی در ایجاد

۱- المیـــــزان ج ۱۴، ص ۷۷.

(۵۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«اُولآئِکَ الَّذینَ ءاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ!» (۸۹ / انعام)

وقتی کلمه حکم به خدای‌تعالی نسبت داده می‌شود اگر در مسأله تکوین و خلقت باشد معنای قضای وجودی را که ایجاد و آفرینش باشد می‌دهد که همسو و همزمان با وجود حقیقی و واقعیت خارجی به مراتب آن است، مانند آیه: «وَ اللّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِه!» (۴۱ / رعد) و «وَ اِذا قَضی اَمْرا فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ!» (۱۱۷ / بقره) (۱)

احکام الهی و قوانین تشریعی

۱- المیـــــزان ج ۱۴، ص ۷۸.

احکام الهی و قوانین تشریعی (۵۳)

«اُولآئِکَ الَّذینَ ءاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ!» (۸۹ / انعام)

اگر حکم در تشریع باشد معنای قانون‌گذاری و حکم مولوی را می‌دهد، و به این معنا است آیه: «وَ عِنْدَهُمُ التَّوْریةُ فیها حُکْمُ اللّهِ،» (۴۳ / مائده) و «وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْما - کیست که حکمش بهتر از حکم خدا باشد؟» (۵۰ / مائده) و لذا در جمله «سآءَ ما یَحْکُمُونَ،» (۱۳۶ / انعام) کسانی را که به خود اجازه تشریع و قانون‌گذاری‌را داده‌اند ملامت کرده است. و وقتی همین لفظ به انبیاء علیهم‌السلام نسبت داده شود معنای قضا را که یکی از منصب‌های الهی است و خداوند انبیاء خود را به آن منصب تشریف و اکرام کرده افاده می‌کند، و در این‌باره فرموده است: «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعْ اَهْوآئَهُمْ عَمّا

(۵۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جآئَکَ مِنَ الْحَقِّ!» (۴۸ / مائده) و «اُولآئِکَ الَّذینَ ءاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ!» (۸۹ / انعام) و شاید بعضی آیات اشعار دارد یا دلالت می‌کند بر این که به انبیاء حکم به معنی تشریع داده شده، مانند آیه «رَبِّ هَبْ لی حُکْما وَ اَلْحِقْنی بالصّالِحینَ!» (۸۳ / شعراء) (۱)

حکم و قضا در بین مردم

«اُولآئِکَ الَّذینَ ءاتَیْنهُمُ الْکِتبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ!» (۸۹ / انعام)

اگر حکم به غیر انبیاء نسبت داده شود معنای قضاوت را افاده می کند، مانند آیه:

۱- المیـــزان ج ۱۴، ص ۷۹.

حکم و قضا در بین مردم (۵۵)

«وَلْيَحْكُمْ اَهْلُ الْاِنْجيلِ بِما اَنْزَلَ اللّهُ فيهِ.» (۴۷ / مائده) معنای دیگری نیز برای حکم هست که عبارت است از منجز کردن وعده و اجرای حکم و قانون که در مورد آیه «وَ اِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحاكِمينَ!» (۴۵ / هود) به آن معناست.(۱)

حکم و قضای قطعی الهی، و قوانین ناشی از آن

«كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذينَ فَسَقُوآ اَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ!» (۳۳ / یونس)

۱- المیـــزان ج ۱۴، ص ۷۹.

(۵۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مطابق ظاهر سیاق آیه کلمه‌ای که خدا در مورد فاسقان گفته این است که فاسقان ایمان نمی‌آورند، یعنی خداوند حکم قطعی در مورد آنان صادر کرده و به مقتضای آن، فاسقان در حالی که بر فسق خود باقی هستند ایمان نمی‌آورند، و هدایت الهی آنان را فرانمی گیرد تا به طرف ایمان راهنمایی شوند. زیرا خدا فرموده: «اِنَّ اللّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقينَ ـ خدا مردم فاسق را هدایت نمی کند.» (۶ / منافقون)

معنی جمله «كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» این است که کلمه الهی و حکم قطعی و حتمی که خدا در مورد فاسقان صادر کرده یعنی ایمان نیاوردن فاسقان، در خارج به حقیقت پیوست و به ثبوت رسید و مصداق پیدا کرد، و مصداقش همین است که اینان از راه حق خارج شدند و در ضلالت افتادند. یعنی ما حکم هدایت نشدن و ایمان نیاوردن فاسقان را به خاطر ظلم و یا گزاف صادر نکرده‌ایم و بلکه این حکم بدان دلیل صادر

حکم و قضای قطعی الهی، و قوانین ناشی از آن (۵۷)

شده که فاسقان از حق منصرف و فاسق پیشه شدند و در ضلالت افتادند زیرا بین حق و باطل واسطه‌ای وجود ندارد.

آیه در عین حال دلالت بر آن دارد که امور ضروری و احکام و قوانین روشن و واضحی که در نظام مشهود عالم جریان دارد مانند این که «واسطه‌ای بین حق و باطل نیست،» و یا «واسطه‌ای بین هدایت و ضلالت نیست،» یک نوع استناد به قضای الهی دارد و این طور نیست که این قوانین به خودی خود و بدون قضای الهی در ملک خدا به صورت ثابت درآمده باشد.(۱)

۱- المیـــــــزان ج ۱۹، ص ۹۱.

(۵۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حکم و کتاب

«وَ كَذلِكَ اَنْزَلْنهُ حُكْما عَرَبِيّا!» (۳۷ / رعد)

مراد به حکم، قضا و فرمان است. چون شأن کتابی که از آسمان نازل شود همین است. همچنان که در آیه دیگر فرمود: «وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيهِ – و با ایشان کتاب را به حق فرستاد تا حکم کند میانه مردم، در آنچه اختلاف می کنند.» (۲۱۳ / بقره) پس کتاب از یک نظر حکم الهی است و از یک نظر حاکم میان مردم است، و این‌است معنای حکم. و اگر کتاب را به زبان عربی که زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است نازل‌فرموده برای این‌بوده که سنت او بر این جاری‌شده که هرپیغمبری را

حکم و کتاب (۵۹)

به‌زبان قوم‌خودش‌بفرستد.(۱)

صدور حکم خاص هر زمان

«... وَ ما کانَ لِرَسُولٍ اَنْ یَأْتِیَ بِأَیَةٍ اِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ!» (۳۸ / رعد)

معنای این که فرمود «لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ» این است که برای هر زمانی حکمی است رانده شده، مخصوص آن زمان که این نیز اشاره است به همان مطلبی که استثناء «اِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ» و مسأله سنت جاری خدا و تقدیرات او بدان اشاره داشت. پس خدای سبحان است

۱- المیـــزان ج ۲۲، ص ۲۹۲.

(۶۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

که هر چه بخواهد نازل می‌کند، و به هرچه بخواهد اذن می‌دهد، و لکن همو در هر وقت و هر آیتی را نازل نمی‌کند، و بدان اذن نمی‌دهد، زیرا برای هر وقتی کتابی است، که او نوشته، و به جز آن‌چه در آن نوشته واقع نمی‌شود.(۱)

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات، و تحول کتاب در زمان‌های معین

«یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتبِ!» (۳۹ / رعد)

۱- المیـــزان ج ۲۲، ص ۲۹۴.

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات (۶۱)

جمله فوق از یک طرف متصل شده به جمله «لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ» و از طرف دیگر متصل است به جمله «وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتبِ»، قهرا ظهور در این یافته که مراد به آن محو کتاب و اثبات آن، در زمان‌های معین است، پس کتابی است که خداوند در یک زمانی اثبات کرده، اگر بخواهد در زمان‌های بعد آن را محو می‌کند و کتاب دیگری اثبات می‌نماید، پس خدای سبحان لایزال کتابی را اثبات و کتاب دیگری را محو می‌سازد.

بنابراین اگر ما نوشته‌های کتاب را عبارت بدانیم از آیت و معجزه، و نشان‌دهنده اسماء و صفات خداوندی، و در نظر بگیریم که وجود هر چیزی آیت خداست، در این صورت صحیح است بگوییم خداوند لایزال و همواره و در هر آن مشغول محو آیتی و اثبات آیتی دیگر است. پس این که فرمود: «یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ» معنایش این

(۶۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌شود: برای هر وقتی کتاب مخصوصی است، پس کتاب‌ها به اختلاف اوقات مختلف می‌شوند، و چون خدای سبحان در کتابی که بخواهد تصرف نموده، آن را محو می‌کند، کتاب دیگری به جایش اثبات می‌نماید، پس اختلاف کتاب‌ها به اختلاف اوقات ناشی از اختلاف تصرفات الهی است، نه این که از ناحیه خود آن‌ها باشد، که هر وقتی کتابی داشته باشد، که به هیچ‌وجه قابل تغییر نباشد، بلکه خدای سبحان است که آن را تغییر داده، کتاب دیگری به جایش اثبات می‌نماید.

و این که فرمود: «وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتبِ» معنایش این است که نزد خدا اصل کتاب و ریشه آن وجود دارد، چون کلمه «اُمّ» به معنای اصل هر چیز است که از آن ناشی گشته و بدان باز می‌گردد.

این جمله توهمی را که ممکن است به ذهن کسی برسد دفع نموده، حقیقت امر را

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات (۶۳)

بیان می‌کند، چه، اختلاف حال کتاب، و محو و اثبات آن، و دگرگون شدن احکام نوشته در آن و قضاء رانده شده در آن، چه بسا آدمی را به این توهم وا دارد که: قضایا و امور عالم نزد خدای سبحان هم وضع ثابتی نداشته، حکم او هم تابع علل و عوامل خارجی

است، عینا مانند احکام ما آدمیان، و صاحبان شعور است، و یا بـه تـوهم بـیندازد که اصـلًا احـکام الـهی جـزافی و کـدره‌ای است، و نه خودش به حسب ذات تـعین دارد، و نه چیزی از خارج در تعین آن اثر می کند.

هم‌چنـان که چه بسـا صاحبـان عقـل بسـیط و ساده‌لوحان توهم کرده‌انـد که خـدایی که مَلِكِ مطلق است، سـلطنتش مطلق، و هر چه بخواهد می کند، و با آزادی مطلق و بدون رعایت هیچ قید و شرطی، و هیچ طریقه و نظامی، هر عملی که بخواهد انجام می‌دهد، و با این حال دیگر نمی‌توان صورتی ثابت و نظامی معین برای افعال و قضایای او تصور

(۶۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نمود. چنان که فرمود: «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ - گفتار نزد من دگرگونه نمی‌شود.» (۲۹ / ق) و نیز فرمود: «وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ - و هر چیز نزد او به مقـدار است.» (۸ / رعـد) چـون جـای چنین تـوهمی بوده در جمله مورد بحث این توهم را دفع نموده، و فرمود: «وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتبِ!» یعنی اصل و ریشه عموم کتاب‌ها، و آن امر ثابتی که این کتاب‌های دسـتخوش محو و اثبات بدان بازگشت می کنند همانا نزد اوست، و آن اصـل مـانـند ایـن شـاخـه‌هـا دسـتخـوش مـحو و اثبات نـمی‌شود.

پس خلاصه مضمون آیه این می‌شود که خدای سبحان در هر وقتی و مدتی کتاب و حکم و قضایی دارد، و از این نوشته‌ها هر کدام را بخواهـد محو، و هر کدام را بخواهد اثبات می کند، یعنی قضایی که برای مدتی رانده تغییر می‌دهد، و در وقت دیگر به جای آن، قضای دیگری می‌راند، و لکن در عین حال برای همیشه قضایی لا یتغیر و غیر

اصل ثابت، و حکم محو و اثبات (۶۵)

قابـل محو و اثبـات هم دارد، و این قضـاء لا یتغیر اصـلی است که همه قضاهای دیگر از آن منشأ می گیرنـد، و محو و اثبات آن‌ها نیز برحسب اقتضای آن قضاست.(۱)

۱- المیـزان ج ۲۲، ص ۲۹۴.

(۶۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حکم حوادث مشمول تحول، و جهت متحول و جهت ثابت اشیاء

«یَمْحُو اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتبِ!» (۳۹ / رعد)

از آیـه شـریفـه فـوق‌الذکـر چند نکتـه روشن می‌شود:

اول - این که حکم محو و اثبـات حکمی است عمومی، که تمـامی حوادثی که به حـدود زمان و اجل محـدود می‌شود، و به عبارت دیگر تمـامی موجوداتی که در آسـمان‌هـا و زمین و مـابین آن دو اســت دسـتخوش آن می گردنـد، هم‌چنـان که فرمود: «ما خَلَقْنَـا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُمـا اِلّا بِالْحَـقِّ وَ اَجَـلٍ مُسَـمًّی - آسـمان‌ها و زمین و آن‌چـه در آن‌هاسـت جز بـه حق و اجلی معلـوم نیـافـریـدیـم.» (۳ / احقـاف)

حکم حوادث مشمول تحول (۶۷)

دوم - این که خدای سبحان در هر چیزی قضا و قدری ثابت دارد، که قابل تغییر نیست، و همین خود دلیل فساد گفتار کسانی است که گفته‌انـد: هر قضـایی قابـل تغییر است و آن گـاه استدلال کرده‌انـد بر روایـات و دعاهای متفرق که دلالت دارد بر این که دعاء و صدقه مقدرات سوء را دفع می کند. ولی باید بدانند که این راجع به مقدرات غیر حتمی است، که ما نیز منکر آن نیستیم.

سوم - این‌کـه قضا بر دو قســم است، یکی قابــل تغییــر و یکی غیرقابـل تغییر.(۱)

قــدرت اجــرایی حــکم الــهی

۱- المیـــزان ج ۲۲، ص ۲۹۷.

(۶۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَ اللّـهُ یَـحْکُمُ لا مُـعَقِّـبَ لِـحُکْمِـه وَ هُـوَ سَـریعُ الْـحِساب!» (۴۱ / رعد)

مقصود از این جمله این است که غلبه از خدای سبحان است، اوست که حکم می کند، و در قبال حکمش حکم احدی نفوذ ندارد، و در نتیجه نمی‌توانـد از حکم او جلوگیری کنـد، آری خـدای سـبحان هر عملی را به مجرد وقوعش حساب می کنـد، بـدون این که فاصله دهـد، تا دیگران بتوانند در آن تصرف نموده، اخلال کنند، پس جمله «وَ اللّـهُ یَـحْکُـمُ» (۴۱ / رعـد) در معنـای جمله «اَفَـهُمُ الْـغالِبُونَ» (۴۴ / انبیاء) است.(۱)

۱- المیـــــــزان ج ۲۲، ص ۳۰۰.

تبعیت حکم انسان از حکم الهی (۶۹)

تبعیت حکم انسان از حکم الهی

«یا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنـوُا لا تُقَدِّمُـوا بَیْنَ یَدَیِ اللّـهِ وَ رَسُولِـه!» (۱ / حجرات)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در جایی که خدا و رسول او حکمی دارند، شما حکم نکنید، یعنی حکمی نکنید مگر به حکم خدا و رسول او، و باید که همواره این خصیصه در شما باشد، که پیرو و گوش به فرمان خدا و رسـول باشید.

و لکن از آن جایی که هر فعل و ترکی که آدمی دارد، بدون حکم نمی‌تواند باشد و هم‌چنین هر تصمیم و اراده‌ای که نسبت به فعل یا ترکی دارد آن اراده نیز خالی از حکم نیست، در نتیجه می‌توان گفت که: مؤمن نه تنها در فعل و ترکش باید گوش به فرمان خدا

(۷۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

باشد، بلکه در اراده و تصـمیمش هم باید پیرو حکم خدا باشد. و نهی در آیه شـریفه ما را نهی می کند از این که هم به سخنی اقدام کنیم که از خدا و رسول نشنیده‌ایم و هم به فعلی یا ترکی اقدام کنیم که حکمش را از خدا و رسول نشنیده‌ایم، و هم نسبت به عملی اراده کنیم که حکم آن اراده را از خـدا و رسول نشـنیده‌ایم، در نتیجه آیه شـریفه نظیر و قریـب‌المعنـای با آیـه «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَـهُ بِـالْقَوْلِ وَ هُمْ بِـاَمْرِه یَعْمَلُـونَ،» (۲۶ و ۲۷ / انبیـاء) می‌شود، که دربـاره اوصـاف ملائکه می‌فرمایـد: از کلام خـدا سـبقت نمی‌گیرنـد، و همواره به امر او عمـل می کننـد، و این اتباعی که در جمله «لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَـدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِه،» بـدان دعوت می کنـد، همان داخل شدن در ولایت خدا، و وقوف در موقف عبودیت، و سیر در آن مسیر است، به طوری که عبد در مرحله تشریع مشیت خود را تابع مشیت خدا کند، همان طور که در مرحله تکوین مشیتش تابع مشیت خدا است، و

تبعیت حکم انسان از حکم الهی (۷۱)

خدای‌تعالی در آن‌باره فرموده: «وَ ما تَشاؤُنَ اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ - شـما نمی‌خواهید مگر بعد از آن‌که خدا خواسـته باشد،» (۳۰ / انسان) و نیز فرموده: «وَاللّهُ وَلِیُ‌الْمُؤْمِنینَ - و خـدا سـرپرست‌مؤمنان‌است.» (۶۸/آل‌عمران) و نیز فرموده: «وَاللّهُ وَلِیُ‌الْمُتَّقینَ - خـدا سرپرست متقیـان است.» (۱۹ / جاثیه) (۱)

حکم و مالکیت و ولایت حکم

«وَ مَـا اخْتَلَفْتُـمْ فیـهِ مِـنْ شَـیْءٍ فَحُکْمُـهُ اِلَـی اللّـهِ!» (۱۰ / شـوری)

۱- المیـــــزان ج ۳۶، ص ۱۶۸.

(۷۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جمله فوق حجت بر انحصـار ولایت در خـدا است، و اصولاً بایـد دانست که حکم حاکم در بین دو نفر که با هم اختلاف دارنـد، به

معنای آن است که حکم را محکم، و حق را در بین آن دو نفر که به خاطر اختلافشان در نفی و اثبات مضطرب شده تثبیت کند. اختلاف گاهی در عقیده پیدا می‌شود، مثل این که یکی بگوید: خدا واحد است، و دیگری بگوید: بسیار است. گاهی اختلاف در عمل یا چیزی که مربوط به عمل است پیدا می‌شود، مثل اختلاف در امور زندگی و شؤون حیات، و بنابراین حکم از نظر مصداق با قضا یکی می‌شود، هر چند که مفهوم حکم با مفهوم قضا دو تاست.

حکم و قضا وقتی تمام می‌شود که حاکم به نوعی از ملکیت، مالک حکم و ولایت باشد، هر چند که دو طرف اختلاف این ملکیت را به او داده باشند، مثل این که دو نفر که

با هم نزاع دارند به شخصی ثالث بگویند تو بیا و در بین ما داوری کن و در بین خود قرار بگذارند که هر چه آن شخص گفت تسلیم شوند، که در این مثال دو نفر طرف نزاع، شخص ثالث را مالک حکم کرده‌اند، و پیشاپیش تسلیم خود و پذیرفتن حکمش را به او داده‌اند، تا آزادانه طبق آن‌چه به نظرش می‌رسد، حکم کند، پس آن شخص ثالث ولیّ آن دو نفر در این حکم می‌شود.

و خدای سبحان مالک تمامی عالم است، و به جز او مالکی نیست، چون هر موجودی خودش و آثارش قائم به خدای‌تعالی است، و در نتیجه او مالک حکم و قضای به حق است، «کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ اِلاّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ - هر موجودی که فرض شود هالک و فانی است، مگر ظهور او، حکم تنها او راست، و به سویش برمی‌گردد!» (۸۸ / قصص) و «اِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ ما یُریدُ - خدا هر حکمی اراده کند

می‌راند،» (۱ / مائده) و «اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ - حق از ناحیه پروردگار توست.» (۱۴۷ / بقره)

حکم خدای‌تعالی بر دو جور است، یکی حکم تکوینی، و آن این است که پدیدار شدن مسببات را به دنبال اسباب قرار دهد، و وقتی موجودی در بین چند سبب قرار گرفت که بر سر آن نزاع داشتند، آن موجود را دنبال سببی قرار دهد که نسبت به بقیه اسباب سببیتش تام باشد. «اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ - حکمی نیست مگر برای خدا، و من بر او توکل می‌کنم،» (۶۷ / یوسف) که کلمه «حکم» در این جمله به معنای حکم تکوینی است.

یکی هم حکم تشریعی است، مانند تکالیفی که در دین الهی درباره اعتقادات و دستورالعمل‌ها آمده: «اِنِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ اَمَرَ اَلاّ تَعْبُدُوآ اِلاّ اِیّاهُ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ - حکمی نیست مگر برای خدا، و او فرمان داده که نپرستید مگر تنها او را، و این همان دین محکم

است.» (۴۰ / یوسف)

در این بین حکم سومی هست، که ممکن است به وجهی یکی از مصادیق هر یک از آن دو حکم شمرده شود، و آن عبارت است از حکمی که در روز قیامت در بین بندگانش در آن‌چه اختلاف می‌کردند می‌راند، و آن این است که در آن روز حق را آشکار و اظهار می‌کند، به طوری که اهل جمع همه حق را ببینند، و به عیان و یقین مشاهده کنند، تا در نتیجه آن‌هایی که در دنیا اهل حق بوده‌اند، در سایه ظهور حق رستگار، و از آثارش برخوردار گردند، و آن‌هایی که در دنیا در برابر حق استکبار می‌ورزیدند، به خاطر استکبارشان و آثاری که در استکبارشان بود شقی و بدبخت شوند.(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۳۶.

حکم و فلسفه قانون و تشریع

«وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فیهِ مِنْ شَیْءٍ فَحُکْمُهُ اِلَی اللّهِ!» (۱۰ / شوری)

اختلاف مردم در عقاید و اعمالشان اختلافی است تشریعی که آن را جز حکم تشریعی و قوانین شریعتی بر نمی‌دارد، و اصلاً اگر اختلاف نبود قانون هم نبود، «وَ کانَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ... - مردم امت واحده‌ای بودند، خدای‌تعالی انبیا را

حکم و فلسفه قانون و تشریع (۷۷)

مبعوث کرد تا نیکان را بشارت و بدان را تهدید کنند، و کتابی به حق با ایشان نازل کرد، تا بین مردم در آن‌چه اختلاف می‌کنند داوری نمایند، هرچند که درباره آن کتاب اختلاف نکردند مگر خود آن‌ها که کتاب به سویشان آمده بود، و مگر بعد از آن که به حقانیت آن یقین داشتند، تنها از در دشمنی با یکدیگر اختلاف می‌کردند، پس خداوند آن‌هایی را که ایمان آوردند در آن‌چه اختلاف می‌کردند به اذن خود به سوی حق راهنمایی فرمود،» (۲۱۳ / بقره) بدان اشاره می‌کند. پس روشن شد که حکم تشریعی و حق قانون‌گذاری تنها از آن خدای سبحان است، پس تنها ولیّ در این حکم اوست، پس واجب است تنها او را ولیّ خود بگیرند و تنها او را بپرستند، و به آن‌چه او نازل کرده متدین گردند.

آن ولیّ‌ای که پرستیده می‌شود، و به دین او متدین می‌شوند، باید کسی باشد که بتواند اختلافی که در بین پرستندگانش پیدا می‌شود برطرف سازد، و آن‌چه از شؤون

(۷۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اجتماع آنان به فساد گراییده اصلاح کند، و ایشان را به وسیله قانون به سوی سعادت زندگی دایمی سوق دهد، قانونی که عبارت است از همان دینی که در بین آنان برقرار سازد، و این چنین ولیّ تنها خدای سبحان است، پس تنها همو آن ولیّ‌ای است که باید او را ولیّ‌خود بگیرند و لاغیر.(۱)

حکم الهی پس از ارسال رسل

«وَ لِکُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذا جآءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ...!» (۴۷ / یونس)

۱- المیـــــــزان ج ۳۵، ص ۳۸.

حکم الهی پس از ارسال رسل (۷۹)

قضای الهی را وقتی تجزیه و تحلیل کنیم به صورت دو قضاء در می‌آید: یکی این که هر امتی رسولی دارد که حامل رسالت خداست و این رسالت را به آنان تبلیغ می‌کند. دیگر این که وقتی رسول آمد و رسالت خدا را به مردم رسانید و مردم دچار اختلاف شدند و عده‌ای تصدیق و عده‌ای تکذیب کردند، آن‌گاه خدا بین آنان حکم می‌کند بدون آن که به کسی ستم روا دارد.(۱)

کتاب فجار یا قضای الهی در مجازات انسان‌های فاجر

۱- المیـــزان ج ۱۹، ص ۱۲۱.

(۸۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«کَلّا اِنَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّینٍ وَ ما اَدْریکَ ما سِجّینٌ کِتابٌ مَرْقُومٌ!» (۷ / مطففین)

منظور از سجین، سفلی روی سفل دیگر، یا پستی دو چندان و گرفتاری در چنان پستی است - کتاب فجار در حبس و زندانی است که هر کس در آن بیفتد بیرون شدن برایش نیست. کلمه «کتاب» به معنای مکتوب است آن هم نه از کتابت به معنای قلم در دست گرفتن و در کاغذ نوشتن بلکه از کتابت به معنای قضای حتمی است. و منظور از کتاب فجار سرنوشتی است که خدا برای آنان

مقدر کرده، و آن جزایی است که با قضاء حتمی‌اش اثبات فرموده است. پس حاصل آیه این شد که آن‌چه خدای‌تعالی به قضای

کتاب‌فجار یا قضای‌الهی درمجازات انسان‌های‌فاجر (۸۱)

حتمی‌اش برای فجار مقدر و یا آماده کرده در سجین است که سجنی بر بالای سجنی دیگر است، به طوری که اگر کسی در آن بیفتد تا ابد و یا تا مدتی بس طولانی در آن خواهد بود. پس سجین کتابی است جامع که در آن خیلی سرنوشت‌ها نوشته شده و از آن جمله کتاب و سرنوشت فجار است.

جمله «وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ،» (۱۰ / مطففین) نفرینی بر فجار و خبر مرگ ایشان است و در آن فجار را تکذیب‌گران خوانده‌است. «اَلَّذینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدّینِ وَ ما یُکَذِّبُ بِهِ اِلاّ کُلُّ مُعْتَدٍ اَثیمٍ!» (۱۱ و ۱۲ / مطففین) مراد از «مُعْتَدٍ اَثیم» در این جا تجاوز از حدود عبودیت است. کلمه اثیم به معنای کسی است که گناهان بسیار داشته باشد به طوری که گناهانش روی هم انباشته و به کلی در شهوات غرق شده باشد. و معلوم است که یگانه مانعی که انسان را از گناه باز می‌دارد ایمان به بعث و جزاء است، و کسی که در شهوات

(۸۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فرو رفته و دلش گناه دوست شده باشد، دلش حاضر نیست منع هیچ مانعی از گناه را و از آن جمله مسأله قیامت را بپذیرد، و نسبت به گناهان بی‌رغبت و متنفر شود، در نتیجه گناه زیاد کار او را بدین جا منتهی می‌کند که قیامت و جزاء را به کلی انکار نماید.

«کَلاّ ـ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ ـ گناهان مانند زنگ و غباری شد که روی جلای دل‌هایشان را گرفت و آن دل‌ها را از تشخیص خیر و شر کور کرد.» (۱۴ / مطففین) این زنگ بودن گناهان بر روی دل‌های آنان عبارت شد از حایل شدن گناهان بین دل‌ها و بین تشخیص حق آن طور که هست.

از این آیه شریفه سه نکته استفاده می‌شود:

اول – این که اعمال زشت نقشی و صورتی به نفس می‌دهد، و نفس آدمی را به آن صورت درمی‌آورد.

کتاب‌فجار یا قضای‌الهی درمجازات انسان‌های‌فاجر (۸۳)

دوم – این که این نقوش و صورت‌ها مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند، و میان آن و درک حق حایل می‌شود.

سوم – این که نفس آدمی به حسب طبع اولی‌اش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن حق را آن طور که هست درک می‌کند، و آن را از باطل و نیز تقوی را از فجور تمیز می‌دهد: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها و فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها!» (۷ و ۸ / شمس)

«کَلاّ اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (۱۵ / مطففین) مراد به محجوب بودن از پروردگارشان در روز قیامت محرومیتشان از کرامت قرب و منزلت است. معنای محجوب بودن این نیست که از معرفت خدا محجوبند، چون در روز قیامت همه حجاب‌ها برطرف می‌شود، یعنی همه اسباب ظاهری که در دنیا واسطه میان خدا و خلق بودند از کار می‌افتند، و در نتیجه تمام خلایق معرفتی تام و کامل به خدای‌تعالی پیدا

(۸۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌کنند: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ.» (۱۶ / غافر) (۱)

کتاب علیین، یا قضای الهی در پاداش انسان‌های صالح

«کَلاّ اِنَّ الاَبْرارِ لَفی عِلّیینَ وَ ما اَدْریکَ ما عِلِّیُّونَ کِتابٌ مَرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (۱۸ / مطففین)

کلمه «عِلِّیُّون» به معنای علوی روی علو دیگر است، و یا علوی دو چندان که با درجات عالیه و منازل قرب به خدای‌تعالی منطبق

می‌شود. معنای آیه این است که: آن‌چه برای ابرار مقدر شده و قضایش رانده شده تا جزای نیکوکاری‌های آنان باشد،

۱- المیـــزان ج ۴۰، ص ۱۱۶.

کتاب‌علیین، یا قضای‌الهی‌درپاداش‌انسان‌های صالح (۸۵)

در علیین قرار دارد، و تو ای پیامبر نمی‌دانی علیین چیست؟ امری است نوشته شده و قضایی است حتمی و رانده شده و مشخص و بدون ابهام. «یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» یعنی مقربین علیین را با ارائه خدای‌تعالی می‌بینند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۴۰، ص ۱۲۲.

(۸۶)

فصل سوم:قضا و اختیار انسانی

قضا و تقدیر الهی و اختیار انسانی

«هُوَ الَّذی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ!» (۶ / آل عمران)

خدای سبحان نظام جهان آفرینش را طوری مقرر داشته که منتهی به اختیار انسانی می‌شود، همان اختیاری که آدمی با آن می‌تواند راه سعادت و صراط ایمان و

(۸۷)

طاعت را طی کند، یا به وسیله آن طریق کفر و معصیت را دنبال نماید، و این خود روشن است که جعل و قرار دادن این اختیار در انسان برای خاطر تمامیت موضوع امتحان می‌باشد، تا هر که خواهد راه ایمان را بگیرد، و هر که خواهد راه کفر را بپیماید، لکن هر دو دسته جز آن‌چه را که خدا خواسته و مشیتش به آن قرار گرفته است طی نمی‌کنند.

پس تمام موجودات عالم هستی حتی «کفر و ایمان» مردم تحت تقدیر حضرت اوست. و «تقدیر» همان نظمی است که خداوند برای اشیاء و موجودات جهان قرار داده تا هر چیزی به میزان آن به آسانی راه مقصد اصلی خود را که سازمان عملی وجودش اجازه می‌دهد تعقیب کند. خداوند به قدرت کامله خود به هر چیز همان صورتی را عطا کرده و بخشیده است که در راه مخصوص آن سلوک می‌نماید. پس در هر حال خداوند پیروز می‌باشد و با اراده و مشیت خود بر مخلوقات غالب است، ولی انسان بیچاره

(۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گمان می‌کند که اراده و مشیت او اصالت دارد و به میل خویشتن در عالم تصرف می‌نماید، خیال می‌کند با اراده خود نظم متصل هستی را شکافته و بر تقدیر الهی سبقت می‌گیرد! با این که همه آن‌ها خود در رشته تقدیر اوست.

منظور اصلی از جمله «یُصَوِّرُکُمْ فِی الْاَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ،» همان است که به مخاطبین بفهماند: تنها خداوند است که اجزاء وجودی شما را در ابتدای کار و تکوین طوری تنظیم کرده که منتهی به مشیت او در سرانجام کارهایتان می‌شود، لکن مشیت و اراده حتم نیست که قابل تغییر نباشد.

نکته دیگر این قسمت توجه دادن اهل ایمان است به این که: ایمان شما هم چون کفر کافران تحت تقدیر خداوندی می‌باشد تا به آن وسیله از رحمتی که خداوند درباره مؤمنان ارزانی داشته شادمان، و قلبشان با شنیدن موضوع انتقام از کافران - همان

قضا و تقدیر الهی و اختیار انسانی (۸۹)

کافران که کفر و سرپیچیشان بر اینان بزرگ و سنگین می‌آمد - تسلی پیدا کند.(۱)

قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی

«ما اَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الاَرْضِ وَ لا فی اَنْفُسِکُمْ اِلاّ فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْـرَاَهـا،»

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان‌های شما نمی‌رسد مگر آن که قبل از آن که آن را برسانیم در کتابی نوشته بودیم، و این برای خدا آسان است.» (۲۲ / حدید)

۱- المیـزان ج ۵، ص ۲۲.

(۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این آیه مردم را دعوت می‌کند به این که از تأسف و خوشحالی دوری کنند، برای این که آن‌چه به‌ایشان می‌رسد از پیش قضایش رانده شده، و ممکن نبوده که نرسد، و آن‌چه هم که به ایشان نمی‌رسد، بنا بوده نرسد، و تمامی حوادث مستند به قضا و قدری رانده شده است، و با این‌حال نه تأسف از نرسیدن چیزی معنا دارد، و نه خوشحالی از رسیدنش، و این‌کار بیهوده ازکسی‌که به‌خدا ایمان دارد و زمام همه امور را به دست خدا می‌داند شایسته نیست.

برخی خیال می‌کنند که اعتقاد به قضا و قدر احکام این نشئه را که نشئه اختیار است باطل می‌کند، و نظام طبیعی آن را مختل می‌سازد. آن‌ها ادعا می‌کنند که اگر صحیح باشد که اصلاح صفت صبر و ثبات، و ترک تأسف و خوشحالی را مستند به قضا و قدر، و خلاصه مستند به این بدانیم، که همه امور در لوح محفوظ نوشته شده، و هرچه بنا

قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی (۹۱)

باشد بشود می‌شود، باید صحیح باشد که کسی به دنبال روزی نرود، و در پی کسب هیچ کمالی برنیاید، و از هیچ رذیله اخلاقی دوری نکند، و وقتی از او می‌پرسند چرا دست روی دست گذاشته و در پی تحصیل مال یا کمال یا تهذیب نفس از رذایل، و دفاع از حق، و مخالفت با باطل بر نمی‌آیی؟ بگوید: هرچه بناست بشود می‌شود، چون شدنی‌ها در لوح محفوظ نوشته شده، و معلوم است که در این صورت چه وضعی پیش می‌آید، و دیگر باید فاتحه تمامی کمالات را خواند.

در پاسخ می‌گوییم: افعال آدمی یکی از اجزاء علل حوادث است، و معلوم است که هر معلولی همان‌طور که در پیدایش محتاج به علت خویش است، محتاج به اجزای علتش نیز می‌باشد. پس اگر بگوید: (مثلاً سیری من با قضای الهی بر وجودش رانده شده یا بر عدمش، ساده‌تر بگویم خدا یا مقدر کرده امروز شکم من سیر شود، یا مقدر کرده نشود،

(۹۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پس دیگر چه تأثیری در خوردن و جویدن و فرو بردن غذا هست؟) سخت اشتباه کرده، چون فرض وجود سیری، فرض وجود علت آن است، و علت آن اگر هزار جزء داشته باشد، یک جزئش هم خوردن اختیاری خود من است، پس تا من غذا را بر ندارم و نخورم و فرو نبرم، علت سیری تحقق پیدا نمی‌کند، هر چند که نهصد و نود و نه جزء دیگر علت آن محقق باشد. پس این خطاست که آدمی معلولی از معلول‌ها را تصور بکند، و در عین حال علت آن، و یا جزئی از اجزاء علت آن را لغو بداند.

پس این صحیح نیست که انسان حکم اختیار را لغو بداند، با این که مدار زندگی دنیوی، و سعادت و شقاوتش بر اختیار است، و اختیار یکی از اجزای علل حوادثی است، که به دنبال افعال آدمی، و یا به دنبال احوال و ملکات حاصله از افعال آدمی، پدید می‌آید.(۱)

قضا و قدر، و نقش اختیار انسانی (۹۳)

حدود اختیار انسان، و قضا و مقدرات

«ما اَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الاَرْضِ وَ لا فی اَنْفُسِکُمْ اِلاّ فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَها.» (۲۲ / حدید)

به دنبال مطالب بالا باید گفت که این هم صحیح نیست که اختیار خود را یگانه سبب و علت تامه حوادث بداند، و هر حادثه مربوط به خود را تنها به خود و به اختیار خود نسبت دهد، و هیچ یک از اجزای عالم را که در رأس همه آن‌ها اراده الهی قرار دارد، در آن

۱- المیزان ج ۲، ص ۲۶۷.

(۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حادثه دخیل ندانـد، چون چنین طرز فکری منشأ صفات مـذموم بسیاری، چون عجب، کبر، بخل، فرح، تأسف، انـدوه، و امثال آن می‌شود. (می‌گویـد این منم که فلان کار را کردم، و این من بودم که آن کار را ترک کردم، و در اثر گفتن این منم این منم، دچار عجب می‌شود، و یا بر دیگران کبر می‌ورزد، و یا چون قارون از دادن مالش بخل می‌ورزد، چون نمی‌دانـد که به دست آمدن مال، هزاران شرایط دارد، که هیچ یک آن‌ها در اختیار خود او نیست، اگر خدای‌تعالی آن اسباب و شرایط را فراهم نمی‌کرد، اختیار او به تنهایی کاری از پیش نمی‌برد و دردی از او دوا نمی‌کرد).

(و نیز می‌گویـد اگر من فلان کـار را می‌کردم این ضـرر متوجهم نمی‌شـد و یـا فلان سود از من فوت نمی‌گشت، در حالی که این جاهل نمی‌داند، که عدم فوت و یا موت که همان سود و عافیت و زندگی باشد، مستند به هزاران هزار علت است، که در پیدا نشدن

حدود اختیار انسان، و قضا و مقدرات (۹۵)

آن یعنی پیـدا شـدن فوت و مرگ و ضـرر، نبود یکی از آن هزاران هزار علت کـافی است هر چنـد که اختیار خود او موجود باشـد، علاوه بر این که اختیـار خود او هم مسـتند به علت‌هـای بسیاری است، که هیـچ یـک از آن‌هـا در اختیـار خود او نیست، چون همه می‌دانیم که اختیار آدمی اختیاری خود او نیست، پس من می‌توانم به اختیار خودم فلان کار را بکنم، و یا نکنم، ولی دیگر نمی‌توانم به اختیار خود اختیار بکنم یا نکنم.)

بعد از این که این معنا را فهمیدی و این حقیقت قرآنی که به بیان گذشـته تعلیم الهی آن را به ما آموخته، برایت روشن گردید، اگر در آیات شـریفه‌ای که در این مورد هست، دقت به خرج دهی، خواهی دید که قرآن عزیز در بعضـی از خلق‌ها بـه قضاء حتمی، و کتاب محفوظ استناد می‌کند، نه در همه.(۱)

۱- المیـــزان ج ۲، ص ۲۶۹.

(۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مرز مشخص هماهنگی قضای الهی و اختیار انسان

«ما اَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْاَرْضِ وَ لا فی اَنْفُسِکُمْ اِلّا فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَها.» (۲۲ / حدید)

قرآن عزیز در بعضـی از خلق‌ها به قضای حتمی و کتاب محفوظ اسـتناد می‌کند، نه در همه. آن افعال و احوال و ملکات را مسـتند به قضا و قـدر می‌دانـد که حکم اختیار را باطل نمی‌کنـد. اما آن‌چه را که با حکم اختیار منافات دارد، قرآن کریم شدیـدا دفع نموده و مستند به اختیار خود انسان‌ها دانسته است، از آن جمله فرموده: «وَ اِذا فَعَلُوا فاحِشَةً

مرز مشخص هماهنگی قضای الهی و اختیار انسان (۹۷)

قـالُوا وَجَـدْنا عَلَیْهـآ ابآءَنـا وَ اللّهُ اَمَرَنـا بِهـا قُـلْ اِنَّ اللّهَ لایَأْمُرُ بِالْفَحْشـآءِ اَتَقُولُونَ عَلَی‌اللّهِ مـا لاـ تَعْلَمُونَ - و چون عمـل زشتی مرتکب می‌شونـد، می‌گوینـد ما پـدران خود را دیـدم که چنین می‌کردنـد، و خدا فرمان داده که چنیـن کنیم، بگـو: خـدا به کـار زشـت فرمان نمی‌دهـد آیا بـدون علم بر خدا افترایی می‌بندید؟» (۲۸ / اعراف) به طوری که ملاحظه می‌کنیـد کفار عمل زشـت خود را به خـدا نسبت دادنـد، و خـدا این نسبـت را نفـی می‌کنـد.

و آن افعال و احوال و ملکاتی را که اگر مستند به قضا و قدر نکند باعث می‌شود بندگانش به اشتباه بیفتند، و خود را مستقل از خدا

و اختیار خود را سبب تام در تأثیر بپندارند، مستند به قضای خود کرد، تا انسان‌ها را به سوی صراط مستقیم هدایت کند، صراطی که رهروش را به خطا نمی‌کشاند، و آن راه مستقیم این است که نه انسان همه کاره و مستقل از خدا، و قضای اوست، و نه همه کاره قضای الهی است، و اختیار انسان

(۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هیچ کاره است، بلکه همان طور که گفتیم، هم قضای خدا دخیل است، و هم اختیار انسان.

با این هدایت، رذایل صفاتی که از استناد حوادث به قضاء ناشی می‌شود از انسان‌ها دور کرد، تا دیگر نه به آن‌چه عایدشان می‌شود خوشحال شوند، و قضای خدا را هیچ کاره بدانند و نه از آن‌چه از دستشان می‌رود تأسف بخورند، و خود را هیچ کاره حساب کنند.(۱)

حتمی بودن قضا و حفظ اختیار فعل اختیاری انسان

«قالُوا سُبْحانَکَ ما کانَ یَنْبَغی لَنا اَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِکَ مِنْ اَوْلِیاءَ... وَ کانُوا قَوْما

۱- المیـــــزان ج ۲، ص ۲۷۰.

حتمی بودن قضا و حفظ اختیار فعل اختیاری انسان (۹۹)

بُورا!» (۱۸ / فرقان)

برخی از مفسرین در بیان جمله فوق اشتباه کرده و گفته‌اند که سبب اصلی ضلالت مردم مورد نظر در آیه این بوده که آنان ذاتا مردمی شقی بوده‌اند، و شقاوتشان به قضای حتمی خدا بوده، و علم ازلی او گذشته بوده، پس در حقیقت گمراه کننده حقیقی آنان خود خدای‌تعالی بوده، و اگر به خود مشرکین نسبت داده از باب رعایت ادب بوده اســـت.

چنیــن تفسیری صحیح نیست زیرا نسبــت بوار و شقاوت بـه ذوات اشیاء دادن منافی با حقیقتی است کـه همه عقلاـ به حکم فطرتشـان بر آن اتفاق دارنــد، و آن این اســت کـه تعلیـم و تربیــت مؤثرنــد و حس و تجربــه هــم مؤیــد این حکــم

(۱۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فطرتنــد، و نیــز این نسبــت هم با جبـر مناقض و ناسازگــار است و هــم با اختیــار.

این مفسرین در معنـای قضـا نیز از جهت متعلق آن خلـط کرده‌انـد، زیرا حتمی بودن قضـا بـاعث نمی‌شود که عملی که متعلق به آن است از اختیـاریت خارج شـده، و اجباری شود، چون فعلی که قضاء بر آن رانـده شـده، قضاء به آن فعل با حـدودش رانـده شـده، و حدود آن این است که به اختیار از فاعل سر بزند، و خلاصه قضای رانده شده که فعل نامبرده با حفظ اختیاریت از فاعل صادر شود، پس همان طور که قضا صـدور آن را تأکیـد و حتمی می‌کنـد اختیاریتش را نیز حتمی می‌کنـد، نه این که وصف اختیاریت را از آن سلـب نـمایـد.(۱)

هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب

۱- المیـــزان ج ۲۹، ص ۲۷۵.

هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب (۱۰۱)

«قـالَ النّـارُ مَثْـوَیکُــمْ خلِدیـنَ فیهـآ اِلّا ما شـآءَ اللّـهُ!» (۱۲۸ / انعـام)

این آیه و آیات بعدی و قبلی آن ولایت و سرپرستی را که برخی از ستمگران بر برخی دیگر به اذن خدا دارند، مانند ولایت شیاطین بر کفار، تفسیر می‌کند، و بیان می‌کند که این کار از خدای‌تعالی ظلم نیست، به شهادت این که خود ستمگران و کفار به زودی در

قیامت اعتراف می‌کنند به این که اگر معصیت کردند و یا به خداوند شرک ورزیدند به سوء اختیار خودشان بوده، و این خود آنان بودنـد که با شـنیدن ندای الهی و هشدارش نسبت به عذاب قیامت مغرور زندگی دنیا شدند و راه ظلم را پیش گرفتند و سـتمگران هـم رستگار نخواهند شد.

(۱۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و این که قضـای الهی بـا کفر و ظلم موافق است سـبب نمی‌شـود که کفر و ظلمشـان به خودشـان نسـبت داده نشود، نه قضـای الهی منافات با اختیار که مـدار مؤاخـذه و مجازات است دارد، و نه اختیار انسانی که مدار سـعادت و شـقاوت اوست مزاحم با قضای الهی است، چون قضای الهی بر این گذشـته که آنان اولیای خود را از شیاطین به اراده و اختیار خود متابعت کنند، نه این که متابعت کنند چه اراده داشـته باشـند و چه نداشـته باشـند، تا بتوان گفت خداوند و یا شـیاطین ایشان را مجبور به سـلوک طریق شـقاوت و انتخاب شرک و ارتکاب گناهان کرده، بلکه خـدای سـبحان غنی مطلق است و نیازی به آن‌چه در دست ایشان است نـدارد تا به طمع آن به آنان ظلم کنـد، آری خداونـد همه آنان را به رحمت خود آفریـده و به اسـتفاده از رحمتش سـفارش و تأکید فرموده، ولی ایشان راه ظلم را پیش گرفته و در نتیجه از رستگاری باز ماندند.(۱)

هماهنگی قضای الهی و اختیار انتخاب (۱۰۳)

اجرای قضای الهی در اعمال اختیاری انسانی

«تَبَّتْ یَدا اَبی لَهَبٍ وَ تَبَّ!» (۱ / لهب)

تعلق قضـای حتمی الهی به فعلی از افعـال اختیاری انسان باعث بطلان اختیار انسان نمی‌شود، چون فرض این است که اراده الهی - و هم‌چنین فعـل خـدای‌تعالی - تعلق گرفته‌به فعل اختیاری انسان، بـدان جهت که فعل انسان است، یعنی اختیاری است. (چون فرق بین فعل انسان و هر موجود طبیعی این است که فعل انسان اختیاری است و از

۱- المیــزان ج ۱۴، ص ۲۲۲.

(۱۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سـایر موجودات فعـل طبیعی است،) و اگر فعـل انسان و یا بگو ابولهب به اختیار خود او صادر نشود، باعث می‌شود که اراده خـدا از مرادش تخلف کنـد، و این محال است، و وقتی فعلی که متعلق قضاء موجب است، اختیاری شد، ترکش هم اختیاری خواهد بود، هر چند کـه آن تـرک واقع نمی‌شــود، (دقـت بفرماییـد).

پـس روشــن شــد که ابـالهـب می‌توانسـتـه ایمان بیـاورد، از آتـش نجـات پیـدا کنـد، آتشـی کـه در صورت کافـر بودن وی حتمی بوده، و قضایش رانده شده بود.

و از این بـاب است همه آیـاتی که درباره کفار قریش نازل شـده، و خبر می‌دهـد به این که اینان ایمان نخواهنـد آورد: «سَواءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْـذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ - چه انذارشان کنی و چه نکنی فرقی به حالشان ندارد و ایمان نخواهند آورد.» (۶ / بقره) و نیز از همین باب است آیاتی که سخن از مهر زدن بر دل‌ها دارد، و هیچ یک از آن آیات و

اجرای قضای الهی در اعمال اختیاری انسانی (۱۰۵)

این آیات مستلزم جبر نیست.(۱)

۱- المیــــزان ج ۴۰، ص ۴۴۲.

(۱۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۱۰۷)

فصل چهارم :قضاهای رانده شده در اول خلقت بشر

قضاهای رانده شده در اول خلقت آدم

قضاهایی که از مصدر جلال رب‌العزهٔ در بدو خلقت انسان رانده شده، و قرآن کریم آن‌ها را حکایت نموده، دو سنخ است: یکی اصلی و دیگری فرعی. قضاهای اصلی ده‌تاست:

اول – این که به ابلیس فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ رَجیمٌ!» (۳۴ / حجر)

(۱۰۸)

دوم – این که به همو فرمود: «وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ اِلی یَوْمِ الدّینِ!» (۳۵ / حجر)

سوم – این‌که به‌او فرمود: «فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (۳۸/حجر)

چهارم – این که باز به او فرمود: «اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ!» (۴۲ / حجر)

پنجم – این که دنبال آن فرمود: «اِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ!» (۴۲ / حجر)

ششم – این که فرمود: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعینَ!» (۴۳ / حجر)

هفتم – این که به آدم فرمود: «اِهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ!» (۳۶ / بقره)

هشتم – این که به آدم فرمود: «وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ!» (۳۶/بقره)

نهم – این که به آدم فرمود: «اِهْبِطُوا مِنْها جَمیعا فَاِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدًی فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ!» (۳۸ / بقره)

دهم – این که به انسان فرمود: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا اُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ

قضاهای رانده شده در اول خلقت آدم (۱۰۹)

هُمْ فیها خالِدُونَ!» (۳۹ / بقره)

و اما قضاهای فرعی که مترتب بر این اصلی‌هاست قضاهایی است که متدبرین دانشمند به آن‌ها بر می‌خورند.(۱)

قانون عمومی اعلام شده در روز نخست

«اِنَّ الَّذینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ!» (۹۶ / یونس)

کلمه الهی‌ای که نسبت به تکذیب کنندگان آیات خدا تحقق یافته همان قانون عمومی است که خدا در روز نخست برای آدم و زنش و ذریه بعد از آن‌ها اعلام کرد و فرمود:

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۵۴.

(۱۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعا... وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا اُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ!» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

خدا که در مقام بیان علت زیانکاری مکذبان گفته: «اِنَّ الَّذینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَةُ رَبِّکَ» نظر به همین مطلب داشته زیرا کسانی که کلمه عذاب نسبت به آن‌ها تحقق یافته مکذبانند و بنابراین «ایمان نمی‌آورند» در نتیجه زیانکارند. زیرا سرمایه سعادتشان یعنی ایمان را ضایع کردند و از ایمان و برکات آن در دنیا و آخرت محروم شدند و چون این مسأله نسبت به آن‌ها تحقق یافته که ایمان نمی‌آورند، بنابراین راهی به سوی ایمان ندارند «گیرم که همه آیات برایشان بیاید تا آن که عذاب دردناک ببینند» که در این هنگام ایمان اضطراری سودی ندارد.

خـدا این گفته را در کلام خود تکرار کرده و همیشه به دنبال آن خسران و عدم

قانون عمومی اعلام شده در روز نخست (۱۱۱)

ایمان را ذکر کـرده است: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ ـ گفتار (کلمه) نسبت به بسیـاری از آنان تحقـق یافته و لذا ایمـان نمی‌آورنـد.» (۷ / یس) «لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیّا وَ یَحِـقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِریـنَ.» (۷۰ / یـس) و «وَ حَـقَّ عَلَیْهِمُ الْقَـوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَـتْ مِـنْ قَبْلِهِـمْ مِـنَ الْجِـنِّ وَ الْاِنْـسِ اِنَّهُـمْ کـانُـوا خـاسِـریـنَ.» (۲۵ / فصلت)

از این آیـات روشن می‌شود که، اولاً: عناد با حق و تکـذیب آیات خـدا، کلمه عـذاب جاودان را برای آدمی محقق می‌سازد. و ثانیا: رأس‌المـال سـعادت حیـات آدمیـان ایمان است. و ثالثا: هر انسانی ناچار ایمان خواهـد آورد. این ایمان یا اختیاری است که پـذیرفته می‌شود و او را به سـعادت زنـدگی دنیـا و آخرت سوق می‌هـد و یا ایمان اضـطراری است در مـوقع رؤیـت عـذاب الیم، که پـذیرفته نمی‌شود.(۱)

۱- المیـــزان ج ۱۹، ص ۲۰۱.

(۱۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هدایت و گمراهی، قضای رانده شده در آغاز آفرینش بشر

«... کَمـا بَدَأَکُـمْ تَعُـودُونَ، فَریقا هَـدَی وَ فَریقـا حَقَّ عَلَیْهِـمُ‌الضَّـلالَـةُ!» (۲۹ و ۳۰ / اعراف)

مراد از «بَداء» در این آیه آغـاز آفرینش نوع بشـر است که در اول داسـتان خلقت انسان گفته‌شـده و از آن جمله این بود که پس از این که ابلیس را رجم نمود به وی فرمود: «اُخْرُجْ مِنْها مَذْءوُما مَدْحُورا لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعینَ!» (۱۸ / اعراف)

هدایت و گمراهی، قضای‌رانده‌شده در آغاز آفرینش (۱۱۳)

و در این وعده‌اش بنی نوع بشـر را به دو گروه تقسـیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند، و یکی آنان که از راه حق گم شدند، این یکی از خصوصیات ابتدا خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

آیات دیگری هست که این خصوصـیت را به بیان صریحتری توضیح داده و از آن جمله فرموده است: «قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ، اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ.» (۴۱ و ۴۲ / حجر) خداوند در این آیه به قضای حتمی خود مردم را دو طایفه کرده: یکی آنان که ابلیس نمی‌توانـد گمراهشان کنـد، و یکی آنان که به اختیار خود او را پیروی می‌کنند دو در نتیجه گمراه می‌شونـد، هم‌چنـان که فرمود: «کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَاَنَّهُ یُضِـلُّـهُ!» (۴ / حـج) و این قضـای حتمی به گمراهی آنـان در اثر متـابعتی اسـت که از ابلیـس می‌کننـد، نه این که متابعتشان از ابلیـس اثر قضای حتمی خدا باشد.

(۱۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و نیز از آن جملـه آیه: «قـالَ فَالْحَـقُّ وَ الْحَقَّ اَقُـولُ لَاَمْلاَنَّ جَهَنَّـمَ مِنْـکَ وَ مِمَّـنْ تَبِعَـکَ مِنْهُـمْ اَجْمَعیـنَ.» (۸۴ و ۸۵ / ص) اسـت که دلالـت دارد بر تفـرق به دو فریـق.

و چون چنین قضایی بوده خداوند در آیه «قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لایَشْقی وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَاِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ اَعْمی.» (۱۲۳ و ۱۲۴ / طه) فرموده است: وقتی هدایت من به شـما رسید هر کس هدایتم را پیروی کند گمراه و بدبخت نمی‌شود، و هر کس از ذکر من اعراض نماید در دنیا به زندگی تنگی گرفتار می‌شود و در آخرت نابینا محشورش می‌کنیم.(۱)

۱- المیـــزان ج ۱۵، ص ۱۰۴.

هدایت و گمراهی، قضای‌رانده‌شده در آغاز آفرینش (۱۱۵)

قضاهای رانده شده در موارد اغوای شیطان

«قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ!» (۴۱ و ۴۲ / حجر)

بر خدا بودن راه شیطان معنایش این است که راه شیطان هم مانند همه امور از هر جهت موقوف به حکم و قضای خداست، و اوست که هر چیزی از ناحیه او آغاز می‌گردد و به سویش انجام می‌پذیرد. پس هیچ امری نیست مگر این که او رب و قیوم بر آن است.

«اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ،» این همان قضایی است

(۱۱۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

که در آیه سابق در امر اغوا به رانده شدنش اشاره شده، که می‌فرماید غیر او کسی در آن دخالتی ندارد. و حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگی‌شان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند و چون بنده او هستند به شیطان تسلطی برایشان نداده، و مستقل افسار سرخود نکرده، تا هرچه می‌خواهد «که همان اغوای ایشان است،» مستقلاً انجام دهد، و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالك و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند، و سرنوشت خود را به دست او سپرده‌اند مسلط فرموده، این‌هایندکه ابلیس‌بر آنان حکمفرمایی دارد.

آن ملعون برای خود در اغوای بشر دعوی استقلال نمود. و خدای سبحان او را در این ادعا رد نموده پندارش را باطل خواند، و فرمود که دشمنی او و انتقامش نیز ناشی از

قضاهای رانده شده در موارد اغوای شیطان (۱۱۷)

قضای خداست، و تسلطش بر بشر ناشی از تسلط اوست که او را نسبت به اغوای تنها آنان که به سوء اختیار خود پیروی وی کنند مسلط فرموده است.

بنابراین ابلیس ملعون نباید به خود ببالد، زیرا علیه خدا کاری از پیش خود نکرده و امری را علیه او فاسد ننموده است. چه اگر اهل غوایت را اغواء کرده، به قضای خدای سبحان که اهل غوایت می‌بایستی به وسیله وی در غوایت خود بمانند، کرده است، و حتی خود آن ملعون هم به این معنا تا حدی اعتراف نموده، و در خصوص غوایت خود گفته است: «رَبِّ بِما اَغْوَیْتَنی» (۳۹ / حجر) و نیز اگر مخلصین را استثنا نموده باز به قضای خدا بوده است.

این معنایی است که آیه کریمه آن را افاده می‌کند، و می‌فرماید هم تسلیط ابلیس بر غوایت غاوین، و هم رهایی دادن مخلصین از شر او هر دو قضای خداست، خود یکی از

(۱۱۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اصول مهمی است که توحید قرآن آن را افاده می‌کند: «اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ - هیچ حکم نیست مگر آن که از خداست!» (۶۷ / یوسف) که آیه فوق و آیاتی بسیار دیگر دلالت دارند بر این که هر حکم ایجابی و یا سلبی که هست همه از خداست، و به قضای او به کرسی می‌نشیند.

جهت دیگری که خدای‌تعالی از کلام ابلیس رد نمود این است که سلطنت ابلیس بر اغوای هر کس که گمراهش می‌کند هر چند که به جعل خدای سبحان و تسلیط اوست، الا این که این تسلیط خدایی ابتدایی و کدره‌ای نیست و چنان نیست که خدای‌تعالی افرادی را بدون جهت دستخوش اغوای شیطان نموده، افرادی دیگر را از شر او حفظ نماید، چه چنین رفتاری را نمی‌توان به ساحت قدس خدای سبحان نسبت داد، بلکه اگر جمعی را دستخوش اغوای او می‌کند به عنوان مجازات و مسبوق به غوایت خود آن است. دلیل بر

قضاهای رانده شده در موارد اغوای شیطان (۱۱۹)

این نکته جمله «اِلاّـ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ.» (۴۲ / حجر) است که می‌فرمایـد: ابلیس تنهـا آن جمعی را اغواء می کنـد که خود آنان غوایت دارند، و به اقتضای همان غوایت خودشان در پی اغوای شـیطان می‌روند، پس اغوای شیطان اغوای دومی است. آری در این مسأله یـک اغـوا است دنبـال غوایت. و غوایت عبـارت است از همـان جرم‌هـایی که خود آدمیـان مرتکب می‌شونـد و اغوای ابلیس عبارت است از مجازات خدای سبحان.

و اگر این اغواء ابتـدایی و از ناحیه ابلیس بود، و گمراهان به دست ابلیس خودشان هیـچ تقصـیری نداشـته باشـند باید همه ملامت‌ها متوجه ابلیس باشد نه مردم. حال آن که او خودش به حکایت قرآن کریم در روز قیامت می گوید: «من سـلطنتی بر شما نداشتم، تنها کار من این بود که شـما را دعوت کردم، شـما به اختیار خود اجابتم کردیـد، پس مرا ملامت نکنیـد و خود را ملامت کنیـد.» (۲۲ / ابراهیم) البته این سخن از ابلیس نیز

(۱۲۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پـذیرفته نیست، زیرا ابلیس هم به خـاطر سوء اختیارش و این که به کار اغوای مردم پرداخت و یا بگو به خاطر امتناعش از سـجده بر آدم چوب خدا شد که به دست او گمراهان را گمراه‌تر نماید، ملامت می‌شود، آری او ولایت بر اغوا را به عهده خود گرفت و ولیّ گمراهـان گردیـد، «اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیآ ءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ،» (۲۷ / اعراف) و «کُتِـبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَاَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدیهِ اِلی عَذابِ السَّعیرِ - قلم قضا بر او چنین رانـده شـد که هر که او را سرپرست خود قرار دهـد او گمراهش کنـد، و به سوی عـذاب آتش رهنمونش باشد.» (۴/حج) (۱)

قضای رانده شده اولین در مصونیت متقین

۱- المیـــزان ج ۲۳، ص ۲۴۲.

قضای رانده شده اولین در مصونیت متقین (۱۲۱)

«اِنَّ الْمُتَّقینَ فـی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ اُدْخُلُوها بِسَلامٍ امِنینَ!» (۴۵ و ۴۶ / حجر)

خـدای سـبحان بعـد از آن که قضای رانـده شـده خود را درباره ابلیس و گمراهان پیرو او بیان نمود، اینک در این آیه قضای رانـده شده‌اش را درباره متقین بیان می‌فرماید و از آن جا که در کلام رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله «تقوی» به ورع و پرهیز از محرمات خدا تفسیر شده و در کلام خدای‌تعالی هم «متقین» را مکرر به بهشت بشارت داده، نتیجه مـی گـیریم کـه مـتقین اعـم از مخلصونند.

خـدای‌تعالی وضع غاویـان را در آیات قبل روشن نمود و فرمود که قضای او آتش را برایشان حتمی نموده، اینک در این آیه وضـع سایر افراد عام را که اعم از مخلصینند بیان می‌فرماید، باقی می‌ماند وضع افراد مستضعف که منوط به خواست خداست و

(۱۲۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گناهکاران و اهل کبایری که بدون توبه می‌میرند که ایشان هم محتاج شـفاعت هستند، در نتیجه از افراد عموم نامبرده باقی نمی‌ماند مگر آنان که بهشت برایشان حتمی است، اعـم از مخلصیـن و غیر ایشـان که آیه مـورد بحث متعـرض وضـع ایشـان است.

پس حق مطلب آن است که گفـتیم: آیه شـریفه شامـل کسـانی است که ملکه تقوی و ورع و پرهیز از محرمـات الهی در دل‌هایشـان جایگزین شده باشد. تنها چنین کسانی‌اند کـه سـعادت و بـهشت برایشان حتمی است.(۱)

قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین

۱- المیـــزان ج ۲۳، ص ۲۵۰.

قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین (۱۲۳)

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدیً!» (۳۸ / بـقـره)

این آیه اولین فرمانی است که در تشریع دین، برای آدم و ذریه او صادر شده، دین را در دو جـمله خـلاصه کرده، که تا روز قـیامت چـیزی بر آن دو جـمله اضافه نمی‌شود.

خواننده عزیز اگر در این داسـتان، یعنی داسـتان بهشت و مخصوصا در آن شـرحی که در سوره طه آمده، دقت کند، خواهد دید که جریان داستان طوری بوده، که ایجاب می‌کرده، خداوند این قضا را درباره آدم و ذریه‌اش براند، و این دو جمله را در اولین فرمانش قرار بدهد، خوردن آدم از آن درخت ایجاب کرد، تا قضای هبوط او و

(۱۲۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

استقرارش در زمین، و زندگی‌اش را در آن براند، همان زندگی شقاوتباری که آن روز وقتـی او را از آن درخـت نهـی می‌کرد، از آن زندگـی تحذیـرش کرد و زنهـارش داد.

و توبه‌ای که آدم کرد بـاعث شـد قضـایی دیگر، و حکمی دیگر (حکم دوم) درباره او براند، و او و ذریه‌اش را بـدین وسیله احترام کند، و با هدایت آنان به سوی عبودیت خود، آب از جوی رفته او را به جوی بازگرداند.

پس قضایی که اول رانـده شـد، تنها زنـدگی در زمین بود، ولی با توبه‌ای که کرد، خداونـد همان زندگی را زندگی طیب و طاهری کرد، به این طور که هـدایت به سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب نموده، و یک زندگی خاصـی از ترکیب دو زندگی زمینی و آسمانـی فراهـم آورد.

این آن نکته‌ای است که از تکرار او به هبوط در این سوره استفاده می‌شود، چون در

قضای الهی در هبوط آدم و استقرار او در زمین (۱۲۵)

این سوره، یک بار می‌فرمایـد: «وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ - گفتیم همگی به زمین هبوط کنید، در حالی که دشـمن یکدیگر باشـید، و تا مدتی معین در آن منزل کنید و تمتع ببرید،» (۳۶ / بقره) و بار دوم می‌فرماید: «قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدیً - گفتیم همگی از بهشت برون شوید، برخی دشـمن برخی دیگر پس هرگاه هدایتی از من به سوی شما آمد، و البته خواهدآمد...!» (۱۲۳/طه) (۱)

قضای حتمی الهی در محکومیت انسان به زندگی زمینی

۱- المیـــزان ج ۱، ص ۲۵۳.

(۱۲۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَ قُلْنا یا ادَمُاسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَالْجَنَّةَ...!» (۳۵/بقره)

سیاق آیه به خوبی می‌رسانـد که منظور اصـلی از خلقت آدم این بوده که در زمین سـکونت کنـد، چیزی که هست راه زمینی شـدن آدم همین بوده که نخست در بهشت منزل گیرد، و برتری‌اش بر ملائکه، و لیاقتش برای خلافت اثبات شود، و سپس ملائکه مأمور به سجـده برای او شونـد، و آن‌گـاه در بهشت منزلش دهنـد، و از نزدیکی به آن درخت نهیش کننـد، و او (به تحریـک شـیطان) از آن بخورد، و در نتیجه عورتش و نـیز از هـمسرش ظـاهر گـردد، و در آخر بـه زمین هبوط کنند.

و از این ریخت و سیاق به خوبی بر می‌آید: که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آن دو شد، همان مسأله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نامبرده هم به قرینه‌ای

قضای‌حتمی‌الهی‌در محکومیت‌انسان به‌زندگی‌زمینی (۱۲۷)

که فرموده: «بر آن شدند که از برگ‌های بهشت بر خود بپوشانند...» (۲۲ / اعراف) همان عورت آن دو بوده، و معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی چون مستلزم غذاخوردن و نمو نیز هستند.

پس ابلیس هم جز این همی و هدفی نداشته، که (به هر وسیله شده) عیب آن دو را ظاهر سازد، گو این که خلقت بشری، و زمینی آدم و همسرش، تمام شده بود، و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد، ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد، و خلاصه آن قدر به آن دو مهلت ندادند، که در همین زمین متوجه عیب خود شوند، و نیز به سایر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند.

بلکه بلافاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند، به زندگی دنیا آلوده نشده بود،

(۱۲۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

به دلیل این که فرمود: «لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُرِیَ عَنْهُما – تا ظاهر شود از آن دو آن‌چه پوشانده شده بود از آنان.» (۲۰ / اعراف) و نفرمود: تا ظاهر شود از آن دو آن‌چه بر آن دو پوشیده بود. پس معلوم می‌شود، پوشیدگی‌های عیب‌های آن دو موقتی بوده، و یک دفعه صورت گرفته، چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند. (و جان کلام، و آن‌چه از آیات نامبرده بر می‌آید این است که وقتی خلقت آدم و حوا در زمین تمام شد، بلافاصله، و قبل از این که متوجه شوند، عیب‌هایشان پوشیده شده، و داخل بهشت شده‌اند.)

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و به وسیله خوردن از آن درخت، یکی از قضاهای حتمی خدا بوده، که باید می‌شد، و لذا فرمود: «زنهار که ابلیس شما را از بهشت بیرون نکند، که بدبخت می‌شوید...» (۱۱۷ / طه) و نیز فرمود: «آدم و همسرش را از آن

قضای‌حتمی‌الهی‌در محکومیت‌انسان به‌زندگی‌زمینی (۱۲۹)

وضعی که داشتند بیرون‌کرد...»(۳۶ / بقره) و نیز خدای‌تعالی خطیئه آنان‌را بعدازآن‌که توبه‌کردندبیامرزید، و درعین‌حال به‌بهشتشان‌برنگردانید، بلکه به‌سوی‌دنیا هبوطشان داد تا در آن جا زندگی کنند.

و اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن عیب قضایی حتمی نبود، و نیز برگشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده گرفتن خطیئه به بهشت برگردند، (برای این که توبه آثار خطیئه را از بین می‌برد،) پس معلوم می‌شود علت بیرون شدن از بهشت و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که به وسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته، و این به وسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است.

در سوره طه در صدر قصه فرمود: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا اِلی ادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ

(۱۳۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

عَزْما – ما قبلاً با آدم عهدی بسته بودیم، اما او فراموشش کرد...» (۱۱۵ / طه) و باید دید این عهد چه بوده؟ آیا همان فرمان نزدیک نشدن به درخت بوده، که فرمود: «لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ؟» (۳۵ / بقره) و یا اعلام دشمنی ابلیس با آدم و همسرش بوده، که فرمود: «اِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ؟» (۱۱۷ / طه) و یا عهد نامبرده به معنای میثاق عمومی است، که از همه انسان‌ها عموما، و از انبیاء خصوصا، و به وجهی مؤکدتر و غلیظ گرفته.

معلوم است آن خطیئه‌ای که در مقابل این میثاق قرار می‌گیرد، این است که آدمی از مقام پروردگارش غفلت بورزد، و با سرگرم شدن به خود، و یا هر چیزی که او را به خود سرگرم می‌کند، از قبیل زخارف حیات دنیای فانی، و پوسنده، مقام پروردگارش را از یاد برد. (دقت فرمایید).(۱)

قضای‌حتمی‌الهی‌در محکومیت‌انسان به‌زندگی‌زمینی (۱۳۱)

قضای الهی در برقراری خصومت بین ابلیس و آدم و ذریه او

«قالَاهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍعَدُوٌّ...»(۲۴ / اعراف)

این خطاب، هم خطاب به آدم و همسر اوست و هم خطاب به ابلیس است، و دشـمنی بعضـی از بنی نوع بشر با بعض دیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت‌های آنان است، و این قضایی است از خدای‌تعالی، و قضای دیگرش هم این است که فرمود: «وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ،» (۳۶ / بقره) یعنی تا چندی که به زندگی

۱- المیـــــــزان ج ۱، ص ۲۴۱.

(۱۳۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است، از ظاهر سیاق بر می‌آید که این خطاب هم خطـاب بـه هــر سـه است.(۱)

زندگی و مرگ، و خروج از زمین، به قضای اولین الهی

«قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ!» (۲۵ / اعراف)

این نیز قضای دیگری است که بشر را تا روز قیامت خاک‌نشین کرده، و بعید نیست

۱- المیـــــزان ج ۱۵، ص ۴۶.

زندگی و مرگ، و خروج از زمین (۱۳۳)

کـه خطـاب در این جمله مختص به آدم و همسرش و فرزنـدان آن‌هـا باشـد. برای این که اگر این خطـاب شامـل ابلیس هم بـود جا داشت بـدون این که با کلمه «قال» کلام را از هم جـدا کند بفرماید: «وَ فیها...» و چون کلمه مزبور را فاصلـه قرار داده بعید نیست که خطاب مختص به آن دو بوده باشد.(۱)

۱- المیـــــــزان ج ۱۵، ص ۴۶.

(۱۳۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فصل پنجم:قضای الهی در جوامع بشری

قضای الهی در ملازمه بین اعمال نیک گروهی مردم و آثار آن

«اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ!» (۱۱ / رعد)

از قضایای محتوم و سـنت جاری الهی یکی این است که همواره میان احسان و تقوی و شـکر خـدا و میان توارد نعمت‌ها و تضاعف برکات ظاهری و باطنی و نزول و ریزش

(۱۳۵)

آن از ناحیه خـدا ملازمه بوده، هر قومی که احسان و تقوی و شـکر داشـته‌اند خداوند نعمت را برایشان باقی داشـته، و تا مردم وضـع خود را تغییر نداده‌انـد روز به روز بیشتر کرده است. آیـات زیر بـدان اشـاره می‌کننـد: «وَ لَوْ اَنَّ اَهْـلَ الْقُریـآ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الْاَرْضِ،» (۹۶ / اعراف) و «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابــی لَشَدیــدٌ،» (۷ / ابراهیــم) و «هَلْ جَزاءُ الْاِحْسانِ اِلاَّ الْاِحْسانُ.» (۶۰ / رحمن)

قضای الهی در تغییر نعمت‌ها با تغییر حالات مردم

«اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ!» (۱۱ / رعد)

(۱۳۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

چکیـده آیه فوق این است که خداونـد چنین قضـا رانـده و قضـایش را حتم کرده که نعمت‌هـا و موهبت‌هـایی که به انسـان می‌دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشـد، که اگر آن حالـت موافق بـا فطرتش جریان یافت، آن نعمت‌ها و موهبت‌ها هم جریان داشـته باشـد، مثلاًـ اگر مردمی به خـاطر اسـتقامت فطرتشـان به خـدا ایمـان آورده و عمـل صالـح کردنـد، دنبـال ایمـان و اعمالشـان نعمت‌هـای دنیا و آخرت به سویشان سـرازیر شود، هم‌چنان که فرمود: «وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُریآ امَنُوا وَ اتَّقَوْا...» (۹۶ / اعراف) و مادام که آن حالت در دل‌های ایشان دوام داشته باشد این وضع هم از ناحیه خدا دوام یابد، و هر وقـت که ایشان حال خـود را تغییـر دادند خداونـد هم وضع رفتار خود را عوض کند و نعمـت را بـه نـقمت مبـدل سـازد.(۱)

۱- المیـــزان ج ۲۲، ص ۱۹۷.

قضای الهی در تغییر نعمت‌ها با تغییر حالات مردم (۱۳۷)

قضای الهی در اصلاح زمین و وراثت آن

«وَ اَنْذِرِ النّاسَ یَوْمَ یَأْتیهِمُ الْعَذابُ...!» (۴۴ / ابراهیم)

در آیه فوق منظور از انذار، انذار مردم به عذاب استیصال است، که نسل ستمکاران را قطع می‌کند. خدای‌تعالی در امت‌های گذشته و حـتی در این امت این قضـا را رانـده که در صورت ارتکـاب کفر و سـتم دچـار انقراضـشان کنـد، و این مطلب را بارهـا در کلاـم مجیدش تکرار نموده است.

(۱۳۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و روزی که چنین عـذاب‌هایی بیایـد روزی است که زمین را از قـذارت و پلیـدی شـرک و ظلم پاک می‌کند، و دیگر به غیر از خدا کسـی در روی زمین عبـادت نمی‌شود، زیرا دعوت، دعـوت عمومی است، و مقصود از امت هم تمـامی سـاکنین عالمنـد. و وقتی به وسیله عـذاب انقـراض، شـرک ریشه‌کـن شود، دیگر جز مؤمنیـن کسـی بـاقی نمی‌مانـد، آن وقت است که دین هرچه باشـد خالص برای خـدا می‌شود، و از بت‌هـا و معبودهای کسـی از عبـادت اهل زمیـن سهم نمی‌بـرد، هم‌چنان که در آن آیه فرمود: «وَ لَقَـدْ کَتَبْنـا فِی الزَّبُـورِ مِنْ بَعْـدِ الـذِّکْرِ اَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبـادِیَ الصّالِحُونَ ـ به تحقیـق در زبـور بعـد از ذکر نوشـتیـم که زمین را بندگـان صالح من ارث می‌برند.» (۱۰۵ / انبیاء) (۱)

۱- المیـــزان ج ۲۳، ص ۱۲۵.

قضای الهی در اصلاح زمین و وراثت آن (۱۳۹)

قضای الهی در نابودی جوامع فاسد

«وَ اِنْ مِنْ قَرْیَةٍ اِلّانَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیمَةِ اَوْمُعَذِّبُوها عَذابا شَدیدا کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُورا.» (۵۸ / اسراء)

عـذاب شدیـد همیشه به معنای آن عذابی است که قومی را مسـتأصل و منقرض کند. آن وقت در این آیه که در مقابل عذاب شدید مسأله هلاکت را قرار داده لابـد معنا و مراد از هلاکـت مرگ‌های طبیعی و تـدریجی افراد است و در نتیجه معنی آیه چنین می‌شود: هیـچ قومی نیست مگر این که ما مردمـش را قبل از قیامـت یا می‌میرانیـم و یا به

(۱۴۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

عـذاب استیصـال و مرگ دسته‌جمعی مبتلاـ می‌کنیم تـا بعـد از آن قیـامت را به پـا کنیم. هم‌چنـان که در جـای دیگـر فرمود: «وَ اِنّا

لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيدا جُرُزا!» (۸ / كهف)

غرض عمومی از سراپای این سوره بیان سنتی است که خدای‌تعالی در اقوام ملل داشته که نخست ایشان را به سوی حق دعوت می‌کرده، آن‌گاه یک عده را که پذیرای دعوتش گشته و اطاعت کرده‌اند سعادتمند، و دیگران را که از در استکبار مخالفت و طغیان نمودند عقوبت می‌نموده است، و بنابراین مراد به اهلاک در این آیه همان تدمیر به عذاب استیصال در آن آیه است. آیه شریفه به این معنا اشاره دارد که قریه‌های نامبرده به زودی یکی پس از دیگری به خاطر فساد اهلش و فسق فاسقانش ویران می‌گردد، و این خود بنا به اشاره‌ای که در ذیل آیه دارد به قضای خدای سبحان است.

معنای آیه چنین می‌شود که «این مردم نیز مانند اهل همان قریه‌ها مستعد برای

قضای الهی در نابودی جوامع فاسد (۱۴۱)

فساد و آماده تکذیب آیات الهی هستند، آیاتی که دنبال تکذیبش هلاک و نابودی است، چیزی که هست اگر از آن قسم آیات خود را که بر آن اقوام فرستادیم و به خاطر تکذیبشان هلاکشان کردیم به این مردم هم بفرستیم همان اهلاک و تدمیر که بر سر آن‌ها آمد و منقرضشان کرد بر سر اینان نیز آمده اینان را به آنان ملحق خواهد کرد، آن وقت بساط دنیا بر چیده خواهد شد و چون نمی‌خواهیم برچینیم لذا تا مدتی مهلتشان دادیم، ولی سرانجام اینان را نیز گرفتار می‌کنیم، و چنین نیست که اینان استثناشوند.» (۵۸/اسری) و این‌همان معنایی‌است‌که‌آیه «وَ لِكُلِ اُمَّةٍ رَسُولٌ»(۴۷/یونس) و آیاتی بعد از آن بدان اشاره می‌کند.

و این که فرمود: «كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُورا» (۵۸ / اسری) معنایش این است که اهلاک قری و تعذیب آن‌ها به عذاب شدید قبلاً در کتاب نوشته شده، یعنی قضایی است

(۱۴۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

حتمی و رانده شده، از این جا معلوم می‌شود مراد به کتاب لوح محفوظ است که قرآن تمامی حوادث را نوشته شده در آن دانسته، درباره‌اش فرموده: «وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْناهُ فى اِمامٍ مُبينٍ» (۱۲ / يس) و نیز فرموده: «وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الاَرْضِ وَ لا فِي السَّمآءِ وَ لاآ اَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لاآ اَكْبَرَ اِلاّ فى كِتابٍ مُبينٍ.» (۶۱ / یونس) (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۲۲۶.

قضای الهی در نابودی جوامع فاسد (۱۴۳)

قضای الهی درباره جامعه یهود و جامعه نوح

«وَ لَوْلا اَنْ كَتَبَاللّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْاخِرَةِ عَذابُ النّارِ» (۳/حشر) و «وَ قيلَ يأَرْضُ ابْلَعى مآءَكِ... وَ قُضِيَ الْاَمْرُ...!» (۴۴/هود)

«جلاء» به معنای ترک وطن است، و نوشتن جلاء علیه یهود، به معنای راندن قضای آن است، و مراد به عذاب دنیوی آنان عذاب انقراض و یا کشته شدن و یا اسیر گشتن است. و معنای آیه این است که اگر خدای‌تعالی این سرنوشت را برای آنان ننوشته بود که جان خود را برداشته و جلاء وطن کنند، در دنیا به عذاب انقراض یا قتل یا اسیری گرفتارشان می‌کرد، همان‌طور که بنی قریظه را کرد، ولی در هر حال در آخرت به عذاب آتش معذبشان می‌سازد.

(۱۴۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آیه «وَ قيلَ يأَرْضُ ابْلَعى مآءَكِ وَ يسَمآءُ اَقْلِعى وَ غيضَ الْمآءُ وَ قُضِيَ الْاَمْرُ...» ندایی است که از ساحت عظمت و کبریای الهی صادر شده و برای تعظیم، تصریح به اسم گوینده که خداست نشده است. این امر، تکوینی بود و به وسیله کلمه «کن» که از جانب دارنده کاخ هستی شرف صدور یافته به انجام رسید، و بلافاصله هر چه آب از سرچشمه‌ها جوشیده و روی زمین بود در کام زمین فرو رفت

و آسمان نیز از بارش باز ایستاد. این آیه دلالت دارد بر این که به امر خدا زمین و آسمان با هم آب را به خروش آوردند.

... «قُضِیَ الاْمْرُ» یعنی وعده‌ای که راجع به عذاب قوم نوح داده شده بود انجام یافت و امر الهی تنفیذ شد: قوم نوح غرق شدند و زمین از وجودشان پاک شد و آنچه فرمان

قضای الهی درباره جامعه یهود و جامعه نوح (۱۴۵)

«کن» یافته بود مطابق فرمان تحقق یافت. پس «قضای امر» همانگونه که به جعل و صادر کردن امر اطلاق می‌شود به گذراندن و تنفیذ و محقق ساختن حکم در خارج نیز گفته می‌شود ولی قضای الهی و حکم ربوبی عین وجود خارجی است و «جَعْل» و «تنفیذ» آن یکی است و اختلاف فقط در تعبیر است.(۱)

قضای الهی و تعهد او بر نجات مؤمنین

«ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَ الَّذینَ امَنُوا کَذلِکَ حَقّا عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنینَ!» (۱۰۳/یونس)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۵۹ و ج ۲۰، ص ۶۲.

(۱۴۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«کَذلِکَ حَقّا عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنینَ،» معنایش این است: همان‌طوری که رسولان و کسانی را که ایمان آورده‌اند در بین امم گذشته در هنگام نزول عذاب نجات می‌دادیم همان‌گونه کسانی که از این امت به تو ایمان آورده‌اند نیز نجات می‌دهیم و این مطلب برای ما لازم است.

مقصود مؤمنین امت است و این وعده جالبی است که خدا به پیغمبر و مؤمنین این امت می‌دهد که آن‌ها را نجات می‌بخشد. و بعید نیست از جمله «نُنْجِ الْمُؤْمِنینَ» تلویحا استفاده شود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این قضای الهی را درک نخواهد کرد و این قضا و حکم بعد از رحلت پیغمبر خواهد بود. زیرا در این آیه خدا از مؤمنین اسم برده (ننج المؤمنین) وی پیغمبر را با آنان ذکر نکرده با این که درباره سابقین، اسم رسولان را هم با

قضای الهی و تعهد او بر نجات مؤمنین (۱۴۷)

مؤمنین آورده «نُنَجّی رُسُلَنا وَ الَّذینَ امَنُوا.» این معنی از تکرار آیاتی که معنی آیه «فَاِمّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذی نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَاِلَیْنا یُرْجَعُونَ،» (۷۷ / غافر) را می‌دهد، به ذهن خطور می‌کند.(۱)

قضای الهی در تأیید لشکر اسلام

«یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ... وَ لکِنْ لِیَقْضِیَ اللّهُ اَمْرا کانَ مَفْعُولاً،» (۴۳ / انفال)

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۰۷.

(۱۴۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

روز فرقان آن روزی بود که شما در قسمت پایین وادی اردو زده و کفار در قسمت بالای آن اطراق کرده بودند، و پیاده شدن شما در پایین و کفار در بالا با هم جور در آمد، به طوری که اگر می‌خواستید قبلاً با کفار قرارداد کنید که شما این جا و آنان آن جا را لشکرگاه کنند قطعا اختلافتان می‌شد، و هرگز موفق نمی‌شدید که به این نحو جبهه‌سازی کنید. پس قرار گرفتن شما و ایشان به این نحو نه از ناحیه و به فکر شما بود و نه از ناحیه و به فکر کفار، بلکه امرشدنی بود که خداوند بر آن قضا راند، و اگر این چنین قضا راند برای این بود که با ارائه یک معجزه و دلیل روشن حجت خود را تمام کند، و نیز برای این بود که دعای سابق شما را و آن استغاثه‌ای را که از شما شنید، و آن حاجتی را که از سویدای دل شما خبر داشت مستجاب و برآورده کند.

بیان این که مرجع امر این واقعه قضای خاص الهی است نه اسباب عادی، آیه بعدی

قضای الهی در تأیید لشکر اسلام (۱۴۹)

است که می‌فرماید: «اذْ یُریکَهُمُ اللّهُ فی مَنامِکَ قَلیلاً» (۴۳ / انفال) و «وَ اذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْملَهُمْ،» (۴۸ / انفال) و «اذْ یَقُولُ الْمُنفِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هآؤُلاآءِ دینُهُمْ.» (۴۹ / انفال) (۱)

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی اسلام

«کَتَبَ اللّهُ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَ رُسُلی اِنَّ اللّهَ قَوِیٌّ عَزیزٌ!» (۲۱ / مجادله)

۱- المیـــــزان ج ۱۷، ص ۱۴۶.

(۱۵۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

منظـور از کتـابت خـدا قضـایـی اسـت که می‌رانـد. و ظـاهر اطـلاق غلبه و بـدون قیـد آوردنش این است که خـدا از هر جهت غالـب باشـد، هـم از جـهت استـدلال و هـم از جهـت تـأییـد غیبی، و هــم از جهــت طبیــعت ایمـان بــه خــدا و رسـول.

امـا از حیث استـدلال، برای این که درک حق و خضوع در برابر آن فطری انسان است، اگر حق را برایش بیان کننـد، و مخصوصا از راهی کـه بـا آن راه مـأنوس است روشن سازنـد، بـدون درنـگ آن را می‌فهمـد، و وقتـی فهمیـد فطرتش به آن اعـتراف می کنـد، و ضمیرش در برابر آن خـاضع می گردد، هرچنـد که عملاًـ خاضع نشود، و پیروی هوی و هوس و یا هر مانع دیگر از خضوع عملی‌اش جلوگیر شود.

و اما غلبه از حیث تأیید غیبی، و به نفع حق و به ضرر باطل قضا راندن بهترین نمونه‌اش انواع عذاب‌هایی است که خدای‌تعالی بر سر امتهای گذشته که دعوت انبیا را

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی (۱۵۱)

تکـذیب کردنـد، آورد، ماننـد قوم نوح، که همه را غرق کرد، و قوم هود که زنـده زنـده در زیر سـنگ و خاکشان دفن نمود، و قوم صالـح و لوط و شـعیب و آل فرعون و دیگران که هر یـک را به عـذابی دچـار فرمود، و در کلاـم مجیـدش دربـاره همین نوع تـأیید فرموده: «سـپس رسولان خدا را یکی پس از دیگری فرسـتادیم، هر رسولی که به سوی امتی آمد تکذیبش کردند، و ما یکی پس از دیگری هلاکشان ساخته، برای آینـدگان سـرگذشت کردیم و گفتیم دور باشد مردمی که ایمان نمی‌آورند.» (۴۴ / مؤمنون) و سنت الهی به همین منوال جریـان یـافت که آیه زیر آن را به طور اجمال خاطرنشان ساخته، می‌فرمایـد: «برای هر امتی رسولی است، همین که رسولشان بیامد، خدای‌تعالی در بینشان به عدالت حکم راند، و ستمی ندیدند (و نخواهند دید.)» (۴۷ / یونس)

اما غلبه از حیث طبیعتی که ایمان به خدا و رسول دارد، دلیلش این است که ایمان

(۱۵۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مؤمن او را به دفاع از حق و قیام در برابر باطل دعوت می کند، و به طور مطلق و بدون هیچ قیدی دعوت می کند، چنین کسـی معتقد است به این که اگر کشـته شود رسـتگار می گردد، و اگر هم بکشـد رسـتگار می‌شود، و ثبـات و مقاومت او در دفاع از حق مقیـد به هیـچ قیدی و محدود به هیچ حدی نیست، به خلاف کسـی که اگر از حق دفاع می کند نه بدان جهت است که حق است، بلکه بدان جهت است که هدفی از اهداف دنیایی او را تأمین می کند، چنین کسـی در حقیقت از خودش دفاع کرده، و به همین دلیل اگر ببیند که مشـرف به هلاکت شـده، و یا نزدیک است گرفتار خطری شود، پا به فرار گذارد، پس دفاع او از حق شـرط و حدی دارد، و آن شرط سـلامتی نفس و آن حـد تـأمین منـافع خودش است، و این واضـح است که عزیمت بی‌قیـد و شـرط، بر چنین عزیمـتی مقیـد و مشروط، غالب می‌شـود، یکی از شواهدش جنگ‌های پیامبـر اسلام است که مسلمانان در عین

قضای الهی در غلبه، و کیفیت و عوامل پیروزی (۱۵۳)

نداشتن عِده و عُده همواره غلبه می‌کردند، و جنگ‌هـا جز به پیشرفـت مسلمانان خاتمه نمی‌یافت.

و این غلبه و فتوحات اسـلامی متوقف نشد، و جمعیت مسـلمین به تفرقه مبدل نگشت، مگر وقتی که نیاتشان فاسد، و سـیرت تقوی و اخلاصـشان در گسترش دین حق، به قدرت‌طلبی و گسترش و توسـعه مملکت (و در نتیجه حکمرانی بر انسان‌هایی بیشتر، و به دست آوردن اموال زیـادتر) مبـدل شـد، در نتیجه آن فتوحـات متوقف گردیـد، آری خـدای‌تعالی هرگز نعمتی را که به مردمی داده تغییر نمی‌دهد مگر وقتی که مردمی نیاتشان را تغییر دهند، و خدای‌تعالی در آن روزی که دین مسـلمانان را تکمیل نموده، از شـر دشمنان ایمنشان ساخت، با آن شـرط کرد که تنها از او بترسـند، و فرمود: «اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ - امروز دیگر کفار از دین

(۱۵۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شما مأیوس گشـتند، پس از ایشان نترسـید و از من بترسـید!» (۳ / مائـده) در مسـلم بودن این غلبه کـافی است که مؤمنین را خطـاب نموده و فرمود: «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الاَعْلَوْنَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ - سست مشوید، و اندوهگین نگردید، که شما بالاترین هستید، مادام که مؤمن باشید.» (۱۳۹ / آل‌عمران) (۱)

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران

«وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلینَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ!» (۱۷۱ / صافات)

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۴۴.

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران (۱۵۵)

کلمه خدای‌تعالی عبارت از قضایی است که درباره آنان رانده، و حکمی است که کرده، و سـبقت کلمه با تقدم عهدی آن است، و یا تقدم به نفوذ و غلبه. می‌فرماید: ما قضایی حتمی درباره ایشان راندیم که به طور یقین یاری شدگان باشـند. این معنا را با چند نوع تأکید بیان کرده (یکی حرف «لام» در ابتدای آیه، و دیگری کلمد «قَدْ» و کـلمه «اِنَّ» و کـلمـه «لام»).

در این آیه شـریفه نصـرت را مقید نکرده که انبیاء علیهم السـلام را در دنیا نصرت می‌دهد و یا در آخرت، و یا به نحوی دیگر، بلکه در آیه دیگر نصـرت را عمـومیت داده، و فرمـود: «اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ امَنُوا فِی الْحَیوةِ الـدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الاَشْـهادُ - مـا مطمئنا رسولان خود را یاری می‌کنیم و نیز آنان را که به ایشان ایمان آوردند، هم در دنیا و هم

(۱۵۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در روز قیامت که گواهان به پا می‌خیزند.» (۵۱ / غافر)

پس رسولان خـدا هم در حجت و دلیل منصورند، برای این که راه حق را پیش گرفته‌اند، و راه حق هرگز شـکست نمی‌خورد، و هم بر دشـمنان خود منصورنـد، یـا به این‌که خـدا یاریشـان می‌دهـد، دشـمنان را زیردست کننـد، و یـا از ایشـان انتقـام بگیرنـد، چنـانکه خـدای‌تعالی فرمـوده: «قبـل از تو نفرسـتادیم مگر مردانی از اهـل قراء که به ایشـان نیز وحی می‌کردیم... تـا وقـتی که رسولاـن دیگر مـأیوس می‌شدنــد و می‌پنداشــتند دیگر همـه نقشه‌شـان بر آب و بیهـوده شـد، کـه ناگهـان نصــرت مـا می‌رســید و هر کس را که می‌خواستیم نجـات می‌یـافت، ولی عـذاب مـا حتی یـک نفر از مجرمین را هم باقی نگـذاشت.» (۱۰۹ و ۱۱۰ / یوسف) رسولاـن در آخرت هم منصورند: «یَوْمَ لا یُخْزِی اللّهُ النَّبِـیَّ وَ الَّذینَ امَنُـوا مَعَهُ.» (۸ / تحریـم) «وَ اِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ.» (۱۷۳ / صافات)

قضای الهی در نصرت رسولان و پیروزی جهادگران (۱۵۷)

مراد به «جُنْدَنا» جـامعه‌ای است که به امر خـدا حرکت می‌کنـد، و در راه خـدا جهـاد می‌نمایـد. و این جـامعه عبـارت است از گروه مؤمنان، و یا انبیاء به ضـمیمه مؤمنان، که پیرو انبیاینـد، و بنا بر احتمال دوم در این کلام تعمیم بعـد از تخصـیص به کار رفته، و به هر

حـال، پس مؤمنـان ماننـد متبوعان خود منصورنـد، همچنان که در جای دیگر خطاب به مؤمنان فرموده: «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ – سست و اندوهناک مشوید که غلبه با شماست.» (۱۳۹ / آل‌عمران)
و این حکم یعنی نصـرت و غلبه حکمی است اجتمـاعی، و منوط است بر حفـظ عنوان و لا غیر، یعنی این نصـرت و غلبه تنها نصـیب انبیاء و مؤمنین واقعی است، که جند خدا هسـتند، و به امر او عمل می‌کنند، و در راه او جهاد می‌کنند، و هر جامعه‌ای که این عناوین بر آن صادق باشد، یعنی ایمان به خدا داشته باشد، و به اوامر خدا عمل کند، و در راه او
(۱۵۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش
جهاد نماید منصور و غالب است، نه جامعه‌ای که اسامی این عناوین را دارد و واقعیت آن‌ها را ندارد، پس جامعه‌ای که از ایمان اسم در آن نمانده باشد، و از انتسابش بـه خـدا جز سخنـی در آن نمانـده باشـد، نبایـد امیـد نصرت و غلبه را داشته باشد.(۱)

قـضای الـهی در بشارت مؤمنین و اولـیاء الله

«لَهُمُ الْبُشْرى فِى الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ فِى الْاخِرَةِ لا تَبْديلَ لِكَلِماتِ اللّهِ!» (۶۴ / یـونـس)
۱– المیـــزان ج ۳۳، ص ۲۸۳.
قضای الهی در بشارت مؤمنین و اولیاء الله (۱۵۹)
خدا در این آیه به طور مجمل به مؤمنین بشارت می‌دهد تا چشمشان روشن گردد. اگر «لَهُمُ الْبُشْرى» انشاء بشارت باشد معنایش این است که چیزی که خدا بدان بشارت داده هم در دنیا صورت می‌گیرد و هم در آخـرت.
در کلام الهی بشارت‌هایی برای مؤمنان وجود دارد که منطبق است بر اولیای خـدا مثـل آیـات زیـر:
«وَ كـانَ حَقّا عَلَيْنا نَصْرُالْمُؤْمِنينَ ـ یاری کردن مؤمنان بر ما حتمی است.» (۴۷/ روم) «اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذينَ امَنُوا فِى الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهادُ ـ مـا قطعـا رسولاـن خود و آن‌هـا را که ایمـان آورده‌انـد هم در دنیـا و هم روزی که شاهـدان به پـا خیزنـد، یاری می‌کنیم.» (۵۱ / غافر) «بُشْراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ ـ بشارت شما امروز
(۱۶۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش
بهشت‌هـایی است که از زیر ساختمان آن‌ها نهرها جاری است،» (۱۲ / حدیـد) و آیات دیگر. جمله «لا تَبْديلَ لِكَلِماتِ اللّهِ» اشاره به این است که این مسأله جزو قضاهـای حتمی الهی است که تغییر و تبـدیل در آن راه نـدارد. و در ضـمن دل‌هـای مؤمنـان را خـوش می‌کند.(۱)

قضای الهی در ظهور حق و نابودی کفار

«يُريدُ اللّهُ اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمتِه!» (۷ / انفال)
مراد به احقاق حق، اظهار و تثبیت آن به ترتیب آثار آن است، و کلمات خدا قضا و
۱– المیزان ج ۱۹، ص ۱۵۴.
قضای الهی در ظهور حق و نابودی کفار (۱۶۱)
قدری است که رانده به این که انبیاء خود را یاری نموده و دین حق خود را ظاهر سازد:
«وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلينَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ اِنَّ جُنْدَنا لَهُـمُ الْغالِبُـونَ!» (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صافـات)
«يُريـدُونَ لِيُطْفِئُـوا نُـورَ اللّـهِ بِاَفْواهِهِـمْ وَ اللّـهُ مُتِمُّ نُـورِهِ وَ لَـوْ كَرِهَ الْكافِـرُونَ!» (۳۲ / توبه)
«هُوَ الَّذيآ اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّه وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ!» (۳۳ / توبه)

معنای آیه این است که: به یاد آورید آن روزی را که خداوند به شما وعده داد که با یاری او بر یکی از دو طایفه عیر و یا نفیر غالب شوید، و شما میل داشتید که آن طایفه، طایفه عیر (قافله تجارتی قریش) باشد، چون نفیر (لشکریان قریش) عده‌شان زیاد بود، و

(۱۶۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شما ضعف و ناتوانی خود را با شوکت و نیروی آنان مقایسه می‌کردید، و لکن خداوند خلاف این را می‌خواست، خداوند می‌خواست تا با لشکریان ایشان روبرو شوید، و او شما را با کمی عددتان برایشان غلبه دهد، و بدین وسیله قضای او مبنی بر ظهور حق و استیصال کفار و ریشه‌کن شدن ایشان به کرسی بنشیند.(۱)

قضای الهی در شقاوت کافر و سعادت مؤمن

«یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذینَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی الْاَخِرَةِ وَ یُضِلُّ اللّهُ الظّلِمینَ وَ یَفْعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ!» (۲۷ / ابراهیم)

۱- المیـــزان ج ۱۷، ص ۳۱.

قضای الهی در شقاوت کافر و سعادت مؤمن (۱۶۳)

خدای‌تعالی اهل کفر را با محرومیت از صراط هدایت گمراه نموده، و دیگر به سوی زندگی سعیده دنیایی و نعمت باقیه و رضوان الله در آخرت راه نمی‌برند. به طوری که اگر پرده از روی دل‌هایشان برداری جز شک و تردید و قلق و اضطراب و تأسف و حسرت و اندوه و حیرت در آن نمی‌یابی.

«وَ یَفْعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ» یعنی خداوند تثبیت مؤمنان و اضلال کفار را به مقتضای مشیتش انجام می‌دهد، و مشیت او مزاحم و مانع و دافعی ندارد، و چیزی میانه مشیت او و فعل او حایل نمی‌شود.

از همین جا معلوم می‌شود که مسأله اضلال اینان و تثبیت آنان متعلق مشیت اوست و ناگزیر باید جزو قضایای رانده شده یکی شقاوت کافر و یکی

(۱۶۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سعادت مؤمن را شمرد.(۱)

قضای الهی در هدایت خلق

«اِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی وَ اِنَّ لَنالَلْاخِرَةَ وَ الْاُولی!» (۱۲ / لیل)

جمله «اِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی» می‌رساند که هدایت خلق از اموری است که خدای سبحان قضایش را رانده، و آن را بر خود واجب کرده، چون حکمتش این ایجاب را اقتضاء می‌کرده، برای آن خلایق را آفریده، و خودش غرض از خلقت را عبادت خود دانسته و

۱- المیـــــزان ج ۲۳، ص ۸۴.

قضای الهی در هدایت خلق (۱۶۵)

فرموده: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ.» (۵۶ / ذاریات) و به حکم این آیه غرض از خلقت را به عبادت خود معرفی نموده، و به حکم آیه زیر آن را راه مستقیم بین خود و خلقش دانسته و فرموده: «اِنَّ اللّهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ - محققا اللّه پروردگار من و پروردگار شماست، پس تنها او را بپرستید، که راه مستقیم همین است.» (۵۱ / آل‌عمران) و نیز فرموده: «وَ اِنَّکَ لَتَهْدی اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ، صِراطِ اللّهِ - محققا تو ایشان‌را به‌سوی صراط مستقیم یعنی صراط اللّه هدایت می‌کنی.» (۵۲و۵۳ / شوری)

و بر خود واجب کرده که راه خود را برای آنان بیان نموده، سپس ایشان را به آن راه هدایت کند، البته هدایت به معنای نشان دادن راه، حال چه این که بپذیرند و آن راه را پیش بگیرند، و چه نپذیرند، و راه دیگر بروند: «وَ عَلَی اللّهِ قَصْدُ السَّبیلِ وَ مِنْها جائِرٌ ـ هدایت به سوی راه میانه به عهده خداست چون همه راه‌ها میانه نیست و بعضی انحرافی است.»

(۱۶۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۹ / نحل) و فرموده: «وَاللّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبیلَ - خدا حق را می‌گوید، و همو به سوی راه هدایت می‌کند،» (۴ / احزاب) و باز فرموده: «اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِرا وَ اِمّا کَفُورا - ما او را به سوی راه هدایت کردیم، حال یا شکر این نعمت به جا می‌آورد، و یا کفران می‌کند.» (۳ / انسان)

خواهی گفت از این آیات بر می‌آید که هدایت تنها کار خداست، و بنابراین پس انبیاء چه کاره‌اند؟ در پاسخ می‌گوییم منافات ندارد که انبیاء هم قیام به این امر بکنند، برای این که اگر هدایت کنند به اذن او می‌کنند، و خود مستقل در این کار نیستند، (همچنان‌که در هیچ کاری نیستند) و خود خدای‌تعالی در عین این که فرموده: «اِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ اَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ - تو چنان نیستی که هر کس را بخواهی هدایت کنی، لکن این خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.» (۵۶ / قصص) و در عین حال فرموده:

قضای الهی در هدایت خلق (۱۶۷)

«لَتَهْدی اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ،» (۵۲ / شوری) و «قُلْ هذِهِ سَبیلی اَدْعُوا اِلَی اللّهِ عَلی بَصیرَةٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی - بگو این است راه من که خلق را با بصیرت به سوی خدا بخوانم، هم خودم و هم پیروانم.» (۱۰۸ / یوسف)

همه این‌ها در باب هدایت به معنای ارائه طریق بود، و اما هدایت به معنای رساندن به هدف که در آیات مورد بحث رساندن به آثار حسنه‌ای است که به دنبال یافتن هدایت الهی و متصف شدن به صفت عبودیت می‌آید، از قبیل رسیدن به حیات طیبه در دنیا، و حیات سعیده ابدی آخرت، پر واضح است که از قبیل صنع و ایجاد است، که مختص به خدای‌تعالی است، و از اموری است که خدا قضایش را رانده و بر خود واجب کرده، و در آیه زیر وعده‌اش را مسجل نموده:

«فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لایَشْقی - کسی که هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می‌شود

(۱۶۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و نه دچار شقاوت و بدبختی می‌گردد.» (۱۲۳ / طه) و نیز فرموده: «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ - هر کس با داشتن ایمان عملی صالح کند، چه مرد و چه زن، بدانند که ما به طور یقین به زندگانی طیب زنده‌شان می‌کنیم، و آن‌چه کردند به بهترین وجه پاداششان می‌دهیم.» (۹۷ / نحل)

«وَ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ خالِدینَ فیهآ اَبَدا وَعْدَ اللّهِ حَقّا وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قیلاً - کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند به زودی ایشان را داخل باغ‌هایی می‌کنیم که نهرها در زیر درختانش جاری است، و ایشان تا ابد در آن باغ‌ها خواهند بود، و این وعده خداست، و چه کسی است که سخنش از سخن خدا راست‌تر باشد.» (۱۲۲ / نساء)

قضای الهی در هدایت خلق (۱۶۹)

پس فرق بین هدایت به معنای راه نشان دادن، و بین هدایت به معنای رساندن به هدف این شد که هدایت اولی مستقیما کار انبیاء و اولیاء و سایر هدایتگران است، ولی مؤثر شدنش منوط به اذن خداست. ولی هدایت دوم چون از باب صنع و خلقت است مستقیما کار خود خداست، البته اسبابی که بین او و خلقش در این مورد و در همه موارد خلقت واسطه‌اند بی‌دخالت نیستند، پس این هدایت را هم می‌توان به تبع به غیر خدای‌تعالی نسبت داد. (۱)

قضای الهی در عدم هدایت گمراهان

۱- المیــزان ج ۴۰، ص ۲۶۵.

(۱۷۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«اِنْ تَحْـرِصْ عَلـی هُدیهُـمْ فَاِنَّ اللّـهَ لا یَهْـدی مَـنْ یُضِـلُّ!» (۳۷ / نحل)

امت‌های گذشته به دو طایفه منقسم بودند یکی از آن دو آن‌ها بودند که ضلالت بر آنان تثبیت شده بود و همان‌ها بودند که شرک ورزیـده بودنـد. ثبوت ضـلالت در حق آنان ثبوتی است زوال‌ناپـذیر و غیر قابل تغییر، چون در حقیقت غیر از خـدا کسـی نیست که هـدایت کنـد پس اگر هدایت آنان جایز و ممکن بود خدا هدایتشان می‌کرد ولی نکرده و نمی‌کند بلکه گمراهشان می‌سازد و چون گمراهی با هدایت جمع نمی‌شود دیگر امیدی به هدایتشان نیست ناصری هم که آنان را یاری کند وجود ندارد چون کسـی نیسـت کـه بـر خـدا غـلبه کـند.

قضای الهی در عدم هدایت گمراهان (۱۷۱)

پس در این آیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تسلیت داده و وی را ارشاد می‌کند به این که نسبت به هدایت آنان حرص نورزد و اعلام می‌دارد که قلم قضـای الهی در حـق آنـان ضـلالت را نوشـته و خـدا فعـل خـود را نقض نمی‌کنـد، چون نزد او سـخنی مبـدل نمی‌شود و او نسبت به بندگان ستمکار نیست.

پس این که فرمود: «اِنْ تَحْرِصْ عَلی هُدیهُمْ» هر چه هم که بر هـدایت آنان حریص شوی این حرص تو سودی به حال آنان نـدارد، زیرا از آن‌هـایی نیسـتند کـه هـدایت برایشـان ممکن باشـد، چه هـدایت تنهـا و تنهـا به دست خـداست و خـدا هم ایشـان را هـدایت نمی‌کنــد بلکـه گمــراه می‌کنـد، و نـه او کــار خـود را نقض می‌نمایـد و نـه ایشـان به غیر از او یــاری دارنــد کــه بــر خــدا غلبـه کنــــد و برخــلاف گفته خداســت خودش ایشان را هدایت نماید.(۱)

(۱۷۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

قضای الهی در سرنوشت کفار بعد از مرگ

«ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما اَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبیدِ!» (۲۹ / ق)

در درگاه من هیـچ سـخن دو تا نمی‌شود. منظور از قول، مطلق قضاهای حتمی است، که خـدا رانـده، و خدای‌تعالی چنین قضا رانده که هر کس بـا حـال کفر بمیرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعیـدی که خـدا ابلیس و پیروانش را تهدیـد به آن کـرده منطبق می‌شود.

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۰۱.

قضای الهی در سرنوشت کفار بعد از مرگ (۱۷۳)

و جمله «وَ ما اَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبیدِ،» متمم معنای جمله قبلی است و معنای روبروهم آن دو این است که سخن به درگاه من دو تا نمی‌شود، و هیچ قضای رانده شده و حتمی شده‌ای مبدل نمی‌گردد، و شما عذاب خواهید شد، و این نه من هستم که درباره بندگان خود ستم نموده طبق وعیـدی که قبلاً ـ اعلام کردم او را عـذاب می‌کنم، بلکه این خودشان هسـتند که خود را بعـد از تمامیت حجت و در عین انکار کردن حق، مستحق عذاب نمودند.

و به وجهی دیگر این من نیسـتم که بنـدگان خود را بـا عـذاب مجازات می‌کنم بلکه این جزای اعمالشان است اعمالی که قبلًا کرده بودنـد، پس در حقیقت این همان عمل ایشان است که در این عالم به این صورت در آمـده، و به خودشان بر می‌گردد، هم‌چنان که

از ظاهر آیه «یا اَیُّهَاالَّذینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (۷/تحریم) نیز همین معنا استفاده می‌شود، چون می‌فرماید: ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز

(۱۷۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دیگر عذر نیاورید، برای این که ما که به شما کاری نکردیم، و این عذاب که می‌بینید برگشت اعمال خود شماست.(۱)

قضای الهی و حکم برائت از مشرکین

«بَرآءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهآ اِلَی الَّذینَ عهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ!» (۱ / توبه)

مفاد آیه تنها صرف تشریع نیست، بلکه متضمن انشاء حکم و قضا بر برائت از

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۴۳.

قضای الهی و حکم برائت از مشرکین (۱۷۵)

مشرکین زمان نزول آیه است. مراد به آیه این است که خداوند قضا رانده به این که از مشرکین که شما با آنان معاهده بسته‌اید امان برداشته شود، و این برداشته شدن امان جزافی و عهدشکنی، بدون مجوز نیست، چون خداوند بعد از چند آیه مجوز آن را بیان نموده و می‌فرماید: که هیچ وثوقی به عهد مشرکین نیست، چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند، به همین جهت خداوند مقابله به مثل یعنی لغو کردن عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده و فرمود: «هرگاه از مردمی ترسیدی که در پیمانداری خیانت کنند تو نیز مانند ایشان عهدنامه‌شان را نزدشان پرتاب کن!» (۵۸ / انفال) و لکن به این که دشمن عهدشکنی کرده خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغویت عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور داد نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان به خاطر بی‌اطلاعی از آن

(۱۷۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

به دام نیفتند، آری خدای‌تعالی با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت منع فرمود.(۱)

قضای الهی در مرگ و جنگ

«قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَالَّذینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلی مَضاجِعِهِمْ!» (۱۵۴ / آل عمران)

کشته شدن کسانی که از شما در معرکه قتال کشته شدند دلیل بر این نیست که شما

۱- المیزان ج ۱۷، ص ۲۳۰.

قضای الهی در مرگ و جنگ (۱۷۷)

بر حق نمی‌باشید، و نیز به طوری که شما پنداشته‌اید دلیل این هم نیست که امر غلبه و پیروزی برای شما نمی‌باشد، بلکه قضای الهی که گریزی از آن نیست بر این جاری شده که این کشته‌شدگان، در این مکان از مرکب حیات ساقط گشته، کشته گردند، و اگر هم شماها خود برای جنگ بیرون نمی‌آمدید باز آنان که سرنوشتشان به حکم قضای الهی کشته شدن بود به پای خود به قتلگاه خویش می‌آمدند، بنابراین گریزی از مرگ - که ساعتی هم جلو و عقب نمی‌افتد - نیست.

سنت قطعی الهی بر عمومی و همگانی بودن ناموس ابتلا و امتحان است و ناچار این ناموس در زندگی شما و آنان واقع‌شدنی بود، و روی این اصل بیرون آمدن شما و انجام گرفتن این جنگ خواه ناخواه شدنی و از امور غیر قابل اجتناب بوده است. بنابراین چاره‌ای نبود جز این که شما بیرون آیید و این جنگ انجام گیرد، تا

(۱۷۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این که کشته‌شدگان به آن‌چه را که باید برسند رسیده و به درجات خویش نایل گردند و شما نیز به آن‌چه که باید برسید رسیده و پس از امتحان و روشن شدن وضعتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان و یا شرک، یکی از دو طرف سعادت و یا شقاوت برایتان تثبیت گردد.(۱)

قضای الهی در مرگ و انتقال

«وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ!» (۱۹ / ق)

۱- المیـــــزان ج ۷، ص ۸۶.

قضای الهی در مرگ و انتقال (۱۷۹)

مراد به «سَكْرَة» و مستی موت، حال جان کندن و نزع آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید، و نه می‌فهمد اطرافیانش درباره‌اش چه می‌گویند. و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید (حق) کرد، برای این بود که اشاره کند به این که مسأله مرگ جزو قضاهای حتمی است که خدای‌تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه: «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنا تُرْجَعُونَ.» (۳۵ / انبیاء) این معنا استفاده می‌شود، چون می‌فهماند منظور ما از مردنی کردن همگی شما آزمایش شماست، و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همان‌طور که بعث و جنت و نار حق است. این معنایی است که از کلمه (حق) می‌فهمیم. و جمله «ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ،»

(۱۸۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اشاره است به این که انسان طبعا از مرگ کراهت دارد چون خدای‌تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده، و خود فرموده: «اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً - این ماییم که زندگی زمینی را به وسیله آن‌چه در روی زمین است در نظر شما زینت داده، و دلفریبش کردیم، تا شما را بیازماییم کدامتان بهتر عمل می‌کند.» (۷ / کهف) (۱)

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۳۷.

قضای الهی در مرگ و انتقال (۱۸۱)

(۱۸۲)

فصل ششم:قضای الهی در امر و نهی تشریعی

امر به پرستش الهی

«وَ قَضى رَبُّكَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِيّاهُ!» (۲۳ / اسراء)

این جمله چیزی است که قضای الهی متعلق بدان شده، البته قضای تشریعی خدا که متعلق به احکام و مسائل تشریعی می‌شود، و معنای یک طرفی کردن و حکم

(۱۸۳)

قاطع مولوی نمودن را می‌رساند. و این قضا همان طور که اوامر خدا را شامل می‌شود نواهی را نیز شامل می‌گردد. همان‌طور که احکام مثبته را یک طرفی می‌کند احکام منفیه را نیز می‌کند.

مسأله امر به اخلاص در پرستش بزرگترین اوامر دینی، و اخلاص در عبادت از واجبترین واجبات شرعی است، همچنان که در مقابل شرک ورزیدن به خدای عزوجل بزرگترین گناه است، و به همین جهت فرمود: «خدا نمی‌آمرزد این گناه‌را که بدو شرک بورزند، و

پایین‌تراز آن‌را از هرکه بخواهد می‌آمرزد.» (۴۸ / نساء) و ما اگر یک یک معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرک است، زیرا اگر انسان غیر خدا یعنی شیطان‌های جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی‌کند، و هیچ امر و نهیی را از خدا نافرمانی نمی‌کند، پس هر گناهی اطاعتی است از غیر خدا و اطاعت هم خود یک نوع عبادت است، حتی کافری هم که منکر صانع است نیز مشرک است، زیرا با این که فطرت ساده‌اش حکم می‌کند بر این که برای عالم صانعی است مع ذلک امر تدبیر عالم را به دست ماده و یا طبیعت و یا دهر می‌داند.

(۱۸۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و چون مسأله همان‌طور که گفتیم مسأله مهمی بوده لذا آن را قبل از سایر احکام ذکر کرده با این که آن احکام هم هر یک در جای خود بسیار اهمیت دارند، مانند عقوق والدین و ندادن حقوق واجب مالی و اسراف و تبذیر و فرزندکشی و زنا و قتل نفس و خوردن مال یتیم و عهدشکنی و کم‌فروشی و پیروی غیر علم و تکبر ورزیدن، و با این که مسأله اخلاص در عبادت را بر این‌ها مقدم داشت در آخر و بعد از شمردن این‌ها مجددا همین اخلاص را خاطرنشان ساخته و از شرک نهی فرمود.(۱)

امر به پرستش الهی (۱۸۵)

امر به احسان والدین

«... وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا...!» (۲۳ / اسراء)

معلوم می‌شود مسأله احسان به پدر و مادر بعد از مسأله توحید خدا واجبترین واجبات است، هم‌چنان که مسأله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعد از مسأله توحید و قبل از

۱- المیــزان ج ۲۵، ص ۱۳۸.

(۱۸۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سایر احکام اسم برده، و این نه تنها در این آیات چنین کرده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است.

رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام جامعه انسانی بدان‌هاست، و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگه داشته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید زیرا اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه بکنند قطعا آن عاطفه از بین رفته و شیرازه اجتماع به‌کلی از هم گسیخته می‌گردد.

«اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما

امر به احسان والدین (۱۸۷)

وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما» (۲۳ / اسری)

- اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید و یا هر دوی آن‌ها سالخورده گشتند از پذیرایی‌شان به ستوه میا، و آخ مگو، و ایشان را مرنجان، و نرم و مهربان با ایشان حرف بزن!

کلمه «اُف» مانند کلمه «آخ» فارسی است که انزجار را می‌رساند، و کلمه «نَهْر» به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می‌گیرد و یا با درشت حرف زدن. اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات

زنـدگی خود ناتواننـد، و همین معنا یکی از آمال پـدر و مادر بود که سال‌ها از فرزنـدان خود آرزو می‌کردنـد، آری روزگاری که پرستاری فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در

(۱۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

روزگاری که زحمت تربیت آن‌ها را به دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آن‌ها به این آرزو تأمین می‌کردند که در روزگار پیری از دستگیـری فرزنـد برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت آن در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهمانـد، حال چه در هنگـام احتیاجشـان به مساعـدت فرزند و چه در هر حال دیگر.

«وَاخْفِـضْ لَهُمـا جَنـاحَ‌الـذُّلِّ مِـنَ‌الـرَّحْمَـةِ وَ قُـلْ رَبِ‌ارْحَمْهُمـا کَمـا رَبَّیـانی صَغیـرا!» (۲۴ / اسـری)

در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری با ایشان روبرو شو که تواضع و خضوع تو را احساس کنند، و بفهمند که تو خود را در برابر ایشان خوار می‌داری و نسبت به ایشان مهر و رحمت داری.

امر به احسان والدین (۱۸۹)

در این که فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنان که ایشان مرا در خردیم تربیت کردنـد» (۲۴ / اسری) دوران خردی و بیچـارگی فرزنـد را به یـاد او می‌آورد و به او خاطرنشان می‌سازد، در این دوره که پـدر و مادر ناتوان شـده تو به یاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده در خردیت تربیت کردند.

«رَبُّکُمْ‌اَعْلَمُ‌بِمافِیْ‌نُفُوسِکُمْ اِنْ‌تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلْاَوّبینَ غَفُورا!»(۲۵/اسری)

این آیه متعرض آن حالی است که احیانا از فرزنـد حرکت ناگواری سـرزده که پـدر و مادر از وی رنجیـده و متأذی شده‌انـد. و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده برای این بوده که بفهماند اینگونه مطالب گفتنی نیست، همان‌طور که

(۱۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سزاوار نیست ارتکـاب شود هم‌چنین سـزاوار نیست بـازگو و نقـل مجـالس گردد. معنای آیه این است که: اگر شـما صالـح باشـید و خداوند هم این صـلاح را در روح شما ببیند و شما در یک لغزشی که نسبت به والدین خود مرتکب شدید به سوی خدا بازگشت و توبه نمودید خداوند شما را می‌آمرزد، برای این که او همواره درباره اوابین‌غفور بوده است.(۱)

امر به ادای حق اقربا و مساکین و ابن سبیل

«فَاتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ!» (۲۶ / اسراء)

۱- المیــزان ج ۲۵، ص ۱۳۹.

امر به ادای حق اقربا و مساکین و ابن سبیل (۱۹۱)

برای این که این آیه مکی است و در سـوره‌ای مکی هم قرار دارد معلـوم می‌شـود که انفـاق به ذی‌القربـا و مسـکینان و ابن سبیـل از احکامی است که قبل از هجرت واجب شده است. (برای توضیح مراجعه شود به مبحث «انفاق» در مجلدات آتی).(۱)

نهی از اسراف

«اِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اِخْوانَ الشَّیاطینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ

۱- المیـــــزان ج ۲۵، ص ۱۴۳.

(۱۹۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

کَفُورا.» (۲۶ / اسراء)

«تَبْـذیـر» بـه معنـای متفـرق کردن بـا اســراف اسـت. جملـه «اِنَّ الْمُبَذِّریـنَ کـانُوا اِخْـوانَ الشَّیـاطیـنِ» تعلیـل نهـی از تبـذیـر اســت و معنــایــش ایــن اســت که اسراف مکــن چه اگر اسـراف کنــی از مبذریــن که بـرادران شیطاننـد خواهی شد.

گویا وجه برادری مبـذرین با شـیطان‌ها این باشـد که مبـذرین و شـیطان از نظر سـنخیت و ملازمت مانند دو برادر مهربان هستند که همیشه با همند، و ریشه و اصلشان هم یک پدر و مادر است. هم‌چنان که آیه شریفه «وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ – مبعوث می‌کنیم برای آن‌ها قرین‌هایی از شیطان‌ها،» (۲۵ / فصلت) و «اُحْشُرُوا الَّذینَ ظَلَمُوا وَ اَزْواجَهُمْ ـ بیاوریـد کسانی را که ظلم کردنـد، و همزادهایشان را،» (۲۲ / صافات) که مقصود از ازدواج

نهی از اسراف (۱۹۳)

در این جا همان قرناء در آیه قبلی است. و هم‌چنین آیه «وَ اِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ،» (۲۰۲ / اعراف) همین معنی را افاده می‌کنـد. «وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّه کَفُورا» کفور بودن شـیطان نسبت به پروردگار خود از این جهت است که او نعمت‌های خـدا را کفران نمـوده و آن‌چـه را کـه از قـوه و قـدرت و ابزار بنـدگی بـه او داده همـه را در راه اغـوای بنـدگان خـدا و واداری‌شــــان به نافرمانی و دعوتشان به خطاکاری و کفران نعمت مصرف می‌کند.(۱)

نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش

۱– المیزان ج ۲۵، ص ۱۴۳.

(۱۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَ اِمّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُورا»(۲۸ تا ۳۰ / اسراء)

مراد به جمله «وَ اِمّا تُعْرِضَنَّ» اعراض از کسـی است که مالی درخواست کرده تا در سـدجوع و رفع حاجتش مصرف کنـد نه این که مقصود از آن هر اعراضـی بوده باشـد، هر چنـد به هر صورت که باشـد، بلکه تنهـا این قسم اعراض است، یعنی اعراض از کسـی که دسـتش تهی است و نمی‌توانـد مساعدتی به وی بکند ولی مأیوس هم نیست، احتمال می‌دهد بعدا پولدار شود، و وی را کمک کند. به دلیل این که دنبالش می‌فرماید: «ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها،» یعنی این که تو از ایشان اعراض می‌کنی نه

نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش (۱۹۵)

از این بابت است که مال داری و نمی‌خواهی بـدهی، و نه از این باب که نـداری و از به دست آمـدن آن هم مأیوس هستی، بلکه از این باب است که الان نداری ولی امیدوار هـستی کـه به دستت بیاید، و به ایشان بـدهی، و در طلب رحمت پـروردگار خود هستی. و معنـای این که فرمود «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُورا» این است که با ایشان به نرمی حرف بزن و سـخن درشت مگو، و این سـفارش را در جای دیگر در قرآن به بیان دیگر فرمود: «وَ اَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ – سائل را مرنجان،» (۱۰ / ضحی) بلکه با زبان نرم او را برگردان.

«وَ لا تَجْعَـلْ یَـدَکَ مَغْلُولَـةً اِلـی عُنُقِـکَ وَ لا تَبْسُطْهـا کُـلَّ الْبَسْـطِ فَتَقْعُـدَ مَلُوما مَحْسُورا،» (۲۹ / اسری)

دست به گردن بستن کنایه است از امساک و خرج نکردن و از بخشش بخل ورزیدن، در مقابل بسط ید که کنایه از بذل و بخشش، و این که هرچه به دستش آید از دست

(۱۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

خود فرو بریزد، به طوری که هیـچ چیز از آن در دسـتش بـاقی نمانـد، ماننـد کسـی که کـامـلاً ـ دســت خـود را در مقـابـل بـاران گشوده هیــچ چیز از آن در دســت وی باقی نمی‌ماند، و ایـن تـعبیــر بـلیغ‌ترین تـعبیر در نهی از افـراط و تـفریط در انفــاق اســت.

«فَتَقْعُدَ مَلُوما مَحْسُورا،» (۲۹ / اسری)

دست خویش تـا به آخر مگشـای تـا به ملامتگری خویش زانوها بغل نکنی، و از واجبات زنـدگی منقطع و یا عریان نگردی و دیگر نتوانی خود را در اجتماع برملا ساخته بـا مـردم معـاشـــرت و مراوده کنـی.

«اِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُالرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ اِنَّهُ کانَبِعِبادِهِ خَبیرا بَصیرا!» (۳۰ / اسری)

این دأب و سنت پروردگار است که رزق را برای هر که بخواهد فراخ و برای هر که بخواهد تنگ بگیرد و سنت او چنین نیست که بی‌حساب و بی‌اندازه فراخ سازد

نهی از افراط در امساک، و نهی از افراط در بخشش (۱۹۷)

و یا به کلی قطع کنـد، آری او مصلحت بنـدگان را رعایت می‌کنـد، چه او به کار بندگان خود خبیر و بیناست، تو نیز سزاوار است چنین کنی و متخلق به اخلاق خدا گردی و راه میانه و اعتدال را پیش گرفته و از افراط و تفریط بپرهیزی.(۱)

نهی از فرزند کشی

«وَ لا تَـقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ...!» (۳۱ / اسراء)

در آیه شریفه نهی شدیدی شده از کشتن اولاد به ملاک ترس از فقر و احتیاج

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۴۴.

(۱۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و این که فرمود: «نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاکُمْ» تعلیل پیمان همان نهی و مقدمه‌چینی برای جمله بعدی است که فرمود: «اِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْـأً کَبیـــرا».

و معنای آیه این است که فرزنـدان خود را از ترس این که مبادا دچار فقر و فلاکت شویـد و به خاطر ایشان تن به ذلت گدایی دهید به قتل نرسانیـد، و دختران خود را از تـرس این که گرفتار داماد ناجـوری شویـد و یا از جهت دیگـر که مایه آبروریزی شـما شود مکشیــد زیرا این شـما نیستیـد که روزی اولادتـان را می‌دهیــد، تا در هنگــام فقــر و تنگـدستی دیگـر نتوانیـد روزی ایشــان را برسانیــد، بلکــه ماییــم که هم ایشان و هم شما را روزی می‌دهـیم، آری کشتن فـرزنـدان خطایـی است بـزرگ.

مسأله نهی از فرزندکشـی در قرآن کریـم مکرر آمـده، و ایـن عمـل شـنیع بـا این که یکی از مصـادیق آدم‌کشـی است بـدین جهت مخصوص به ذکر شده که از زشت‌ترین مصادیق

نهی از فرزند کشی (۱۹۹)

شقاوت و سنگدلی است، و جهت دیگرش هم این است که اعراب در سرزمینی زندگی می‌کردند که بسیار دچار قحطی می‌شد، و از همین جهت همین که نشانه‌هـای قحطی را می‌دیدنـد اول کاری که می‌کردنـد به اصـطلاح برای حفظ آبرو و عزت و احترام خود فرزندان خود را می‌کشتند.

عرب غیر از مسأله دخترکشـی (وأد) یک سـنت دیگری داشـته که به خیال خود با آن عمل هون و خواری خود را حفظ می‌کرده، و آن این بوده که از ترس خواری و فقر و فـاقه فرزنـد خود را چه دختر و چه پسـر می‌کشـته، و آیه مورد بحث و نظایر آن از این عمل نهی کرده است.(۱)

۱- المیــــزان ج ۲۵، ص ۱۴۷.

(۲۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نهی از زنا

«وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبیلًا!» (۲۲ / اسراء)

این آیه از زنا نهی می‌کند و در حرمت آن مبالغه کرده است، چون نفرموده این کار را مکنید، بلکه فرموده نزدیکش هم مشوید، و این نهی را چنین تعلیل کرده که این عمل فاحشه است، و زشتی و فحشاآن صفت لاینفک آن است، به طوری که در هیچ فرضی از آن جدا نمی‌شود، و با تعلیل دیگر فرمود: «وَ ساءَ سَبیلًا»

نهی از زنا (۲۰۱)

و فهماند که این روش، روش زشتی است که به فساد مجتمع آن هم فساد همه شؤون اجتماع منجر می‌شود، و به کلی نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانیت را به نابودی تهدید می‌کند. و در آیه‌ای دیگر در عذاب مرتکبین آن مبالغه نموده و در ضمن صفات مؤمنین فرموده: «وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیمَةِ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهانا اِلّا مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحا.» (۶۸ تا ۷۰/فرقان) (۱)

نهی از قتل نفس

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۰.

(۲۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَ لا تَقْتُلوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ!» (۳۳ / اسراء)

این آیه از کشتن نفس محترمه نهی می‌کند، مگر در صورتی که به حق باشد، به این معنا که طرف مستحق کشته شدن باشد، مثل این که کسی را کشته باشد یا رده‌ای گفته باشد (و قرق دینی را در جامعه بشکند) و امثال این‌ها که در قوانین شرع مضبوط است.

شاید در این که نفس را توصیف کرد به (حرم اللّه) و نفرمود: (حرم اللّه فی الاسلام) اشاره به این باشد که حرمت قتل نفس مختص به اسلام نیست، در همه شرایع آسمانی حرام بوه، و این که این حکم از شرایع عمومی است در آیه ۱۵۱ سوره انعام بدان اشاره شده است.

نهی از قتل نفس (۲۰۳)

«وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوما فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّه سُلْطانا فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُورا.»(۳۳/اسری)

معنای آیه این است که کسی که مظلوم کشته شده باشد ما به حسب شرع برای صاحب خون او سلطنت قرار دادیم، تا اگر خواست قاتل را قصاص کند، و اگر خواست خونبها بگیرد، و اگر هم خواست عفو کند، حال صاحب خون هم باید در کشتن اسراف نکند، و غیر قاتل را نکشد، و یا بیش از یک نفر را به قتل نرساند، و بداند که ما یاری‌اش کرده‌ایم و به هیچ‌وجه قاتل از چنگ او فرار نمی‌کند، پس دستپاچگی به خرج نداده و به غیر قاتل نپردازد.(۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۷.

(۲۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نهی از خوردن مال یتیم

«وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ!» (۳۴ / اسراء)

این آیه از خوردن مال یتیم نهی می‌کند که خود یکی از کبایری است که خداوند وعده آتش به مرتکبین آن داده و فرموده: «اِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ اَمْوالَ الْیَتامی ظُلْما اِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ نارا وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیرا» (۱۰ / نساء) و اگر به جای نهی از خوردن آن از

نزدیک شدن به آن نهی کرد برای این بود که شدت حرمت آن را بفهماند، و معنای

نهی از خوردن مال یتیم (۲۰۵)

جلمه: «اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ» این است که در صورتی که تصرف در مال یتیم به نحوی باشد که از تصرف نکردن بهتر باشد به این معنا که تصرف در آن به مصلحت یتیم و باعث زیاد شدن مال باشد عیب ندارد و حرام نیست، و بلوغ اشد در جمله «حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ» اوان این بلوغ و رشد است که در این هنگام حکم یتیمی از یتیم برداشته می‌شود، و دیگر او را یتیم نمی‌گویند، پس این که فرمود: نزدیک مال یتیم نشوید تا بالغ شود به این معناست که مال یتیم را حفظ کنید تا بالغ شود، و چون بالغ شد به دستش بسپارید. و به عبارت دیگر به این معناست که نزدیک مال یتیم مادام که یتیم است نشوید.(۱)

نهی از نقض عهد

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۸.

(۲۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً!» (۳۴ / اسراء)

مسؤول در این آیه به معنای «مسئول عنه» است، یعنی از آن بازخواست می‌شوید. بعضی هم گفته‌اند مراد این است که از خود عهد می‌پرسند که فلانی با تو چه معامله‌ای کرد، آن دیگری چه کرد، و همچنین، چون ممکن است عهد را که یکی از اعمال است در روز قیامت مجسم سازند تا به له و علیه مردم گواهی دهد، یکی را شفاعت و با یکی مخاصمه کند.(۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۹.

نهی از نقض عهد (۲۰۷)

نهی از تقلب در معاملات

«وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ اِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ!» (۳۵ / اسراء)

کلمه«قِسْطاس»به‌معنای ترازو است و قسطاس مستقیم به‌معنای ترازوی‌عدل است که هرگز در وزن خیانت نمی‌کند.

«ذلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأْویلاً»: کلمه خیر به معنای آن چیزی است که وقتی امر دایر می‌شود بین آن و یک چیز دیگر آدمی باید آن را اختیار کند، و کلمه «تَأْویل» هر چیز به

(۲۰۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

معنای حقیقتی است که امر آن چیز بدان منتهی گردد، و این که می‌فرماید: ایفاء کیل و وزن و دادن آن به قسطاس مستقیم بهتر است، برای این است که اولاً کم‌فروشی یک نوع دزدی ناجوانمردانه است و ثانیا ایفاء کیل وثوق و اطمینان را بهتر جلب می‌کند. و «اَحْسَنُ تَأْویلاً» بودن این دو عمل از این جهت است که اگر مردم این دو وظیفه را عمل کنند، و کم نفروشند و زیاد نخرند رشد و استقامت در تقدیر معیشت را رعایت کرده‌اند، چون قوام معیشت مردم در استفاده از اجناس مورد حاجت بر دو اصل اساسی است، یکی به دست آوردن جنس مرغوب و سالم و به درد بخور و دیگری مبادله مقدار زاید بر حاجت است با اجناس دیگری که مورد احتیاج است، آری هر کسی در زندگی خود حساب و اندازه‌گیری دارد که چه چیزهایی احتیاج دارد، و از هر جنسی چه مقدار محتاج است، و چه چیزهایی زیاد دارد، و چه مقدار از آن را باید بفروشد و با قیمت آن اجناس دیگر مورد حاجت خود را تحصیل کند و اگر پای کم‌فروشی به میان آید حساب زندگی بشر از هر دو سو اختلاف پیدا کرده و امنیت عمومی از میان می‌رود.

نهی از تقلب در معاملات (۲۰۹)

و اما اگر کیل و وزن به طور عادلانه جریان یابـد زندگی‌شان و اقتصادشان رشد و استقامت یافته و هر کس هرچه را احتیاج دارد به عین آن و به همان مقدار به دست می‌آورد، و علاوه نسبت به همه سوداگران وثوق پیدا کرده و امنیت عمومی برقرار می‌شود.(۱)

نهی از پیروی بدون عـلم

«وَ لا تَقْفُ ما لَيسَ لَکَ بِه عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۵۹.

(۲۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مَسْـؤُلاً!» (۳۶ / اسراء)

این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بـدان علم و یقین نداریم نهی می‌کند، و چون مطلق و بدون قید و شـرط است پیروی اعتقاد غیر علمی و هم‌چنین عمـل غیر علمی را شامل گشـته، معنایش چنین می‌شود: به چیزی که علم به صـحت آن نـداری معتقـد مشو، و چیزی را که نمی‌دانی مگـو، و کـاری را که علم بـدان نـداری مکن زیرا همه این‌هـا پیروی غیر علم است، و این در حقیقت امضـای حکمی است که فطرت خـود بشـر می‌کنـد و آن وجـوب پیروی علم و اجتنـاب از پیروی غیر علم است. آری انسـان فطرتـا در مسـیر زنـدگی‌اش در اعتقاد و عملش جز رسـیدن به واقع و متن خارج هـدفی نـدارد، او می‌خواهد اعتقاد و علمی داشـته باشد که بتواند به ضرس قاطع بگوید واقع و حقیقت همین است، و

نهی از پیروی بدون علم (۲۱۱)

این تنهـا بـا پیروی علم فراهم می‌شود، گمـان و شک و وهم چنین خاصـیتی نـدارد، به مظنون و موهوم نمی‌توان گفت که عین واقع است.

انسانی که سـلامت فطرت را از دست نداده در اعتقاد خود پیرو آن چیزی است که آن را حق و واقع در خارج می‌یابد، و در عملش هم آن عملی را می‌کند که خود را در تشـخیص آن محق و مصیب ببیند، چیزی که هست در آن‌چه که خودش قادر به تحصیل علم است علم خود را پیروی می‌کنـد، و در آن‌چه که خود قـادر نیستماننـد پـاره‌ای از فروع اعتقادی نسـبت به بعضـی از مردم و غالب مسائـل عملی نسـبت به غـالب مردم از اهـل خـبره آن مسائـل تقلیـد می‌کنـد، آری همـان فطرت سـالم او را به تقلیـد از علم عـالم و متخصـص آن فن وا می‌دارد، و علم آن عالم را علم خود می‌دانـد، و پیروی از او را در حقیقت پیروی از علم خود می‌شـمارد. شاهد این مدعا همان اعمال فطری و ارتکازی

(۲۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مردم است، می‌بینیم که شخصـی که راهی را بلـد نیست به قول راهنما اعتماد نموده به راه می‌افتد، مریضـی که درد و درمان خود را نمی‌شـناسد کورکورانه به دسـتور طبیب عمـل می‌کنـد، و اربـاب حاجت به اهل فن صـنعت مورد احتیاج خود اعتماد نموده به ایشان مراجعه می‌کنند، البته این در صورتی است که به علم و معرفت آن راهنما و آن طبیب و آن مهندس و مکانیسین اعتماد داشته باشد.

از این جا نتیجه می‌گیریم که انسان سـلیم‌الفطره در مسیر زندگی‌اش هیچ‌وقت از پیروی علم منحرف نمی‌شود، و دنبال ظن و شک و وهم نمی‌رود، چیزی که هست یا در مسائل مورد حاجت زنـدگی‌اش شـخصا علم و تخصـص دارد که همان را پیروی می‌کنـد، و یا علـم کســی را پیروی می‌کنــد کـه بـه وی وثـوق و اطمینـان و یقیـن به صـحت گفته‌هـای وی دارد، هر چنـد این چنین یقین را در اصطـلاح برهان منطقـی علم نمی‌گویند.

نهی از پیروی بدون علم (۲۱۳)

پس انسان فطری در هر مسأله‌ای که در زندگی‌اش برایش پیش می‌آید علم دارد، یا علم به خود مسأله و یاعلم به وجوب عمل بر طبق دلیل علمی که در دست دارد، بنابراین باید آیه شریفه «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» را به چنین معنایی ناظر دانست پس اگر دلیل علمی قائم شد بر وجوب پیروی ظنی مخصوص پیروی آن ظن هم پیروی علم خواهد بود.

در نتیجه برگشت معنای آیه به این می‌شود که در هر اعتقاد عملی که ممکن است تحصیل علم نمود پیروی غیر علم حرام است. و در اعتقاد و عملی که راهی به سوی غیر علم نیست وقتی اقدام و ارتکاب جایز است که دلیلی علمی آن را تجویز نماید، مانند اخذ احکام از پیغمبر و پیروی و اطاعت آن جناب در اوامر و نواهی که از ناحیه پروردگارش دارد، و عمل کردن مریض طبق دستوری که طبیب می‌دهد،

(۲۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و مراجعه به صاحبان صنایع در مسائلی که باید به ایشان مراجعه کرد، چه در همه این موارد دلیل علمی داریم بر این که آن‌چه اینان می‌گویند مطابق واقع است.(۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۶۰.

نهی از پیروی بدون علم (۲۱۵)

نهی از خودپرستی و کبر

«وَ لا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحا اِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا!»(۳۷ / اسراء)

«مرح» به معنای بسیار خوشحالی کردن به باطل است، خوشحالی به حق آن است که از باب شکر خدا در برابر نعمتی از نعمت‌های او صورت گیرد، و چنین خوشحالی هرگز از حد اعتدال تجاوز نمی‌کند، و اما اگر به حدی شدت یافت که عقل را سبک نموده و آثار سبکی عقل در افعال و گفته‌ها و نشست و برخاستش و مخصوصا در راه رفتنش نمودار شد چنین فرحی فرح باطل است. جمله «وَ لا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرَحا» نهی است از

(۲۱۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این که انسان به خاطر تکبر و پلنگ دماغی خود را بیش از آن‌چه هست بزرگ بداند، و اگر مسأله راه رفتن به مرح را مورد نهی قرار داد برای این بود که اثر همه آن انحراف‌ها در راه رفتن نمودارتر می‌شود. و جمله «اِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً» کنایه است از این که ژست و قیافه‌ای که به منظور اظهار قدرت و نیرو و عظمت به خود می‌گیری وهمی بیش نیست، چون اگر دستخوش واهمه نمی‌شدی می‌دیدی که از تو بزرگتر و نیرومندتر هست که تو با چنین راه رفتنت نمی‌توانی پاره‌اش کنی، و آن زمین زیر پای توست و از تو بلندتر هم هست، و آن کوه‌های بلند است که خیلی از تو رشیدتر و بلندترند آن وقت اعتراف می‌کردی که خیلی خوار و بی‌مقداری و انسان هیچ چیز از ملک و عزت و سلطنت و قدرت و آقایی و مال و نه چیزهای دیگر در این نشئه به دست نمی‌آورد، و با داشتن آن به خود نمی‌بالد مگر آن که اموری هستند موهوم و

نهی از خودپرستی و کبر (۲۱۷)

خالی از حقیقت که در خارج از درک و واهمه آدمی ذره‌ای واقعیت ندارند، بلکه این خدای‌سبحان است که دل‌های بشر را مسخر کرده که اینگونه موهومات را واقعیت بپندارد، و در عمل خود بر آن‌ها اعتماد کند، تا کار این دنیا به سامان برسد، و اگر این اوهام نبود و بشر اسیر آن نمی‌شد آدمی در دنیا زندگی نمی‌کرد، و نقشه پروردگار عالم به کرسی نمی‌نشست و حال آن که او خواسته است تا غرض خود را به کرسی بنشاند، و فرموده است: «وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ.» (۳۶ / بقره)

«کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوها» (۳۸ / اسری) همه این‌ها که گفته شد گناهش یعنی آن‌چه که مورد نهی واقع شدند

(مطالب فصل مورد بحث) همه نزد پروردگارت مکروه است و خداوند آن را نخواسته است.

«ذلِکَ مِمّا اَوْحی اِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ» (۳۹ / اسری) کلمه ذلک اشاره است به تکالیفی

(۲۱۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

که قبلاً ذکر فرمود، و اگر در این آیه احکام فرعی دین را حکمت نامیده از این جهت بوده است که هر یک مشتمل بر مصالحی است که اجمالاً از سابقه کلام فهمیده می‌شود.(۱)

نهی از شرک

«وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ اِلها اخَرَ فَتُلْقی فی جَهَنَّمَ مَلُوما مَدْحُورا!» (۲۵ / اسراء)

خدای سبحان نهی از شرک را مکرر نمود، چون قبلاً هم از آن نهی کرده بود و این خود عظمت امر توحید را می‌رساند.

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۶۸.

نهی از شرک (۲۱۹)

«با خدای‌تعالی خدایانی دیگر مگیر تا ملامت زده و رانده از رحمت خدا به جهنم نیفتی». (۱)

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۳۷.

(۲۲۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

فصل هفتم :تأخیر قضا

قدرت الهی بر اجرا و عدم اجرای قضای حتمی

«قُلْ اَرَءَیْتَکُمْ اِنْ اَتکُمْ عَذابُ اللّهِ اَوْ اَتَتْکُمُ السّاعَهُ...؟» (۴۰ / انعام)

برای خدای متعال چنین قدرتی هست که حتی گرفتاری‌های اخروی را هم که در آن تردیدی نیست رفع کند، چه درست است که قضای حتمی خدا وقتی امری را واجب نمود

(۲۲۱)

حتمی می‌شود، و لکن چنان هم نیست که قدرت بر ترک را هم از خود سلب نماید، پس قدرت او در هر چیز چه مورد قضایش باشد و چه نباشد مطلقه است، و این نه تنها قیامت است که قدرت خداوند بر آوردن و نیاوردنش مطلقه است، بلکه هر عذاب حتمی و هر امر حتمی دیگری هم حالش همین است. اگر خدا بخواهد آن را ایجاد می‌کند و گرنه، نه، گرچه عملاً همیشه ایجاد و آوردن چیزهایی را می‌خواهد که قضای حتمی بر آن‌ها کرده و وعده جزمی به آوردن آن‌ها داده و هرگز خلف وعده نمی‌کند، و لکن در عین حال قدرت بر نخواستن هم دارد. (دقت بفرمایید).

و هم‌چنین در مسأله استجابت دعا، چه خدای سبحان در عین این که در آیه «وَ اِذا سَأَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَهَ الدّاعِ اِذا دَعانِ» (۱۸۶ / بقره) خود را جوابگوی دعا خوانده‌است، می‌تواند دعای‌احدی را جواب نگوید، و در عین این که در آیه

(۲۲۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ - بخوانید مرا تا دعایتان را مستجاب کنم،» (۶۰ / غافر) وعده قطعی داده که دعای هر کسی که او را بخواند مستجاب کند می‌تواندنکند برای‌این که گرچه دایما می‌کند و لکن چنان‌هم‌نیست که این‌وعده استجابت‌قدرت بر ترک‌استجابت‌را از حضرتش سلب نموده و دستبندی به دست قدرتش زده باشد، نه، بلکه باز هم قدرت بر ترک دارد، و لکن این قدرت را به کار

نمی‌زند و روشش به طور یکنواخت بر این جاری است.(۱)

تأخیر قضای الهی و دلیل آن

۱- المیـــــزان ج ۱۳، ص ۱۳۵.

تأخیر قضای الهی و دلیل آن (۲۲۳)

«وَ ما مَنَعَنـا اَنْ نُرْسِـلَ بِالْآیـاتِ اِلّا اَنْ کَـذَّبَ بِهَـا الْاَوَّلُونَ؟» (۵۹ / اسراء)

مردم - که آخرینشان مثل اولینشان هستند - به خاطر آن غریزه فسق و فساد که در ایشان است مستحق آمدن هلاکت و انواع دیگر عـذاب‌های شدیـد هستند، و خدای‌تعالی هم درباره قراء این قضا را رانده که همه هلاک و یا معذب به عذاب شدید شوند، و همین معنا باعث شد که خدای‌تعالی آیاتی که کفار پیشنهاد می‌کنند نفرستد، چون با در نظر گرفتن این که آخرین بشر با اولین او یکسانند، و هرچه اولین را وادار به عصیان کرد آخرین را هم وادار می‌کند، و نیز با در نظر گرفتن این که اولین با آمدن آیات پیشنهادی ایشان باز کفر ورزیدند هم این هست که این‌ها بعد از دیدن معجزه و آیت پیشنهادی خود ایمان نیاوردند، و در نتیجه به عذاب هلاک و یا عذاب شدید

(۲۲۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دیگری مبتلا شدند، هم‌چنان که پیشینیان ایشان شدند، و چون خدا نمی‌خواهد این امت را به عذاب عاجل مؤاخذه نماید لـذا آیات پیشنهادی کفار را نمی‌فرستد.

معنای آیه این است که ما آن آیاتی که اقتراح‌کنندگان قریش پیشنهاد کردند نفرستادیم، چون اگر می‌فرستادیم ایمان نمی‌آوردند و ما هلاکشان می‌کردیم، ولی قضای ما بر این رانده شده که این امت را عذاب نکنیم مگر بعد از مدتی مهلت، و این خصوصیت امت اسلام از مواردی از کلام خدای‌تعالی استفاده می‌شود و تنها آیه مورد بحث نیست.(۱)

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی تا اجل مسمی

۱- المیـــزان ج ۳۵، ص ۲۳۰.

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی (۲۲۵)

«وَ یُؤَخِّرْکُمْ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی اِنَّ اَجَلَ اللّهِ اذا جآءَ لا یُؤَخَّرُ!» (۴ / نوح)

در این آیه تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوا و اطاعت رسول دانسته، و این خود دلیل بر این است که دو تا اجل در کار بوده، یکی اجل مسمی، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی‌تر است، و دیگری اجلی که معین نشده، و کوتاه‌تر از اولی است.

بنابراین خدای‌تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاه‌ترشان را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد. در نتیجه منظور از (اَجَلَ اللّهِ) که وقتی برسد دیگر عقب انداخته نمی‌شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد، و چه غیر مسمی.

(۲۲۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می‌شود، پس هیچ عاملی نمی‌تواند قضای خدا را رد کند، و حکم او را عقب اندازد.

و معنای آیه این است که اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای‌تعالی اجل غیر مسمّای شما را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد، برای این که اگر چنین نکنید، و اجل شما برسد، دیگر تأخیر انداخته نمی‌شود، چون اجل خدا وقتی می‌رسد دیگر تأخیر

انداخته نمی‌شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر این که وعده به تأخیر اجل مسمی در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به این که اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل بـه سر وقـتشان خواهد آمد.(۱)

۱- المیـــــــزان ج ۳۹، ص ۱۷۰.

عامل تأخیر قضای الهی در اجل غیر مسمی (۲۲۷)

عدم تأخیر در اجل رسیده و قضای محتوم

«وَ لَنْ یُؤَخِّرَاللّهُ نَفْسا اِذا جاءَ اَجَلُها وَاللّهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ!»(۱۱ / منافقون)

در این جمله آرزومندان نامبرده در اول آیه را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تأخیر اجل را بخواهد مأیوس کرده، و می‌فرمایـد: وقتی اجـل کسـی رسـید و نشانه‌هـای مرگ آمـد، دیگر تـأخیر داده نمی‌شود، و این معنی در کلام خـدای‌تعالی مکرر آمـده، که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می‌فرمایـد: «فَاِذا جآءَ اَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ ـ و چون اجلشان آید، نه می‌توانند درخواست

(۲۲۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

تـأخیرش را بـکنند، و نـه تـقدمـش را.» (۳۴ / اعراف) (۱)

تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی

«وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُوالرَّحْمَةِ لَوْیُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِه مَوْئِلًا» (۵۸ / کهف)

این آیات در مقام تهدیـد کفار است، کفاری که فساد اعمالشان به حدی رسـیده که دیگر امید صـلاح از ایشان منتفی شده است، و این قسم فساد مقتضی

۱- المیـــزان ج ۳۸، ص ۲۳۱.

تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی (۲۲۹)

نزول عـذاب فوری و بـدون مهلت است، چون دیگر فایـده‌ای غیر از فسـاد در باقی مانـدنشان نیست، لکن خـدای‌تعالی در عـذابشان تعجیل نکرده هر چنـد که قضای حتمی بر عـذابشان رانده، چیزی که هست آن عذاب را برای مدتی معین کـه بـه علم خـود تـعیین نـموده تـأخیر انـداخته اسـت.

و به همین مناسبت بود که آیه تهدید را که متضـمن صریح قضای در عذاب است با جمله «وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُوالرَّحْمَةِ» افتتاح نمود تا به وسیله آن دو وصـفی که در آن است عـذاب معجل را تعـدیل نمایـد، اصل عـذاب را مسلم نمایـد تا حق گناهان مقتضـی عذاب رعایت شده باشد و حق رحمت و مغفرت خدا را هم رعایت کرده باشد و به آن خاطر عـذاب را تأخیر اندازد.

پس این جمله یعنی «الْغَفُورُ ذُوالرَّحْمَةِ» با جمله «لَوْ یُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ

(۲۳۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

الْعَذابَ» به منزله دو نفر متخاصم‌اند که نزد قاضـی حاضر شده و داوری می‌خواهند و جمله «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِه مَوْئِلًا» به منزله حکم صـادره از قاضـی است، که هر دو طرف را راضـی نموده و حق هر دو طرف را رعـایت کرده است، اصل عـذاب را به اعمـال نـاروای مردم و به انتقـام الهی داده و مسأله مهلت در عـذاب را به صـفت مغفرت و رحمت خـدا داده است، این جا است که مغفرت الهی اثر آن اعمـال را که عبـارت است از فوریت عـذاب بر می‌دارد، و محو می‌کنـد و صـفت رحمت حیـاتی و دنیایی را به آن‌ها افاضــه می‌فرماید.

و خلاصه معنا این است که اگر پروردگار تو می‌خواست ایشان را مؤاخذه کند، عذاب را بر آنان فوری می‌ساخت، و لکن عجله نکرد، چون غفور و دارای رحمت است، بلکه عذاب را با موعدی که قرار داده و از آن به هیچوجه گریزی ندارند حتمی نمود،

تأخیر ناشی از تقابل حکم قضا با رحمت الهی (۲۳۱)

و به خاطر این که غفور و دارای رحمت است، از فوریت آن صرف‌نظر فرمود، پس جمله «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» کلمه‌ای است که به عنوان حکم صادر گفته شده نه این که خیال شود صرف حکایت است.(۱)

صدور قضای قبلی دلیل عدم صدور قضای بعدی

«وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ!» (۱۴ / شوری)

مراد به کلمه‌ای که در سابق گذشت یکی از فرمان‌هایی است که خدا در آغاز خلقت

۱- المیزان ج ۲۶، ص ۲۱۲.

(۲۳۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بشر صادر کرد، نظیر این که همان روزها فرمود «وَ لَکُمْ فِی الاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ - شما آدمیان در زمین قرارگاهی معین و عمری و مقدراتی معین دارید.» (۳۶ / بقره) و معنای آیه این است که اگر نبود که خدا از سابق این قضا را رانده بود، که بنی آدم هر یک چه قدر در زمین بماند، و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره‌مند شود، هر آینه بین آنان حکم می‌کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده، و از راه او منحرف شدند، حکم می‌نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می‌فرمود.(۱)

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۵۲.

صدور قضای قبلی دلیل عدم صدور قضای بعدی (۲۳۳)

علت تأخیر قضای الهی در جوامع فاسد

«وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً.» (۱۲۹ / طه)

«اگر قضایی از پروردگارت رانده نشده بود، و اجلی معین نگشته بود، هلاک ملازم ایشان بود، چون اسراف ورزیدند و به آیات پروردگار خود ایمان نیاوردند.»

«وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ» این جمله از خدای سبحان در حق بنی‌اسرائیل و دیگران در چند جای قرآن مکرر آمده، مانند:

«وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ.»(۱۹/یونس)

«وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ» (۱۴ / شوری) که در این

(۲۳۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آیه به قید «اَجَلٍ مُسَمّی» مقید شده است. مراد به این کلمه همان قضایی است که هنگام هبوط آدم از بهشت به زمین راند، و فرمود: «وَ لَکُمْ فِی الاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ - برای شما در زمین جایگاهی و زندگانی‌ای است تا سررسیدی معین.» (۳۶ / بقره)

که به حکم این قضا مردم در برابر اسراف و کفرشان در میان و فاصله استقرارشان در زمین و اجل‌مسمایشان‌ایمن‌از عذاب‌استیصالند،مگر آن‌که رسولی‌به‌سویشان بیاید، و قضای الهی در بینشان اجرا شود، هم‌چنان که فرمود: «وَ لِکُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذا

جآءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ - برای هر امتی رسولی است همین که رسولشـان آمد، بینشـان به عدالت قضـا می‌شود بدون این که سـتـم شونـد.» (۴۷ / یونس) عـذاب استیصالی هم که دنبال معجزه پیشـنهادی مردم در صورت ایمان نیاوردن می‌آید، به همین قضایی که گفتیم بر می‌گردد.

علت تأخیر قضای الهی در جوامع فاسد (۲۳۵)

حـال این امت هم حال سایر امت‌هاست، که به خاطر وعـده‌ای که در سابق از خـدای‌تعالی گذشـته است از عـذاب استیصال ایمننـد، باقی می‌ماند قضا بین آنان و پیغمبرشـان، کـه در خصـوص این امـت ایـن قضـا تا مدتی بـه تأخیر افتاده است.(۱)

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت، و در اجرای قضای سوم

«وَ لَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ» (۱۱۰ / هود)

۱- المیـــزان ج ۲۸، ص ۴۶.

(۲۳۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

جمله فوق مضـمونی است که خداونـد به عبارات مختلفی آن را در کتاب مجیـدش تکرار کرده، و این معنا را می‌رساند که اختلاف مردم در امر دنیا، امری است فطری (و قابل توجیه) و لکن اختلافشان در امر دین هیچ توجیهی جز طغیان و لجاجت ندارد، چون همه این اختلاف‌ها بعد از تمام شدن حجت است.

مثلاًـ در یـک جا همین مضـمون را آورده و می‌فرمایـد: «وَ ما کـانَ النّاسُ اِلاّ اُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (۱۹ / یـونس) و در جـای دیگر فرموده: «وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذینَ اوُتُوا الْکِتابَ اِلاّـ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیا بَیْنَهُمْ» (۱۹ / آل‌عمران) و نیز فرمـوده: «کـانَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ‌النّاسِ فیمَا اخْتَلَفُـوا فیهِ وَ مَا اخْتَلَـفَ فیهِ اِلاَّ الَّذیـنَ اوُتُـوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ بَغْیا بَیْنَهُمْ.» (۲۱۳ / بقره)

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت (۲۳۷)

آری هر چنـد خداوند سبحان بنا گذاشته که اجر عاملین و پاداش و کیفر آن‌چه که می‌کنند به طور کامل بدهد، و هرچند مقتضای این معنـا این است که پاداش و کیفر هر عملی را در همان موقع عمل بپردازد، مثلاً کیفر اختلاف کردن بعـد از تمام شـدن حجت را در همان موقع اختلاف کف دستشان بگذارد، و لکن خدا در مقابل این قضا یک قضا دیگر هم رانده، و آن این است که هر فرد و ملتی را تا مدتی در زمین زنده نگه دارد تا بدین‌وسیله زمین آباد شود، و هر کس در زندگی دنیای‌اش جهت آخرتش توشه بردارد، هم‌چنان که از این قضا خبر داده و فرمود: «وَ لَکُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ.» (۲۴ / اعراف)

مقتضـای این دو قضا این است که در میان مردمی که با هم اختلاف می‌کننـد فوری حکم نکنـد، و کیفر آن‌هایی را که از در طغیان در دین خدا و کتاب خدا اختلاف می‌کنند به

(۲۳۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

قیامت بیندازد.

ممکن است کسـی بپرسـد: اگر چنین است پس چرا در امت‌های گذشـته عذاب کجروی‌ها تأخیر نیفتاد، و مثلاً قوم لوط را در همین دنیا به کلی از بین برد؟ و چـرا بــه حکـم «وَ لَـوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ» عذابشـان را بــه قیامـت نینداخـت.

در پاسـخ این سؤال می‌گوییم منشأ هلاک کردن قوم لوط صـرف کفر و معصـیت و خلاصه اختلاف در امر دین نبود، تا یک قضای خدا اقتضای هلاکت و یک قضای دیگر خدا اقتضای مهلتشان را داشته باشد و به حکم قضای دومی مهلتشان دهد و هلاکشان نکند بلکه منشأ این هلاکت یک قضای سومی بود از خـدا که آیه: «وَ لِکُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذا جـآءَ رَسُولُهُـمْ قُضِـیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُـمْ لا

یُظْلَمُونَ» (۴۷ / یونس) به این اشاره نموده است.

قضای الهی در کیفر و پاداش، در تأخیر هلاکت (۲۳۹)

و سخن کوتاه آیه: «وَ لَوْلا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ» اشاره به این دارد که اختلاف مردم در کتاب محل تلاقی دو قضای رانده شده است، که یکی اقتضا دارد میان مردم در آن‌چه اختلاف می کنند حکم کند (طرفداران باطل را نابود سازد،) و یکی دیگر اقتضا دارد که هر دو طرف را مهلت دهد و تا روز قیامت کیفرشان نکند، نتیجه این تلاقی هم این است که کیفر اهل باطل تا فرا رسیدن قیامت تأخیر نیفتد.(۱)

۱- المیزان ج ۲۱، ص ۷۴.

(۲۴۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۲۴۱)

بخش دوم :سنت‌های الهی

فصل اول:سنت‌های الهی در جوامع

سنت ایجاد امت‌ها و نابودی آن‌ها

(۲۴۲)

(۲۴۳)

«ثُمَّ اَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونا اخَرینَ ما تَسْبِقُ مِنْ اُمَّهٍ اَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ ثُمَّ اَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا کُلَّ ما جاءَ اُمَّهً رَسُولُها کَذَّبُوهُ.» (۴۲ تا ۴۴ / مؤمنون)

خدای‌تعالی می‌فرماید: بعد از آن امت که با صیحه هلاک شدند، که بعد از امت نوح

(۲۴۴)

بودند، امت‌های دیگری خلق کردیم، و پیامبران خود را یکی پس از دیگری به سویشان گسیل داشتیم، به طوری که اگر یکی می‌رفت یکی دیگر جایش را می گرفت، ولی هر پیغمبری که از قومی به سوی آن قوم مبعوث می‌شد، تکذیبش می کردند، ما هم یکی پس از دیگری را به عذاب خود گرفته، به صورت احادیث و سرگذشتشان کردیم، یعنی بعد از آن که انسان‌هایی زنده و خارجی بودند، معدومشان کردیم، تنها قصه‌ای از ایشان باقی گذاشتیم، پس دور باشند مردمی که ایمان نمی‌آورند.

این آیات دلالت می کند بر این که یکی از سنت‌های خدای‌تعالی این بوده که همواره امتی را بعد از امت دیگر انشاء و ایجاد نموده، و به سوی حق هدایتشان کند، و به این منظور رسولانی پی در پی بفرستد، که این سنت امتحان و ابتلاء اوست، سنت دیگری هم امت‌ها داشته‌اند، و آن این است که پیغمبران را یکی پس از دیگری تکذیب می کرده‌اند، و

سنت ایجاد امت‌ها و نابودی آن‌ها (۲۴۵)

سنت دوم خدا این است که تکذیب‌کنندگان را یکی پس از دیگری هلاک کند، و این سنت مجازات اوست.

و این که فرمود: «وَ جَعَلْناهُمْ اَحادیثَ» بلیغ‌ترین بیان در رساندن قهر الهی، مسلط بر دشمنان حق و تکذیب‌کنندگان دعوت حق‌است، چون‌می‌رساند که این قهر آن چنان آن‌ها را از بین می‌برد که نه عینی از ایشان باقی بگذارد، و نه اثری و نه نامی و نه نشانی، تنها داستانی که مایه‌عبرت دیگران‌باشد.(۱)

سنت الهی در هدایت جوامع بشری

۱- المیـــزان ج ۲۹، ص ۵۱.

(۲۴۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

«وَ اتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی اِسْرائیلَ... .» (۲ / اسراء)

از ظاهر سیاق این آیات که در صدر سوره قرار دارند چنین بر می‌آید که در مقام بیان این معناست که سنت الهی در امم و اقوام مختلف انسانی بر این جریان داشته است که ایشان را به سوی طریق عبودیت و راه توحید هدایت نموده و هم رسیدن به آن را بر ایشان ممکن ساخته است و ایشان را در پذیرفتن و نپذیرفتن مخیر نموده و نعمت‌های دنیا و آخرت را در اختیارشان قرار داد و ایشان را به همه رقم اسبابی که در اطاعت و معصیت بدان نیازمندند مسلح و مجهز ساخت تا اگر اطاعت و احسان کنند به سعادت دنیا و آخرت پاداششان دهد، و اگر گناه و عصیان ورزند به نکال و خواری در دنیا و عذاب آخرت کیفرشان کند.

سنت الهی در هدایت جوامع بشری (۲۴۷)

بنابراین می‌توان گفت آیات هفتگانه بالا به منزله مثالی است که نحوه جریان این سنت عمومی را در بنی‌اسرائیل مجسم می‌سازد، بدین شرح که خدا بر پیغمبرشان کتاب نازل کرد، و آن را هدایتی قرار داد تا به وسیله آن به سوی خدایشان راه یابند، و در آن کتاب چنین پیشگویی کرد که به زودی ترقی نموده و در اثر همان ترقی طغیان ورزیده تباهی خواهند کرد، و خدا از ایشان چنین انتقام خواهد گرفت که دشمن را بر آنان مسلط نموده و خوارشان سازد و دشمن آن قدر از ایشان بکشد و اسیر کند تا آن غرور و طغیانشان فروکش نموده دوباره به سوی اطاعت خدا برگردند، در آن وقت خدا هم به نعمت و رحمت خود برگشته و باز سر و سامانی به ایشان بدهد، باز برای بار دوم طغیان خواهند ورزید و خدا هم به عذاب خود بر می‌گردد.

از این بیان این نتیجه به دست می‌آید که آیات هفتگانه مورد بحث به منزله زمینه‌چینی برای بیان جریان همین سنت است در امت اسلام.

(۲۴۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

این سنت، یعنی سنت هدایت و ارشاد و طریق دعوت به توحید عینا همان سنتی است که نوح اولین مجری آن در عالم بشری بود، و با قیام به آن شکر نعمت‌های خدا را به جای آورده و عبودیت خود را نسبت به خدا خالص کرد و خدای‌تعالی هم شکر خدمت او را گذارد و سنت او را تا بقای دنیا بقا داده و در همه عوالم بر او سلام کرد و تا روز قیامت در هرکلمه طیب و عمل‌صالحی‌که از نسل بشر سر بزند او را شریک در اجر نمود: «وَ جَعَلْنا ذُرِّیَّتَهُ هُمُ الْباقینَ وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْاخِرینَ سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمینَ اِنّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ - ذریه او را بقا دادیم و سنتش را در نسل‌های بعد جاری ساختیم، سلام بر نوح در همه ادوار، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.» (۷۷ تا ۸۰ / صافات) (۱)

۱- المیـــــــــزان ج ۲۵، ص ۶۳.

سنت الهی در هدایت جوامع بشری (۲۴۹)

سنت الهی در ارسال رسل و کتاب

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ اَزْواجا وَ ذُرِّیَّةً وَ ما کانَ لِرَسُولٍ اَنْ یَأْتِیَ بِأَیَةٍ اِلّا بِأِذْنِ اللّهِ لِکُلِّ اَجَلٍ کِتابٌ!» (۳۸ / رعد)

سنت خدا بر این جریان یافته که انبیا علیهم‌السلام از جنس خود بشر باشند، و اصولاً مسأله ارسال رسل از طریق متعارف و مألوف صورت گیرد، نه این که انبیا مالک غیب عالم و

(۲۵۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

اختیاردار چیزی از مختصات آن باشند، مثلاً دارای یک قوه غیبیه باشند که با داشتن آن هرچه بخواهند بکنند، قادر علی‌الاطلاق باشند و در نتیجه هر آیتی و معجزه‌ای که بخواهند و یا از ایشان طلب کنند بیاورند، بلکه ایشان مانند سایرین بشری بیش نیستند، و هیچ اختیاری از خود ندارند، و همه امور به دست خدا است.

اوست که اگر بخواهد آیت و معجزه می‌فرستد، و البته وقتی می‌فرستد که حکمت الهیه‌اش اقتضا بکند، و این طور نیست که همه اوقات در مصلحت و حکم برابر باشند، و گرنه حکمت باطل گشته، نظام خلقت مختل می گردد، بلکه برای هر زمانی حکمتی است مناسب آن، و حکمی است مساعد آن، و به همین جهت برای هر وقتی یک آیت مناسب است.

و معنای این که فرمود: «لِكُلِّ اَجَلٍ كِتابٌ» این است که برای هر زمانی حکمی است

سنت الهی در ارسال رسل و کتاب (۲۵۱)

رانده شده، مخصوص آن زمان که این نیز اشاره است به همان مطلبی که استثنای «اِلّا بِأِذْنِ اللّهِ» و مسأله سنت جاریه خدا و تقدیرات او بدان اشاره داشت.(۱)

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال و هدف غایی آنان

«لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَها اُذُنٌ واعِيَةٌ!» (۱۲ / الحاقه)

در این آیه با هر دو جمله‌اش به هدایت ربوبی به هر دو نوعش یعنی ارائه طریق و

۱- المیـــزان ج ۲۲، ص ۲۹۳.

(۲۵۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

رساندن به مطلوب اشاره شده است، توضیح این که یکی از سنت‌های عامه ربوبی که در سراسر عالم جاری است، این است که هر نوع از انواع موجودات را به کمال لایقش و آن هدف نهایی که بر حسب وجود خاص به خودش متوجه آن است برسد، و به همین منظور آن موجود را به جهازات و آلاتی مجهز کرده، که او را در رسیدن بدان هدف کمک کند، همچنان که قرآن کریم فرمود: «الَّذی اَعْطی كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی - پروردگار من کسی است که هر چیزی را که خلقتش داد هدایتش هم کرد،» (۵۰ / طه) و نیز فرمود:«الَّذی خَلَقَ فَسَوّی وَالَّذی قَدَّرَ فَهَدی - خدایی که خلق کرد و تمام‌عیار و بی‌نقص خلق کرد، و اندازه‌گیری نموده سپس هدایت کرد.» (۲و۳/اعلی)

انسان هم در این که استکمالی تکوینی و راهی به سوی کمال وجودیش دارد، مانند سایر انواع موجودات مادی است، که همه به هدایت ربوبی به سوی کمال وجودیشان

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال (۲۵۳)

سوق داده می‌شود، چیزی که هست انسان به هدایت دیگر اختصاص یافته، و آن هدایت تشریعی است، آری نفس انسانی استکمالی از طریق افعال اختیاری خود دارد، چون این افعال اختیاری در اثر تکرار اوصاف و حالات درونی در او پدید می‌آورد، و در زندگی دنیای‌اش دارای ملکات و احوالی می‌شود که همین ملکات غایت و نتیجه زندگی او است، و با این ملکات سرنوشت زندگی ابدی‌اش معین می‌شود.

و همین معنا باعث شده که در بین تمامی موجودات خصوص او مورد عنایت بیشتری قرار بگیرد و از راه ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی برایش سنت دینی مقرر کنند، و به سوی آن سنت رهنمایی‌اش کنند، تا بعد از فرستادن رسولان دیگر مردم علیه خدای تعالی حجتی نداشته باشند.

و همه این‌ها هدایت به معنای راه نشان دادن و اعلام صراط مستقیم است، که خود

(۲۵۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

انسان بدون راهنمایی خدای‌تعالی نمی‌تواند آن را پیدا کند، «اِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکِرا وَ اِمّا کَفُورا.» (۳ / انسان) حال اگر این راه را دنبال بکند، و از آن منحرف نشود، به زندگی طیبه و سعیده‌ای خواهد رسید و اگر از دستش بدهد و از آن اعراض کند به شقاوتی دایمی می‌رسد، و حجت خدایی به هر حال علیه او تمام می‌شود: «لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ – تا هر کس هلاک می‌شود دانسته هلاک شود، و آن کس هم که زنده می‌گردد با دلیل زنده شود.» (۴۲ / انفال)

حال که این معنا روشن شد معلوم گردید که یکی از سنت‌های الهی این است که بشر را از راه ارائه طریق به سوی سعادت حیاتش هدایت کند، جمله «لِنَجْعَلَها لَکُمْ تَذْکِرَةً،» به همین معنا اشاره می‌کند چون تذکره به معنای این است که راه سعادت او را به یادش بیاورند، و این مستلزم آن نیست که آدمی تذکر هم پیدا بکند، و حتما راه سعادت را پیش

سنت الهی در هدایت و رساندن موجودات به کمال (۲۵۵)

بگیرد، ممکن است تذکر در او اثر بکند، و ممکن هم هست نکند.

یکی دیگر از سنت‌های الهی این است که همه موجودات را به سوی کمالشان هدایت کند، و به سوی آن نقطه به حرکتشان در آورد، و به آن نقطه برساند، جمله «وَ تَعِیَها اُذُنٌ واعِیَةٌ» به همین معنا اشاره دارد، چون (وعی – فرا گرفتن) یکی از مصادیق هدایت شدن به هدایت ربوبی است و اگر خدای‌تعالی این وعی را به خودش نسبت نداد، همان‌طور که تذکره را به خود نسبت نداد، برای این بود که منظور از تذکره اتمام حجت است، که کار خداست، و اما وعی و فرا گرفتن، کار مستقیم او نیست، هر چند که هم ممکن است به او نسبت داده شود، و هم به خود انسان، و لکن سیاق آیه سیاق دعوت و بیان اجر و ثواب است، اجری که بر اجابت دعوت مترتب می‌شود، و اجر و مثوبت از آثار وعی است البته بدان جهت که فعل انسان و مستند به اوست، نه بدان جهت که توفیقی الهی و منسوب به آن جناب است.

(۲۵۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

از آیه شریفه بر می‌آید که حوادث خارجی در اعمال انسان اثر می‌گذارد، همچنان که از آیه شریفه «وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُریآ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الاَرْضِ،» (۹۶ / اعراف) عکس این مطلب استفاده می‌شود، یعنی از آن بر می‌آید که اعمال انسان هم در حوادث خارجی اثر دارد، چون می‌فرماید: «مردم قریه‌ها اگر ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکاتی از آسمان و زمین به رویشان می‌گشاییم.» (۱)

سنت الهی در عذاب دنیوی جوامع بشری

«وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً!» (۱۵ / اسراء)

۱– المیزان ج ۳۹، ص ۱۰۱.

سنت الهی در عذاب دنیوی جوامع بشری (۲۵۷)

سنت الهیه جاریه در امم گذشته بر این بوده که هیچ امتی را عذاب نمی‌کرده مگر بعد از آن که رسولی به سویشان بفرستد و او ایشان را از عذاب خدا بترساند. این که در آیه مورد بحث تعبیر به رسول کرده، خود مؤید این است که مراد به تعذیب، تعذیب دنیوی است نه اخروی و یا مطلق تعذیب.

خدا به رحمت واسعه و عنایت کامله‌اش یک عذاب را که همان عذاب استیصال دنیوی باشد مقید تقیدی کرده، و آن این است که بعد از بعث رسول و انذار او باشد، هر چند می‌توانست این قید را در کار نیاورد، و لکن به خاطر رحمت و رأفتش به زبان رسولش

بندگانـش را تا نهایـت درجه موعظـه نموده و حجـت را بعد از تمـام شدنش تمام‌تر می‌کنـد آن وقت اگر باز هـم به گمراهـی خـود ادامـه دادنـد عـذاب را می‌فرستـد.

(۲۵۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

بنابراین آیه شریفه همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مقام این نیست که حکم عقل را که می‌گویـد: «عقاب بدون بیان جایز نیست» امضـا کنـد، بلکه کاشف از اقتضایی است که عنایت و رحمت خداونـدی دارد، و آن این است که هیـچ قومی را (هر چنـد مسـتحق عذاب باشنـد) به عـذاب استیصـال دچار نکند مگر بعـد از آن که رسولـی به سـوی آن‌ها گسیل بدارد تا حجـت را برایشان مؤکد و تمام‌تـر نموده و با بیان‌هایی پی در پی گوشزدشـان کنـد.(۱)

سنت الهی در بی اثر کردن فعالیت‌های کفار

۱- المیزان ج ۲۵، ص ۱۰۳.

سنت الهی در بی اثر کردن فعالیت‌های کفار (۲۵۹)

«اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ اَمْولَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّهِ.» (۳۶ / انفال)

این آیه بیان حال کفار است که چطور مساعی آن‌ها در باطل کردن دعوت خـدا و جلوگیری از سلوک راهروان طریق خدا خنثی و بی‌اثر است. و این معنـا را جمله «فَسَیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ یُغْلَبُونَ.» (۳۶ / انفال) شـرح می‌دهـد. حاصل معنای آیه این است که کفر مشرکین - به حسب سـنتی که خداونـد در اسباب دارد - به زودی وادارشان می‌کند به این که در راه ابطال دعوت و برای جلوگیری از راه حق فعالیت کننـد، و اموالشان را در راه این غرض‌های آلوده و فاسد خرج کنند، غافل از این که ظلم و فسق و هر فساد دیگری کسی را به سوی رستگاری و گرفتن نتیجه رهبری

(۲۶۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

نمی‌کنـد، پس در نتیجه اموالی که در این راه خرج کرده‌انـد هدر رفته و باعث حسـرتشان می‌شود، آن‌گاه مغلوب و خورد شده و از اموالشان سودی نگرفته‌انـد، برای این که کفار سـر از قبر به سوی دوزخ بر می‌دارنـد، و فعالیت‌ها و جوقه‌بندی‌های برای شـر، و برای بیرون شدن به جنگ خدا و رسول که عمر دنیائی آنان را تشکیل می‌داد و در ازاء حشر به سوی دوزخ قرار گرفت.(۱)

سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط برای رشد اسلام

۱- المیـــزان ج ۷، ص ۱۱۷.

سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط (۲۶۱)

«قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوآا اِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدَ سَلَفَ... وَ قتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ!» (۳۸ و ۳۹ / انفال)

در این آیه رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله مـأمور شـده که آن را بر کفـار قریش قرائت نموده و ابلاـغ بـدارد. در معنای آن هم تطمیع هست و هم تهدیـد، و حقیقتش دعوت به این است که جنگ و فتنه‌انگیزی را ترک کننـد تا خداوند به خاطر آن از ایشان آن قتل و آزاری را که درباره مؤمنین روا داشته بودنـد بیامرزد و اگر از آن‌چه نهی شدند دست بر ندارند، همان سـنت خدا که درباره نیاکان ایشان جریان یافت و نیاکان آنان را هلاک و منقرض ساخته و کوشش‌هایشان را هدر داد در حق ایشان نیز جریان می‌یابد.

«وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ...،» این آیه و آیه بعدش مشتمل بر تکلیف مؤمنین

(۲۶۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

است به وظیفه‌ای در قبـال آن وظیفه که کفـار در آیه قبلی مکلف به آن بودنـد، بـدین معنا که در آیه قبل فرموده بود: «به کفار بگو

اگر از دشمنی خدا و رسولش دست بردارند جرایم گذشته‌شان آمرزیده می‌شود، و اگر آن خرابکاری‌ها را تکرار کنند خوب می‌دانند که بر نیاکانشان چه گذشت؟» (۳۸ / انفال) آن‌گاه در این آیه می‌فرماید - به آنان چنین بگو : و اما تو و مؤمنین زنهار که در مهم خود که همان اقامه دین و تصفیه کردن و صالح ساختن محیط برای مؤمنین است کوتاهی و سستی نکنید، و به قتال کفار بپردازید تا این فتنه‌ها که هر روز به راه می‌اندازند خاتمه پذیرد، و دیگر هوای فتنه‌انگیزی بر سر نپرورند. اگر دست برداشتند که خداوند به پاداش اعمالی که از ایشان ببیند جزای خیرشان می‌دهد، و اگر سرپیچی کردند، و هم‌چنان فتنه و جنگ به راه انداختند، شما نیز جنگ را ادامه دهید که خداوند یاور شماست. باید این را بدانید و

سنت الهی در نابودی فتنه‌گران و تصفیه محیط (۲۶۳)

سستی و ترس به خود راه ندهید.

«فِتْنَه» به معنای هر چیزی است که نفوس بدان آزمایش شوند، و قهرا چیزی باید باشد که بر نفوس گران آید، و لکن بیشتر در پیشامدهای جنگی و ناامنی‌ها و شکستن پیمان‌های صلح استعمال می‌شود، و کفار قریش گروندگان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را قبل از هجرت آن جناب و تا مدتی بعد از آن در مکه می‌گرفتند و شکنجه می‌دادند و به ترک اسلام و برگشت به کفر مجبور می‌کردند، و این خود فتنه نامیده می‌شد.

جمله «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ» کنایه از این است که با قتال تضعیف شده و دیگر به کفر خود مغرور نشوند، و دیگر فتنه‌ای که مؤمنین را مفتون سازد نینگیزند، و در نتیجه دین همه‌اش از خدا باشد، و کسی مردم را به خلاف آن دعوت نکند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۱۷، ص ۱۱۹.

(۲۶۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

سنت الهی در قطع هدایت خود از فاسقان

«وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفسِقینَ!» (۳۸ / صف)

خداوند متعال در اول این آیه می‌فرماید: «فَلَمّا زاغُوا اَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ!» ازاغه به معنای منحرف شدن از استقامت است، که لازمه‌اش انحراف از حق به سوی باطل است. و ازاغه کردن خدای‌تعالی به این است که رحمت خود را از صاحبان چنین دل‌هایی دریغ داشته و هدایت خود را از آنان قطع کند.

سنت الهی در قطع هدایت خود از فاسقان (۲۶۵)

در این جا ازاغه خدا را تعلیل کرده به هدایت نکردن، و البته باید توجه داشت که این ازاغه ابتدایی نیست، بلکه بر سبیل مجازات است، زیغ خود آنان را تثبیت کردن است، چون فسق آنان سبب این مجازات شده، هم‌چنان که گمراه کردن خدا هم هیچ وقت ابتدایی نیست، و این که فرمود: «یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِقینَ!» (۲۶ / بقره) به خوبی گویای این حقیقت است که، گمراه کردن خدا به وسیله قرآن کریم از باب مجازات فاسقان به خاطر فسقشان است، وگرنه ساحت خدای عزوجل منزه از آن است که ابتداءً و بدون جرم کسی را ازاغه و اضلال کند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۳۸، ص ۱۵۱.

(۲۶۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع بشری

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ... وَ لَوْ شاءَ اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذینَ مِنْ بَعْدِهِمْ... .» (۲۵۳ / بقره)

مقام رسالت هر چند مشترک در میان همه رسولان علیهم‌السلام است، و مقامی است که خیرات و برکات را به سوی بشر سرازیر می کند، و کمال سعادت و درجات قرب به خدا از قبیل همکلامی با خدا و دارا شدن معجزات و مؤید شدن به روح‌القدس از این سرچشمه زلال می‌جوشد، لکن با همه این برکات باعث نمی‌شود که جنگ و خونریزی را از میان بشر براندازد، چون این بلیه مستند به اختلاف خود مردم است.

سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع (۲۶۷)

و اگر خدا می‌خواست می‌توانست تکوینا از این کشمکش‌ها و جنگ‌ها جلوگیری کند، (و مثلاً آن کس یا کسانی که آتش‌افروزی می کنند هلاک سازد،) و لکن از آن جا که این اختلاف مستند به او نیست بلکه مستند به خود مردم است و سنت الهی که سنت سببیت و مسببیت بین موجودات عالم است همواره جاری است، و یکی از علل کشمکش و جنگ اختلاف است، (مردمی که می‌دانند اختلاف به جنگ منتهی می‌شود باید از آن دوری کنند.)

بله تنها کاری که خدای‌تعالی ممکن است بکند دخالت تشریعی است، به این که امر بفرماید که جنگ نکنید و یا دستور بدهد که جنگ بکنید و از این دو خدای‌تعالی دستور وحی را داده و فرموده جنگ بکنید و منظورش از این دستور آزمایش بندگان است تا معلوم کند افراد خبیث کیانند و پاکان کدامند، مردم با ایمان کیانند و دروغگویان

(۲۶۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

کدامند.

و سخن کوتاه این که قتال در بین امت‌های انبیا که بعد از آن حضرات پدید آمده امری غیر قابل اجتناب بوده برای این که اختلاف دو جور است یکی اختلاف ناشی از سوء تفاهم که بعد از آن که طرفین سخن یکدیگر را فهمیدند اختلافشان برطرف می‌شود، و یکی اختلاف ناشی از زورگویی و طغیان است، چنین اختلافی خواه ناخواه به جنگ منجر می‌شود، مقام رسالت تنها می‌تواند اختلاف به معنای اول را برطرف کند، و شبهاتی که در دل‌ها پیدا شده برطرف سازد، اما یاغیگری و لجاجت و نظایر آن از صفات پست را نمی‌تواند از روی زمین براندازد، و تنها عاملی که می‌تواند زمین را از لوث چنین رذایلی پاک سازد جنگ است و بس.

چون تجربه‌های مکرر هم این معنا را ثابت کرده که همه جا حرف حسابی و

سنت الهی در تأثیر جنگ‌ها برای پاکسازی جوامع (۲۶۹)

حجت و برهان کارگر نمی‌افتد، مگر وقتی که دنبالش تازیانه و اسلحه باشد، و به همین جهت هر جا که مصلحت اقتضا کرده خدای سبحان دستور داده برای احقاق حق قیام نموده،در راه خدا جهاد کنند، همچنان که در زمان ابراهیم و بنی اسرائیل و بعد از بعثتخاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد.(۱)

سنت الهی در غلبه رسولان و مؤمنین

«وَ لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْاَدْبارَ ثُمَّ لا يَجِدوُنَ وَلِيّا وَ لا نَصيرا، سُنَّةَ اللّهِ الَّتى قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبْديلًا!» (۲۲ و ۲۳ / فتح)

۱- المیزان ج ۴، ص ۱۸۰.

(۲۷۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

این سنتی است قدیمی از خدای سبحان که انبیاء و مؤمنین به انبیاء را در صورتی که در ایمان خود صادق و در نیاتشان خالص باشند بر دشمنانشان غلبه می‌دهد، و تو هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، همچنان که در جای دیگر فرمود: «كَتَبَ اللّهُ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَ رُسُلى - خدا مقدر کرده که همواره من و پیامبرانم غالبیم!» (۲۱ / مجادله) و آنچه صدمه و شکست که مسلمانان در

جنگ‌های خود دیدند به خاطر پاره‌ای مخالفت‌ها بوده که با خدا و رسولش مرتکب شدند.(۱)

سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین

۱– المیـــزان ج ۳۶، ص ۱۴۱.

سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین (۲۷۱)

«وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَهُمْ اُمَّةً واحِدَةً... .» (۸ / شوری)

سنت خدای‌تعالی بر این جاری شده که مردم یکسان نباشند، و نخواسته که یکسان و یک‌جـور باشند، و دلیل بر این که می‌خواهـد بفرماید سنت همیشگی خدا چنین است.

خـدای سبحان نبوت و انـذار را که نتیجه وحی است بدین جهت مقدر و مقرر کرد که می‌دانست به زودی یعنی در قیامت مردم دو دسته می‌شونـد، لـذا مقـدر کرد تـا مردم از داخـل شـدن در زمره دوزخیـان بپرهیزنـد. و اگر خـدا می‌خواست همه را یک امت قرار می‌داد، و همه یکجور می‌شدند، و روز قیامت دو دسته نمی‌گشـتند، و آن وقت دیگر علت و بهانه‌ای برای فرستادن انبیا و انذار خلق نبود، و نیز دیگر وحی نمی‌شد، و لکن خدای‌تعالی این را نخواسته بود، بلکه سنتش بر این جاری شده که خودش متولی و عهده‌دار یـک طـایفه از مردم باشـد، و آن طـایفه غیر سـتمگر است، خواست تا آن‌ها را داخل در رحمت خود یعنی بهشت کنـد، و امر طایفه دیگر را که همان سـتمگران باشـند، عهده نگیرد، و در نتیجه ولی و ناصـری نداشـته باشـند و سرانجامشان به سوی دوزخ بـاشد، و از آتـش خـلاصـی نـداشـته بـاشنـد.

(۲۷۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

پس از آن‌چه گـذشت این معنا روشن گردید که مراد به یک امت کردن مردم این است که همه را یک جور خلق کند، حال یا این که همه را به بهشت ببرد، و یا همه را به دوزخ.

و خلاصه خدای‌تعالی ملزم نیست به این که سعدا را داخل بهشت و اشـقیا را داخل جهنم کند، بلکه اگر می‌خواست می‌توانست این کار را نکند، و لکن چون خواسته می‌کند. و بین دو فریق از نظر سرنوشت آخرت فرق می‌گذارد، چون سنتش بر این جریان یافته، و به همین نیز وعده داده، و او خلف وعده نمی‌کند.(۱)

سنت الهی در دوگانگی انسان‌ها و ولایت مؤمنین (۲۷۳)

سنت الهی در تقلب احوال و تحول حوادث

«فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرا!» (۵ / انشراح)

خـدای‌تعالی در آیه قبلی به رسول خود صـلی‌اللهعلیه‌وآله فرمود: مـا این دشواری‌ها را از دوش تو برداشتیم، معلوم است که این عمل خـدای‌تعالی ماننـد همه اعمـالش بر طبـق سـنتی بـوده که در عـالم به جریـان انـداخته و آن این است که همیشه بعـد از هر دشـواری سهولتی پدید می‌آورد. و به همین جهت مطلب دو آیه قبل را تعلیل کرده به این که اگر از تو وضع وزر

۱– المیـــزان ج ۳۵، ص ۳۰.

(۲۷۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

کردیم و اگر نامت را بلند ساختیم، برای این بود که سـنت ما بر این جاری شده که بعد از عُسْرِ یُسْر بفرستیم، و بنابراین احتمال لام در کلمه «اَلْعُسْر» لام جنس خواهد بود، نه لام اسـتغراق، می‌خواهد بفرماید جنس عسـر این طور است که به دنبالش یسـر می‌آید، نه تمـامی فرد فرد عسـرها، و بعیـد نیست که یسـر یـا عسـر از مصـادیق سـنتی دیگر باشـد، و آن سـنت تحـول حوادث و تقلب احوال و

بی‌دوامی همه شؤون زندگی دنیاست.(۱)

سنت الهی محو باطل و احقاق حق

۱- المیـــزان ج ۴۰، ص ۲۹۰.

سنت الهی محو باطل و احقاق حق (۲۷۵)

«وَ یَمْحُ اللّهُ الْباطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِماتِه!» (۲۴ / شوری)

مسأله محو باطل و احقاق حق سنتی است که خدای‌تعالی آن را با کلمات خود جاری می‌سازد، و منظور از کلمات همان وحی است که خدای‌تعالی به انبیایش می‌کند و کلام ربوبی اوست که مقاصد را به انبیایش تفهیم می‌کند ممکن هم هست مراد به کلمات خدا نفوس انبیا باشد، چون این نفوس شریفه خاصیت کلام را دارند، کلام از منویات پرده بر می‌دارد، نفوس انبیا هم رازهای غیبی را هویدا می‌سازد.

«اِنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» (۲۴ / شوری) به این علت باطل را محو و حق را احقاق می‌کند، که دانای به دل‌ها و منویات آن‌هاست، و می‌داند هر دلی چه استدعایی دارد، آیا استدعای هدایت دارد، و یا ضلالت، اقتضای شرح دارد، و یا ختم و مهر خوردن؟ تا با

(۲۷۶) قضا و قدر در نظام آفرینش

انـزال وحی و توجیه دعـوت به سوی همه دل‌ها هر یک را به مقتضای خود برساند.(۱)

سنت الهی و قضای او در تنازع حق و باطل

«وَ یُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ!» (۸۲ / یونس)

مراد از کلمـات در این آیه قضاهای مختلف الهی در شؤون اشـیاء کونی است که بر اساس حق جریان دارنـد زیرا قضای الهی قطعی بوده و سنت او جاری بر آن است که حـق و باطل را در تمـام کون در برابر هم قرار دهـد. آن‌گاه دیری نپاید که باطـل

۱- المیـــزان ج ۳۵، ص ۸۲.

سنت الهی و قضای او در تنازع حق و باطل (۲۷۷)

فـانی شود و اثرش از بین برود و حق بـا جـلای خاص خود باقی مانـد و این است گفته خـدا «اَنْـزَلَ مِنَ السَّمـاءِ ماءً فَسالَـتْ اَوْدِیَةٌ بِقَدَرِهـا... - خدا از آسـمان آبی فرو فرستاد و رودخانه‌ها به اندازه ظرفیت خود به جریان افتاد و سیل با خود کفی برداشت و پاره‌ای از آن‌چه به قصـد زیور یا کالا بر آتش افروزنـد کفیماننـد آن دارد. خـدا حق و باطل را بدین‌گونه (بهم) می‌زند. سـرانجام کف به کنار رود و آن‌چه به مردم سود دهد در زمین بماند. خدا این‌گونه مثل می‌زند.» (۱۷ / رعد) (۱)

۱- المیـــزان ج ۱۹، ص ۱۸۱.

(۲۷۸) قضا و قدر در نظام آفرینش

سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی

«بَـلْ نَقْـذِفُ بِالْحَـقِّ عَلَی الْباطِـلِ فَیَدْمَغُـهُ فَاِذا هُـوَ زاهِقٌ!» (۱۸ / انبیاء)

عالم خلقت با همه نظامی که در آن هست از امتزاج حق و باطل پدیـد آمـده، هم‌چنان که خـدای‌تعالی امر خلقت را چنین مثل زده: «اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ اَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها...» (۱۷ / رعـد) آری سـنت الهی بر این جریـان یافته که: باطل را آن قـدر مهلت دهـد تا روزی بـا حق روبرو گردد، و بـا آن در بیفتـد، تـا به خیال خود آن را از بین برده، خودش جای آن را بگیرد، ولی خـدا به دست حق

خود او را از بین ببرد و نابودش کند.

پس اعتقاد حق هیچوقت در زمین ریشه‌کن نمی‌شود، هر چند که در بعضی ادوار

سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی (۲۷۹)

حاملین آن در اقلیت قرار گیرنـد و یا ضـعیف شونـد و هم‌چنین کامل حق هرگز از اصل نابود نمی‌شود هرچنـد که گاهی اضداد آن زیاد گردند و نصـرت الهی هرگز از رسولان خدا جدا نمی‌شود هر چند که گاهی به اصطلاح کاردشان به استخوان برسد، آن چنان که مأیوس شونـد و خیال کننـد که به کلی تکـذیب شدند و این همان معنایی است که از جمله «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ،» (۱۸ / انبیاء) استفاده می‌شود.

این که فرمود: «نَقْـذِفُ» به خـاطر این که استمرار را می‌رسانـد دلالت دارد بر این که حق را به چنگ باطل انـداختن سـنت جاری و همیشـگی خـداست، و در این که فرمود: «نَقْذِفُ... فَیَدْمَغُهُ» دلالت دارد بر این که همیشه غلبه با حق است و در این که فرمود: «فَإِذا هُوَ زاهِقٌ» دلالت بر این معناست که این درگیری حق و باطل ناگهانی صورت

(۲۸۰) قضا و قدر در نظام آفرینش

می‌گیـرد وقتی کـه دیگر کسی امید نمی‌بـرد که حـق غـالب شـود و بـاطـل فرار کند.

چون آیه شـریفه مطلق است نمی‌توان گفت مقصود حق و باطـل در عقایـد یا در سـیره و سـنت یا در خلقت است بلکه همه را شامل می‌شود و معنا این است که ما عالم را برای بازی خلق نکردیم و نخواستیم سرگرمی برای خود تهیه کنیم بلکه سنت همیشگی ما این بوده که باطل را با حق بزنیم و آن چنان بزنیم که او را هلاک کند و ناگهان مردم ببینند که دارد از بین می‌رود چه این که آن باطل حجتی باشـد یا عقیـده‌ای که حجت و عقیده حق آن‌ها را نابود می‌کند، و چه این که عمل و سـنتی باطل باشد که عمل و سـنت حق آن‌هـا را از بین می‌برد هم‌چنـان که در قرای ظـالمه گذشـته چنین شـد و عـذاب استیصـال آن اعمـال و سـنت‌ها را از بـین برد و چـه این‌که باطل چیز دیگری باشد. (۱)

۱- المیـــزان ج ۲۸، ص ۹۰.

سنت الهی غلبه حق بر باطل در نظام آفرینش الهی (۲۸۱)

سنت الهی خلق و حرکت اسباب و عدم تبعیت آن‌ها از خواهش‌های نفسانی انسان

«وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ!» (۱۱ / یونس)

اگر همان‌طور که مردم با عجله می‌خواهنـد خوبیها و نعمتها برایشان فراهم آیـد خـدا در فرسـتادن شـر یعنی عـذاب برای مردم عجله می‌کرد قطعـا بر آنـان عـذاب نـازل می‌شـد و اجلشان فرا می‌رسید ولی خـدا به فوریت به مردم، شـر و بـدی نمی‌رسانـد، و بلکه این منکران معاد را که از رقبه دین خارج شده‌اند به خود وا می‌گذارد که به شدیدترین وجـه در سـرکشی خـود حیـران بماننـد.

(۲۸۲) قضا و قدر در نظام آفرینش

توضیـح مطلب آن که انسـان طبعـا عجول است و میـل دارد آن‌چه نفع و خیر او در آن است به سـرعت تحقق یابـد یعنی انسـان از علـل و اسباب چنیـن می‌خواهـد که آن‌چه را که او می‌جویـد و می‌خواهـد، به سـرعت تحقـق بخشـند پس در حقیقت آدمی این سرعت را از خـدا می‌خواهد زیـرا سبب حقیقـی سرعت دادن به انجـام درخواست‌هـا خداسـت، و این شیـوه آدمیـان اسـت و این شیـوه بر اســاس هــوای نفسانی آنان استوار شده است.

ولی اسبـاب واقعی در نظام خود تابع هوای نفسانی انسان‌ها نیست و بلکه این عالم انسانی است که بایـد تابع نظام اسـباب باشد و چه بخواهد و چه نخواهد باید به همان راهی برود که نظام اسباب آن را می‌برد.

سنت الهی خلق و حرکت اسباب و عدم تبعیت آن‌ها (۲۸۳)

اگر سـنت الهی در خلق اشـیاء و آوردن مسببات به دنبال اسباب، از این سنت انسان‌ها که بر اساس جهل و نادانی بنا شده پیروی کند و یا بـدان شـباهت یابد و مسـببات و آثار با عجله و سـرعت به دنبال اسـباب خود آورده شوند مسـلما شـر، یعنی عذاب و هلاکت به زودی به سـراغ انسان می‌آیـد، زیرا علت هلاکت و عذاب یعنی کفر و ناامیدی از لقای خدا و طاغیگری مردم در زندگی دنیا وجود دارد ولی خـدا بدی را آنگونه که مردم در مورد خوبی می‌خواهند که به زودی به ایشان برسد فوری به مردم نمی‌رساند، زیرا سـنت الهی مبنی بر حکمت است برخلاف شیوه مردم که بر اسـاس جهالت بنا شـده است، و به این ترتیب خـدا این گونه مردم را به حال خود وا می‌گذارد که در سرکشی خـود حیران بـمانند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۱۹، ص ۳۷.

(۲۸۴) قضا و قدر در نظام آفرینش

(۲۸۵)

فصل دوم :سنت آزمایش و امتحان الهی

مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی

«تِلْکَ الاْیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا!» (۱۴۰ / آل عمران)

هر گاه ما از یک موجود انتظاری داشـته باشیم و بخواهیم آن را در مقصدی به کار بریم نخست یک سلسله اعمالی روی آن موجود انجام می‌دهیم تا صلاحیت و یا عدم

(۲۸۶)

صلاحیت آن را نسبت به آن مقصدی که داریم بفهمیم و نام این اعمال را امتحان می‌گذاریم. توضیح آن که: اگر ما چگونگی یک موجود را از نظر صـلاحیت آن برای یک مقصـد نـدانیم و یا این که باطن آن را از نظر داشـتن یا نداشـتن صـلاحیت دانسـته‌ایم ولی مایلیم که آن را به منصه ظهور برسانـد، یک سلسـله اموری را که سازگار و متناسب با مقصـد است بر او وارد می‌سازیم تا وضـعیت باطنی آن به وسیله پذیرش یا عدم پذیرش آن امور ظاهر گردد و نام این عمل، امتحان و اختیار و استعلام و نظایر آن می‌باشد. و این معنی به عینه منطبق با وضـعی است که خدای‌تعالی نسبت به بندگان انجام می‌دهد مانند آوردن شرایع و یا پدید آوردن یک سلسله حوادث در زنـدگی بشـر و این برای آن است که صـلاحیت و عـدم صـلاحیت بشـر نسـبت به مقصـدی که ادیان او را به آن دعوت می‌نمایند ظاهر شود.

مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی (۲۸۷)

ولی فرقی که بین امتحانـات الهی و امتحانـات بشـری وجود دارد این است که ما غالبا از باطن اشـیاء بی‌خبر بوده و از مجرای امتحان کوشـش می‌کنیم که باطن آن‌ها را تشـخیص داده و نادانی خود را نسبت به باطن اشیاء برطرف سازیم، و چون جهل و نادانی نسبت به خدای‌تعالی ممتنع است و خزانه تمام امور پنهانی نزد اوست، امتحان او نیز از بشـر برای اسـتعلام و یادگیری نمی‌باشد، بلکه صـرفا برای این است که صـلاحیت باطنی او از نظر استحقاق ثواب یا عقاب به منصه ظهور برسد، و لذا خداوند خود نام این امتحان را بلاء و ابتلاـ و فتنه گـذارده، و به طور عـام فرموده است «اِنّـا جَعَلْنـا مـا عَلَی الاْـرْضِ زینَهًْ لَهـا لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاًـ» (۷ / کهـف) و می‌فرماید: «وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهًْ.» (۳۵ / انبیاء)

و شاید مراد از ابتلاء به بد و خوب همان باشد که در آیات ذیل آن را تفصیل داده و

(۲۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

می‌فرمایـد: «فَاَمَّا الْاِنْسانُ اذا مَا ابْتَلیهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَکْرَمَنِ وَ اَمّا اذا مَا ابْتَلیهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَهانَنِ» (۱۵ و ۱۶ / فجر) و می‌فرمایـد: «اَنَّمـآ اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلـدُکُمْ فِتْنَهٌ.» (۲۸ / انفـال) بـاز می‌فرمایـد: «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ» (۴ / محمـد) و «کَذلِکَ نَبْلُوهُمْ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ» (۱۶۳ / اعراف) و «لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنینَ مِنْهُ بَلاءً حَسَنا» (۱۷ / انفـال) و «اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبینَ» (۲ و ۳ / عنکبـوت) و در مورد ابراهیم علیه‌السـلام می‌فرماید: «وَ اذِ ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ» (۱۲۴ / بقره) و درباره موسـی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ فَتَنّاکَ فُتُونا.» (۱)

۱- المیـــزان ج ۷، ص ۵۸.

مفهوم امتحان و سنت آزمایش الهی (۲۸۹)

قانون آزمایش و قانون مالکیت

«فَقالَ لِصاحِبِه وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ اَعَزُّ نَفَرا.» (۳۴ / کهف)

معنـای جمله این است که آن شـخص که برایش باغ‌ها قرار دادیم به رفیقش در حالی که با او گفتگو و بحث می‌کرد گفت: «من از تو مال بیشتری دارم، و عزتم از نظر نفرات یعنـی اولاد و خـدم از عـزت تو بیشتر است!»

و این سخن خود حکایت از پنداری می‌کند که او داشته و با داشتن آن از حق منحرف

(۲۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گشـته، چه گویا خود را در آن‌چه خدا روزیش کرده از مال و اولاد مطلق التصرف دیده که احدی در آن‌چه او اراده کند نمی‌تواند مزاحمش شود، در نتیجه معتقـد شده که به راستی مالک آن‌هاست، و این پندار تا این جایش عیبی ندارد، و لکن او در اثر قوت این پندار فراموش کرده که خدا این املاک را به وی تملیک کرده است، و الان باز هم مالک حقیقی هموست.

اگـر خدای‌تعالی از زینت حیـات دنیا که فتنه و آزمایشی مهم است، به کسی می‌دهد برای همین است که افراد خبیث از افراد طیب جـدا شونـد، آری این خـدای سـبحان است که میـان آدمی و زینت حیـات دنیا این جـذبـه و کشـش را قـرار داده تا او را امتحـان کنـد، و او بیچـاره خیـال می‌کنـد کـه بـا داشـتـن ایـن زینت‌هـا حـاجتـی به خـدا نـداشـتـه منقطـع از خـدا و مستقـل به نفـس است، و هـرچـه اثـر و خاصیـت

قانون آزمایش و قانون مالکیت (۲۹۱)

هست، در همیـن زینت‌هـای دنیوی و اسباب ظاهری است که برایش مسخر شده است.

در نتیجه خدای سـبحان از یاد برده و به اسـباب ظاهری رکون و اعتماد می‌کند، و این خود همان شـرکی است که از آن نهی شده و از سـوی دیگر وقـتی متـوجه خـودش می‌شود که چگونه و بـا چه زرنگی و فعـالیت در این مادیـات دخـل و تصرف می‌کنـد به این پنـدارها دچار می‌شود که زرنگی و فعالیت از کرامت و فضـیلت خود اوست، از این ناحیه هم دچار مرضـی کشـنده می‌گردد، و آن تکبر بر دیگران است که به قدر او از زیـنت دنـیا نـدارند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۲۶، ص ۱۶۸.

(۲۹۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هدف آفرینش زمین و آسمان و هدف قانون آزمایش

«لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا!» (۷ / هود)

خدا آسمان‌ها و زمین را – به آن صورت که ملاحظه می‌شود – ساخته به این هدف که شما را بیازماید و نیکوکاران شما را از بد کارهایتان تمیز دهد. معلوم است که آزمایش و امتحان امری است که به مقصد امر دیگری انجام می‌شود یعنی تمیز چیزهای خوب از بد و اعمال نیک از اعمال بد. تمیز اعمال نیک از بد برای آن است که معلوم شود چه پاداشی بر آن مترتب می گردد و جزا و پاداش هم به نوبه خود برای منجز کردن وعده حقی است که خدا داده و لذا می‌بینیم خدا هر کدام از این اموری را که

هدف آفرینش‌زمین و آسمان و هدف قانون‌آزمایش (۲۹۳)

مترتب به یکدیگرند به عنوان هدف و غایت خلقت ذکر می کند، در مورد این که آزمایش هدف خلقت است می‌فرماید:

«اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا – ما آن‌چه به روی زمین است زیور آن ساختیم تا آنان را بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند.» (۷ / کهف)

در معنی تمیز دادن و خالص ساختن خوب از بد فرمود:

«لِيَميزَاللّهُالْخَبيثَ مِنَالطَّيِّبِ – برای آن‌که خدا ناپاک را از پاک جداسازد.» (۳۷/انفال)

در خصوص جزا فرمود:

«وَ خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍبِما كَسَبَتْ وَ هُمْ لايُظْلَمُونَ ـ خدا آسمان‌ها و زمین‌را به حق آفرید و بدین منظور که هر کس در برابر کاری که کرده پاداش‌بیند و آنان موردستم قرار نمی گیرند.» (۲۲/جاثیه)

(۲۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در مورد این که برگرداندن مردم برای معاد به منظور به انجام رساندن وعده است فرمود: «كَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ وَعْدا عَلَيْنا اِنّا كُنّا فاعِلينَ – آنگونه که ما اول آفرینش را شروع کردیم باز می گردانیم، این وعده‌ای است بر ما، ما این کار را خواهیم کرد.» (۱۰۴/انبیاء)

درباره این که عبادت غرض آفرینش ثقلین (جن و انس) است فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدُونِ – جن و انس را به آن منظور آفریدم که مرا پرستش کنند.»(۵۶ / ذاریات)

این که کار شایسته یا انسان نیکوکار هدف خلقت شمرده شود منافاتی با آن ندارد که خلقت، اهداف دیگری نیز داشته باشد، و در حقیقت انسان یکی از این اهداف است. زیرا با وحدت و پیوستگی‌ای که بر عالم حاکم است و با توجه به آن که هر یک از انواع موجودات محصول ارتباط و نتیجه آمیزش عمومی بین اجزای خلقت است پس صحیح

هدف آفرینش‌زمین و آسمان و هدف قانون‌آزمایش (۲۹۵)

است که هر کدام از موجودات هدف خلقت باشند و می‌توانیم هر نوعی از انواع مخلوقات را به عنوان مطلوب و مقصود از خلقت آسمان‌ها و زمین مخاطب قرار دهیم، زیرا خلقت به این نتیجه می‌رسد.

علاوه بر این‌ها انسان از نظر سازمانی کاملترین و متقن‌ترین مخلوقات جهانی است، اعم از آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌هاست. اگر انسان از جهت علم و عمل به خوبی رشد و نمو کند ذاتا بالاتر از سایر موجودات و از نظر مقام و درجه بلندتر و والاتر از دیگر مخلوقات است، گیرم که پاره‌ای از مخلوقات مثلاً آسمان – آنگونه که خدا فرموده – از نظر خلقت شدیدتر از انسان باشد.

معلوم است وقتی خلقت نقصی در بر داشته باشد، مقصود از آن کمال صنع خواهد بود و لذا مراحل مختلف وجود انسان را از مرحله معنوی و جنینی و طفولیت و مراحل

(۲۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دیگر همگی‌را مقدمه‌وجود انسان معتدل و کامل می‌شماریم و... .

با این بیان واضح می‌شود که برترین افراد انسان – اگر بین آدمیان برتر مطلق پیدا شود – هدف خلقت آسـمان‌ها و زمین است و لفظ آیه نیز خـالی از اشاره و دلالت بر این مطلب نیست. زیرا جمله «اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً» می‌رسانـد که قصـد جـدا کردن نیکوکارترین از دیگران اسـت خـواه آن دیگری نیکوکـار و یـا بـدکار باشـد. بنـابراین هر کس عملش نیـک‌تر از دیگران اسـت حالا ـ خـواه دیگران نیکوکـار باشـند و کارهایشـان پایین‌تر از کار او باشـد، یا بـد کار باشـند، در هر صورت غرض خلقت، تمییز بهترین فرد است. با این بیان آن‌چه در حـدیث قدسـی آمـده که خدا به پیغمبر خطاب فرمود: «لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الاَفْلاک» صـحیـح مـی‌نمـاید، زیـرا پیغمبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بـرتـرین مـردم است. (۱)

۱– المیــزان ج ۱۹، ص ۲۴۳.

هدف آفرینش‌زمین و آسمان و هدف قانون‌آزمایش (۲۹۷)

هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی برای تعیین بهترین اعمال

«اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوةَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً!» (۲ / ملک)

جمله فوق بیانگر هـدف از خلقت موت و حیات است، و با در نظر گرفتن این که کلمه «بلا» به معنای امتحان است، معنای آیه چنین می‌شود: خدای‌تعالی شـما را این طور آفریده که نخست موجودی زنده باشید و سپس بمیرید، و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است، و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم

(۲۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شـود کـدامتان از دیگران بهـتر عمـل می‌کنیـد، و معلـوم است که این امتحـان و این تمـایز برای هـدفی دیگــر است، برای پـاداش و کیفــری است که بشـر با آن مواجـه خواهد شد.

آیه مورد بحث علاوه بر مفادی که گفتیم اشاره‌ای هم به این نکته دارد، که مقصود بالذات از خلقت، رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سـخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامـده، تنها عمل خوب را ذکر کرده، و فرمود خلقت حیات و موت برای این است که معلوم می‌شود کـدام یـک عملش بهتر است، پس صاحبـان عمل نیک مقصود اصـلی از خلقتنـد، و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده‌اند.

این را هم بایـد دانست که مضـمون آیه شـریفه صـرف ادعـا بـدون دلیل نیست، و آن طور که بعضـی پنداشـته‌اند نمی‌خواهـد مسأله خلقـت مرگ و زنـدگی را برای آزمـایش در دل‌هـا تلقین کنـد، بلکه مقـدمه‌ای بـدیهی و یـا نزدیـک به بـدیهی است که به لزوم و ضرورت

هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی (۲۹۹)

بعث برای جزاء حکم می‌کنـد، برای این که انسانی که به زنـدگی دنیا قدم نهاده دنیایی که دنبال آن مرگ است، الا و لابد عملی و یـا بگو اعمـالی دارد که آن اعمال هم یا خوب است یا بـد، ممکن نیست عمل او یکی از این دو صـفت را نداشـته باشـد، و از سوی دیگر به حسب فطرت مجهز به جهازی معنوی و عقلانی است، که اگر عوارض سویی در کنار نباشد او را به سوی عمل نیـک سوق می‌دهـد، و بسیار کمنـد افرادی که اعمالشــان متصـف به یکـی از دو صـفت نیـک و بـد نباشــد، اگـر باشــد در بین اطفــال و دیوانگــان و سایر مهجورین است.

و آن صـفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می‌شود، و در غالب افراد سـریان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می‌رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالبا منتهی می‌شود به بار دادن

(۳۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می‌شود، و معلوم می‌شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده، و همچنین حسن عمل و صالح آن غایت و هدف از خلقت انسان است، و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجود دیگر دخالت دارد، آنچه مطلوب بالذات است حیات طیبه‌ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست، و در معرض لغو و تأثیم قرار نمی‌گیرد، بنابراین بیان، آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً – هر نفسی چشنده مرگ است و ما شما را به فتنه‌های خیر و شر می‌آزماییم.» (۳۵ / انبیاء) (۱)

۱– المیزان ج ۳۹، ص ۱۲.

هدف زندگی و مرگ و آزمایش الهی (۳۰۱)

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت، سرنوشت، و اجل مسمی

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ؟» (۱۴۲ / آل عمران)

ناموس امتحان یک ناموس الهی است که همیشه جاری می‌باشد و یک سنت عملی است که متکی بر یک سنت تکوینی دیگری می‌باشد و آن سنت تکوینی همان هدایت عام الهی است که انسان و اندازه و اجل او را رهبری می‌نماید.

هدایت عامه عبارت از هدایتی الهی است که در پرتو آن هر موجودی به کمال وجودی خود می‌رسد و به هدف و نتیجه‌ای که بر خلقتش مترتب است نایل می‌شود و

(۳۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در پرتو همین هدایت است که هر موجودی به مقتضیات وجودی خود، از قبیل نشو و کمال و فعالیت و حرکت، می‌رسد. غرض این که، آنچه که قرآن بر آن دلالت دارد این است که هر موجودی با هدایت عامه الهیه، به آخرین حد وجودی خود می‌رسد و هیچ موجودی از این قانون عمومی تخلف نمی‌کند، و خداوند این رهبری تکوینی را از حقوقی قرار داده که موجودات بر او دارند و بدیهی است که او از وعده‌های خود تخلف نمی‌کند، چنان که می‌فرماید: «اِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی، وَ اِنَّ لَنالَلْاخِرَةَ وَ الْاُوُلی!» (۱۲ و ۱۳ / لیل) و به طوری که ملاحظه می‌فرمایید آیه شریفه با اطلاقی که دارد شامل هدایت اجتماعی و فردی هر دو است. بنابراین یکی از حقوق موجودات بر ذات الهی این است که آن‌ها را به کمال تکوینی و تشریعی که برای آن‌ها پیش‌بینی شده است هدایت نماید.

در بحث نبوت خواهد آمد که چگونه شؤون تشریعی در تکوینیات دخالت نموده

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت (۳۰۳)

و تحت احاطه قضا و قدر قرار می‌گیرد، و ما می‌دانیم که نوع انسان از نظر تکوین دارای یک نحو وجودی است که ناچار از انجام دادن یک سلسله امور اختیاری است و آن امور اختیاری منبعث از یک سلسله عقاید نظری و عملی می‌باشند پس ناچار لازم است که یک سلسله قوانین چه حق و چه باطل بر شؤون زندگی بشر حاکم باشد، در این جا است که می‌بینیم ذات مقدس الهی از طرفی یک سلسله اوامر و نواهی را برای انسان تشریع فرموده: تا این که انسان با توجه به آن‌ها و همچنین با روبرو شدن با یک سلسله‌حوادث و وقایعی که در زندگی فردی و اجتماعی او پیش می‌آید، قوا و استعدادهای نهفته خود را ظاهر نموده راه سعادت و یا شقاوت را بپیماید و به این ترتیب بدیهی است که می‌توان بر این حوادث و بر این اوامر و نواهی نام امتحان و بلاء و نظایر آن را اطلاق کرد.

همان‌طور که هدایت عام الهی همیشه از ابتدای وجود موجودات تا پایان زمانی که

(۳۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

در راه سیر الی الله می‌باشند با آن‌ها همراه بوده و هیچ‌گاه منفک و جدای از موجودات نمی‌گردد، تقدیرات الهیه‌ای هم که حامل آن علل و اسباب وجودی اشیاء بوده در حقیقت تعیین سرنوشت اشیاء با آن‌هاست، و آن‌ها هستند که موجودی را از حالی به حالی وارد می‌نمایند، و نیز همیشه از ورای موجودات مشغول انجام وظیفه بوده و او را به طرف سرنوشتی که از پیش برایش معین کرده است جلو می‌برنـد کما این که جمله «وَ الَّذی قَدَّرَ فَهَدی - آن که اندازه گرفت سپس راهنمایی کرد،» (۳ / اعلی) ظهور در همین معنی دارد و آن را تأیید می‌کند. و همان‌طور که عوامل تعیین کننده سرنوشت، موجودات را به طرف سرنوشت معین خود سوق می‌دهد، آخرین نقطه هستی آنان نیز که در زبان قرآن بـه «اجل مسمی» یاد شده، آن‌ها را از جلو به سوی خود می‌کشاند و خدا می‌فرماید:

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت (۳۰۵)

«ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما اِلّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذينَ كَفَرُوا عَمّا اُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ!» (۳ / احقاف)

به طوری که ملاحظه می‌شود آیه شریفه موجودات را با آخرین نقطه هستی آن‌ها که اجل مسمی است مرتبط دانسته و بدیهی است که هر گاه یکی از دو شیء مرتبط بر دیگری تفوق و برتری داشته و روی آن اثر بگذارد، این حالت را جذب نامند، و اجل‌های مسمی، امور ثابت و غیر متغیری هستند که همیشه اشیاء و موجودات را از جلو به سوی خود جذب نموده به اجل مسمای خود نزدیکشان می‌سازد.

بنابراین تمامی موجودات به نیروهای الهی احاطه شده، یک نیرو او را به جلو می‌راند و قوه‌ای دیگر او را از جلو به سوی خود جذب می‌کند، و نیروی سومی هم همیشه مصاحب و همراه او بوده و عهده‌دار تربیت او در صحنه حیات می‌باشد و این‌ها

(۳۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هستند قوای اصلی‌ای که قرآن آن‌ها را اثبات می‌نماید و این‌ها غیر قوای دیگری هستند که حافظ و نگهبان و قرین موجودات در صحنه حیات می‌باشند مانند ملائکه و شیطان و غیر آن.

با این ترتیب روشن است که ناموس امتحان قابل نسخ نیست زیرا متکی به یک سنت تکوینی است و نسخ در سنن تکوینی عین فساد می‌باشد و فساد در تکوین محال است. و به همین معنی اشاره می‌کند آیاتی که دلالت دارد بر حق بودن دستگاه آفرینش و بعث مانند آیه شریفه: «ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما اِلّا بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّى،» (۳ / احقاف) و آیه «اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثا وَ اَنَّكُمْ اِلَيْنا لاتُرْجَعُونَ،» (۱۱۵ / مؤمنون) و آیه شریفه «وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ ما خَلَقْناهُما اِلّا بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ،» (۳۸ و ۳۹ / دخان) و آیه

هماهنگی سنت آزمایش الهی با سنت هدایت (۳۰۷)

«مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللّهِ فَاِنَّ اَجَلَ اللّهِ لَاتٍ.» (۵ / عنکبوت) (۱)

نظام امتحان مقدمه داوری الهی در آخرت

«كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً!» (۳۵ / انبیاء)

مراد به نفس در جمله فوق انسان است که استعمالات سه گانه این کلمه است، نه روح انسانی، چون معهود کلام خدا نیست که نسبت موت را به روح

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۳ و ۶۱.

(۳۰۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

انسانی داده باشد. آیه شریفه عمومیتش تنها درباره انسان‌هاست و شامل ملائکه و جن و سایر حیوانات نمی‌شود. این جمله

زمینه‌چینی برای جمله بعدی است که می‌فرماید: «وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً» یعنی ما شما را به آن‌چه کراهت دارید از قبیل مرض، فقر، و امثال آن و به آن‌چه دوست دارید، از قبیل صحت، و غنی و امثال آن، می‌آزماییم، آزمودنی - کانّه فرموده: هر یک از شما را به حیاتی محدود، و مؤجل زنده می‌داریم، و در آن حیات به وسیله خیر و شر امتحان می‌کنیم، امتحان کردنی، و سپس به سوی پروردگارتان بازگشت می‌کنید، پس به لَه و علیه‌تان حکم می‌کند.

در این جمله به علت حتمی بودن مرگ نیز اشاره کرده، و آن این است که اصولاً ـ زندگی هر کسی حیاتی است امتحانی، و آزمایشی، و معلوم است که امتحان جنبه مقدمه دارد، غرض اصلی متعلق به خود آن نیست، بلکه متعلق به ذی‌المقدمه

نظام امتحان مقدمه داوری الهی در آخرت (۳۰۹)

است. و این نیز روشن است که هر مقدمه‌ای ذی‌المقدمه‌ای دارد، و بعد از هر امتحانی موقفی است که در آن موقف نتیجه امتحان معلوم می‌شود، پس برای هر صاحب حیاتی مرگی است حتمی، و بازگشتی است به سوی خدای سبحان، تا در آن بازگشت دربـاره‌اش داوری شـود.(۱)

آزمایش الهی و قضای محتوم مرگ و انتقال انسان‌ها

«وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ!» (۱۹ / ق)

۱- المیـزان ج ۲۸، ص ۱۲۶.

(۳۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مراد به سکره و مستی موت، حال نزع و جان کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می‌فهمد چه می‌گوید، و نه می‌فهمد اطرافیانش درباره‌اش چه می‌گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید (حق) کرد برای این بود که اشاره کند به این که مسأله مرگ جزء قضاهای حتمی است که خدای‌تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنا تُرْجَعُونَ» (۳۵ / انبیاء) نیز این معنا استفاده می‌شود. چون می‌فهماند منظور ما از مردنی کردن همگی شما آزمایش شماست، و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه‌ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همان طور که بعث و جنت و نار حق است، این معنایی است که از کلمه

آزمایش الهی و قضای محتوم مرگ و انتقال (۳۱۱)

«حق» می‌فهمیم. و جمله «ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ» اشاره است به این که انسان طبعا از مرگ کراهت‌دارد، چون خدای‌تعالی زندگی دنیا را به‌منظور آزمایش او و در نظرش زینت داده، و خودش فرموده: «اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا - این ماییم که زندگی زمینی را به وسیله آن‌چه در روی زمین است در نظر شما زینت داده، و دلفریبش کردیم، تا شما را بیازماییم کدامتان بهتر عمل می‌کنید.» (۷/کهف) و «وَ اِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَيْها صَعيدا جُرُزا - وگرنه به زودی همین زینت‌ها را از نظرتان می‌اندازیم، آن چنان‌که خاک خشک در نظرتان بی‌جلوه است.»(۸/کهف) (۱)

۱- المیـــــزان ج ۳۶، ص ۲۳۷.

(۳۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

نظـام آزمایش وسیلـه قهری بروز باطن اعمال

«ما كانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلى ما اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ!» (۱۷۸ / آل عمران)

ناموس ابتلا و امتحان از این جهت در میان مؤمنین جاری است که مراتب کمال را پیموده و مؤمن خالص از غیر خالص جدا و پاک سرشت از بـد طینت متمایز گردد. در این‌جا ممکن است این توهم پیش آیـد که خداونـد می‌توانست این تمایز پاک طینتان را از بد سرشتان از راه دیگری تأمین نماید و بدون این که مردم را روبروی با یک سلسله بلاهایی به نام امتحان کند این خاصیت را در مردم قرار می‌داد که خود آنان را شناخته

نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال (۳۱۳)

و با این ترتیب در صفوف مردم، منافق از مؤمن تمیز داده شود، اما این توهم را دفع نمود به این که، علم غیب و اطلاع از کنه روحی مردم مخصـوص ذات الهی و برگزیـدگان از پیغمـبران اوست که به وسـیله وحی، ایشـان را بر کنه امـور مطلع می‌کنـد کمـا این که می‌فرمایـد: «وَ مـا کـانَ اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللّه یَجْتَبی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشآءُ،» (۱۷۹ / آل‌عمران) سپس متـذکر این معنی می‌گردد که اکنون که در طریق حیات چاره‌ای جز برخورد به امتحان و ابتلا نیست لازم است که به خـدا و رسل او ایمان بیاوریـد تا در طریق مردم پاک‌سـرشت گام نهاده‌باشـید نه در راه مردم خبیث و بدسرشت الا این‌که این نکته را نیز باید متوجه‌شد که ایمان تنها مؤثر در تـأمین پـاکی حیـات و پـاداش نیست این عمـل صالـح است که موجب اجرعظیم و پذیرفته‌شـدن ایمان‌انسـان در درگاه‌الهی می‌گردد و لذا اول می‌فرماید: «فَامِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ،» و سپس اضافه می‌نماید «وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ

(۳۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

تَتَّقُوا فَلَکُمْ اَجْرٌ عَظیمٌ.» (۱۷۹ / آل‌عمران)

چند مطلب از این آیه استفاده می‌شود:

اول: سیر تکاملی نفوس و رسیدن به آخرین مدارج آن چه در راه سعادت و چه در راه شقاوت از امور غیر قابل اجتناب است.

دوم: خـوبی و بـدی در عیـن ایـن کـه بـه ذات اشـخـاص نسبت داده شـده، دایر مـدار ایمـان و کفـر که از امـور اختیـاری هستند می‌باشـنـد و این از حقـایـق قرآنی است که بسیاری از اسـرار توحیـد از آن منشـعب می‌شود و بر همین معنی دلالت می‌کنـد، آیه شریفه «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ،» (۱۴۸ / بقره) و ایـن دلالـت در صورتـی اسـت که آیه شـریفـه ذیـل نیز به آن ضمیمـه شود «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما اتیکُمْ فَـاسْتَبِقُـوا الْخَیْـراتِ.» (۴۸ / مائـده)

نظام آزمایش وسیله قهری بروز باطن اعمال (۳۱۵)

سوم: آن که ایمان به خدا و فرستادگان او ماده و منشأ پاکی حیات و پاکیزگی ذات است ولی اجر و پاداش مربوط به تقوی و عمل صالـح می‌باشـد و لـذا خداوند متعال اول موضوع تمایز بین خوش طینت و بد طینت را متذکر شده و سپس ایمان به خدا و رسول را متفرع بر آن فرموده است ولی در آخر کار که سخن از اجر و پاداش به میان آمد اضافه بر ایمان، تقوی را هم متذکر شده و فرموده است «وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ اَجْرٌ عَظیمٌ،» (۱۷۹ / آل‌عمران) و از همین جـا روشن می‌شود که احیـاء در آیه «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلوُنَ،» (۹۷ / نحل) نتیجه ایمان و متفرع بر آن است. و اجر و پـاداش نیز نتیجه و متفرع بر عمل شایسـته می‌باشـد بنابراین زنـدگی پاکیزه ایمان است و اما بقای آن و ترتب آثار بر آن جز در پرتو عمل شایسته میسر نیست، عینا مانند حیات طبیعی که در

(۳۱۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اصل تکون خود محتاج به روح حیوانی بوده ولی برای بقاء و ادامه حیات خود ناچار بایـد قوا و اعضا را به کار انـدازد به طوری که اگر یکسره جمیع قوا و اعضا از کار انداخته شود و از هر گونه فعالیتـی باز ایستد زندگی او باطل و بدون ثمر خواهد بود.(۱)

سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت و ناقض هدف خلقت

«وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَاُولئِکَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیـا وَ الْاخِـرَةِ.» (۲۱۷ / بقره)

۱- المیـــزان ج ۷، ص ۱۳۵.

سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت (۳۱۷)

زمامدار هستی، انسان را مانند سایر اجزای این جهان به سوی سعادت وجودی و کمال حیاتی خویش سوق می‌دهد. یکی از مراحلی را که بشر بایـد در این راه بپیمایـد مرحله «اعمال» است. حال اگر در این مرحله مانعی از سیر و حرکت پیدا شود که موجب توقف سیر و مقابل شـدن سیرکننده با هلاکت و بـدبختی گردد بر قافله سالار کاروان است که وسیله دفاعی فراهم نمایـد تا مانع برطرف شود یا جزء فـاسد قـطع گـردد و سیــر ادامـه یابـد.

به شـهادت تجربه و مشاهـده، دسـتگاه صنع و ایجاد هر نوعی از انواع موجودات را با نیروهای دفاعی مجهز ساخته تا بتوانند آفات و فسادهایی را که به آن‌ها متوجه می‌شود دفع کنند. هم‌چنین دستگاه تکوین برای هر نوعی از انواع موجودات، ناملایماتی

(۳۱۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پیش می‌آورد تـا نیروهـای خودشـان را به کـار انـداخته و به کمالاـت وجودی‌شـان برسـند و به سـعادتی که برایشان مهیا شـده نایل گردند.

این مطلب از این آیـات شـریفه اسـتفاده می‌شود: «وَ مـا خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ مـا بَیْنَهُمـا لاعِبینَ مـا خَلَقْناهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ.» (۳۸ و ۳۹ / دخـان) و «وَ مـا خَلَقْنَـا السَّمـاءَ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا.» (۲۷ / ص) (مفاد این آیات این است که آفرینش موجودات بیهوده نبوده و دارای غرض صحیح و غایت شایسته‌ای است.)

اگر صنعتگری چیزی را برای منظور عقلایی بسازد پیوسته مراقب آن بوده و به وضعش رسیدگی می‌کند، اگر عارضه‌ای رخ دهد و آن را از منظور اصلی به دور دارد در رفع آن می‌کوشد و با کم و زیاد کردن اجزاء و تصرفات دیگر، آن را اصلاح می‌کند و

سنت آزمایش الهی، و نابودی افراد فاقد صلاحیت (۳۱۹)

اگر قابل اصـلاح نبود ترکیب آن را به هم زده و آن را به کار صـنعت دیگری می‌زنـد، حال آفرینش آسـمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌هـا وجود دارد و از جمله انسـان نیز این چنین است، خـدای متعال به مفاد این آیات آن‌ها را بیهوده نیافریـده و بـدون عنایت خلق نکرده است، بلکه آن‌هـا را برای بـازگشت به سوی خودش آفریـده، چنان که می‌فرمایـد: «اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثا وَ اَنَّکُمْ اِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ.» (۱۱۵ / مؤمنـــون) و «وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی.» (۴۲ / نجم) در این صورت لازم است که انسـان ماننـد سایر آفریـدگان به عنایت پروردگار به سوی مقصد رهبری شود و با دعوت و ارشاد و سپس با امتحان و آزمایش و بالاخره با هلاک کردن کسانی که غرض خلقت در حقشـان باطل شـده و از حیز هـدایت ساقط شده‌انـد به طرف مقصـد سوق داده شود و مقتضای اتقان صنع و نظام احسن نسبت به فرد و نوع همین است که به زندگی گروهی خاتمه داده شود تا دیگران از

(۳۲۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شر آنـان راحت شونـد. «وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُوالرَّحْمَةِ اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ ما یَشآءُ کَمـآ اَنْشَأَکُمْ مِنْ ذُرِّیَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرینَ.» (۱۳۳ / انعام)

این قـانون الهی و سـنت ربـانی یعنی آیین ابتلاء و انتقـام همان سـنت پیروز و غالبی است که به حکم این آیات محکوم به شکسـت نخواهـد بود: «وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیرٍ وَ ما اَنْتُمْ بِمُعْجِزینَ فِی الاَرْضِ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصیرٍ.» (۳۰ و ۳۱ / شوری) و «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلینَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ اِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ.» (۱۷۱ تا ۱۷۳ / صافات) (۱)

نظام امتحان و اعتقاد به بازگشت به خدا، دو عامل ظهور استحکام ایمان

۱- المیـــزان ج ۳، ص ۲۶۷.

«مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَاللّهِ فَاِنَّ اَجَلَ‌اللّهِ لَاتٍ!» (۵/عنکبوت)

بعد از آن که خدای سبحان مردم را سرزنش کرد بر این که در امر ایمان به خدا سهل‌انگارند، و هرچه خدا از طریق امتحان و ابتلاء بلاها و به دست مشرکین تنبیه‌شان می‌کند، به سوی او بر نمی‌گردند، و مشرکین آن‌ها هم‌چنان مؤمنین را آزار می‌دهند، و از راه خدا بازمی‌دارند، تا به این وسیله به خیال خود نور خدا را خاموش کنند، و خدا را به ستوه در آورند، و جلو خواست او را بگیرند، و نیز بعد از آن که هر دو طایفه را در پندارشان تخطئه فرمود، اینک در این آیات لحن کلام را برگردانیده، حق مطلب را بیان می‌کند، آن حقی که به هیچ‌وجه نمی‌شود از آن به سوی چیز دیگری عدول نمود، و آن واجبی که به هیچ‌وجه نمی‌شود از آن شاخه خالی کرد.

در این آیات سه گانه بیان می‌کند که هر کس به خدا ایمان آورد به این امید که به سوی او بازگردد، و به دیدار او نایل شود، باید بداند که روز دیدار او خواهد رسید و بدون شک خواهد رسید، و نیز باید بداند که خدا گفته‌هایش را می‌شنود، و به احوالش و اعمالش دانا است، پس باید حواس خود را جمع کند، و احتیاط را از دست ندهد، و به حقیقت معنای کلمه ایمان آورد، ایمانی که هیچ فتنه و بلایی آن را از کفش نرباید، و هیچ آزاری از ناحیه دشمنان خدا آن را سست نکند، و باید که در راه خدا به حقیقت معنای کلمه جهاد کند، و باز باید بداند که آن کسی که از جهاد وی بهره‌مند می‌شود خود اوست، و خدا هیچ احتیاجی به او ندارد، نه به ایمانش، و نه به جهادش، نه به خود او، و نه به احدی از عالمیان.

و باز باید بداند که اگر ایمان بیاورد و عمل صالح کند به زودی خدا گناهانش را

می‌شوید و به بهترین اعمالـش پاداش می‌دهد.(۱)

سنت ایجاد امت‌ها، ارسال رسل، و سنت امتحان وسنت تکذیـــب و سنت مجــازات و هلاک امــت‌ها

«ثُمَّ اَرْسَلْنـا رُسُلَنا تَتْـرا کُلَّ ما جاءَ اُمَّةً رَسُولُها کَذَّبُوهُ...!» (۴۴ / مؤمنون)

این آیه دلالت می‌کند بر این که یکی از سنت‌های خدای‌تعالی این بوده که همواره

۱- المیـــــزان ج ۲۲، ص ۲۹.

امتی را بعد از امت دیگر انشاء و ایجاد نموده، و به سوی حق هدایت کند، و به این منظور رسولانی پی در پی بفرستد، که این سنت امتحان و ابتلای اوست، سنت دیگری هم امت‌ها داشته‌اند، و آن این است که پیغمبران را یکی پس از دیگری تکذیب می‌کرده‌اند، و سنـت دوم خدا این است که تکذیـب‌کنندگان را یکی پـس از دیگری هـلاک کنـد، و این‌سنت مجازات اوست.

و ایـن که فرمـود: «...وَ جَعَلْنـاهُمْ اَحـادیـثَ...» (۴۴ / مؤمنون) بلیغ‌تریـن بیـان در رسانـدن قهر الهـی، مسلط بر دشـمنـان حق و تکذیب‌کننـدگـان دعوت حق است، چون می‌رساند که این قهر آن چنان آن‌ها را از بین می‌برد که نه عینـی از ایشـان بـاقی بگـذارد، و نه اثری، و نه نامی و نه نشانی، تنها داستانی که مایه عبرت دیگران باشد.(۱)

۱- المیـــزان ج ۲۹، ص ۵۰.

سنت آزمایش جاری در تمام اقوام و ملت‌ها

«اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکوا اَنْ یَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ؟» (۲ / عنکبوت)

فتنه و محنت یکی از سنت‌های الهی است که به هیچ‌وجه و درباره هیچ کسی شکسته نمی‌شود، همان طور که در امت‌های گذشته از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و شعیب و موسی جریان یافت و جمعی استقامت ورزیده و جمعی دیگر هلاک شدند، در امت‌های حاضر و آینده نیز جریان خواهد یافت، و خدا به کسی ظلم نکرده و نمی‌کند، این خود امت‌ها و اشخاصند که به خود ظلم می‌کنند.

(۳۲۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

پس کسی که می‌گوید من به خدا ایمان آوردم باید در برابر ایمانش صبر کند، و خدای یگانه را بپرستد و چون قیام به وظایف دینی برایش دشوار و یا غیر ممکن شد باید به دیاری دیگر مهاجرت کند، دیاری و سرزمینی که در آن جا بتواند به وظیفه‌های خود عمل کد، چه، زمین خدا وسیع است. هرگز نباید به خاطر ترس از گرسنگی و سایر امور زندگی از مهاجرت چشم بپوشد برای این که رزق بندگان به عهده خداست. و اما مشرکین که مؤمنین را آزار می‌کردند با این که مؤمنین به غیر از این که می‌گفتند: پروردگار ما (اللّه) است هیچ جرمی مرتکب نشده بودند. کفار با این رفتار خود نمی‌توانند خد را عاجز کنند اما خود این آزارشان فتنه و آزمایش مؤمنین است، فتنه و آزمایش خودشان نیز می‌باشد، و چنان نیست که از علم و تقدیر الهی خارج باشد، بلکه

سنت آزمایش جاری در تمام اقوام و ملت‌ها (۳۲۷)

این خداست که آنان را در چنین بوته‌ای از آزمایش قرار داده، و دارد هلاکشان می‌کند، تا اگر خواست در همین دنیا به وبال آن گرفتارشان کند، و اگر خواست این عذاب را تأخیر انداخته در روزی که به سوی او بر می‌گردند، و دیگر راه گریز ندارند عذاب کند.

«وَ لَقَدْ فَتَنَّاالَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبینَ!» (۳ / عنکبوت)

فتنه و امتحان سنتی است جاری برای ما، که در امت‌های قبل از ایشان نیز جاری کردیم، و تو هرگز تبدیل و دگرگونی در سنت ما نخواهی یافت.

مراد به این که می‌فرماید تا خداوند بداند که چنین و چنان، ظهور آثار صدق و کذب آنان به وسیله امتحان در مقام عمل است، چون امتحان است که باطن انسان‌ها را ظاهر می‌کند، و لازمه این ظهور این است که آن‌هایی که ایمان واقعی دارند، ایمانشان پای

(۳۲۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

برجاتر شود، و آن‌ها که ایمانشان صرف ادعاست همان صرف ادعا هم باطل گردد.

چه آن ثواب و سعادتی که وعده داده‌اند بر ایمان ایشان مترتب شود، بر ایمان واقعی و حقیقت ایمان مترتب می‌شود، ایمانی که آثارش در هنگام شداید و نیز آن‌جا که پای اطاعت خدا به میان می‌آید ظاهر می‌شود، یعنی صاحب چنین ایمانی در شداید صبر می‌کند، و نیز در برابر دستورات الهی صبر نموده و آن‌ها را انجام می‌دهد، و در برابر معصیت‌ها صبر نموده از آن‌ها چشم بپوشد، چنین ایمانی آن سعادت و آن ثواب‌ها را در پی دارد، نه ایمان ادعایی.(۱)

سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی

۱- المیــــزان ج ۳۱، ص ۱۵۷.

سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی (۳۲۹)

«وَ لَوْ شآءَ اللّهُ لَجَعَلَکَمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما اتیکَمْ!» (۴۸ / مائده)

این بیان علت اختلاف شریعت‌ها است و منظور از یک امت نمودن یک جعل و قرار تکوینی و طبیعی است که همه را یک نوع موجود قرار دهد، مردم خود افراد یک نوع هستند و بر یک روش زندگی می‌کنند، بلکه منظور این است که ایشان را در اعتبار یک امت و بر یک‌سطح استعدادی و آمادگی حساب‌کنیم و در نتیجه به‌جهت نزدیکی درجاتی که برایشان در نظر گرفته شده یک شریعت قرار دهیم. «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما اتیکُمْ.»

این عطیه‌ها که در آیه اشاره شده به حسب امت‌ها مختلف بوده فرق می‌کند و البته این اختلاف‌ها به حساب مسکن‌ها و رنگ‌ها و زبان‌ها نیست، خداوند هرگز دو شرع و یا

(۳۳۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بیشتر در یک زمان قرار نداده است بلکه این اختلاف‌ها به حساب گذشت زمان و ترقی بشر در مراتب استعداد و آمادگی می‌باشد و تکلیف‌های الهی و احکام شرعی هم برای بشر چیزی جز یک آزمایش الهی در مواقع گوناگون زندگی نیست، شما بفرمایید: این‌ها بشر را در دو طرف سعادت و شقاوت از قوه به فعلیت می‌رساند، و یا بفرمایید: حزب خدا و بندگانش را از حزب شیطان جدا می‌سازد. هرچه بفرمایید به یک معنی بر می‌گردد، در قرآن هم تعبیرهای گوناگونی شده است. روی مسلک آزمایش می‌فرماید: «وَ تِلْکَ الاَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ الْکافِرینَ...» (۱۴۰ و ۱۴۱ / آل‌عمران) و روی تعبیر دوم فرموده است: «اگر هدایتی از من به سوی شما آمد هر که پیروی هدایت من کند نه گمراه شود و نه بدبخت، و هر که از یاد من روگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود و او را روز قیامت کور محشور

سنت آزمایش الهی و اختلاف در جوامع تاریخی (۳۳۱)

کنیم.» (۱۲۳ و ۱۲۴ / طه) و طبق تعبیر سوم فرموده است: «قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ.» (۴۱ / حجر) (۱)

سنت آزمایش الهی و رابطه آن با اختلاف شریعت‌ها و دین‌ها

«وَ لَوْ شآءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فی ما اتیکُمْ!» (۴۸ / مائده)

نظر به این که استعدادها و آمادگی‌ها که عطیه‌های الهی به نوع انسان هستند

۱- المیـــزان ج ۱۰، ص ۲۲۶.

(۳۳۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

مختلف می‌باشد و شرع و قانون الهی که آزمایش‌های الهی بوده باید برای تتمیم سعادت حیات آن‌ها میانشان اجرا شود به حسب اختلاف مراتب استعدادشان متفاوت است، به دست می‌آوریم که باید شریعت‌ها مختلف باشند و روی همین حساب است که خداوند آن اختلاف شرع و دین را به این معنی علت می‌آورد که: «خدا خواسته شما را در نعمت‌هایی که به شما داده امتحان و آزمایش نماید.»

بنابراین معنای آیه چنین می‌شود: برای هر امتی از شماها شریعت و راهی قرار دادیم، و اگر خدا می‌خواست شما همه را یک امت گرفته برایتان یک شریعت مقرر می‌کرد ولی شریعت‌های گوناگونی برایتان مقرر کرد تا شما را در نعمت‌های گوناگونی که به شما داده بیازماید، اختلاف نعمت‌ها مستلزم اختلاف امتحان که عنوان وظایف و احکام شرع است می‌باشد به ناچار میان شریعت‌ها اختلاف افتاد. و این امت‌های مختلف

سنت آزمایش الهی و رابطه آن با اختلاف شریعت‌ها (۳۳۳)

امت‌های نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.(۱)

سنت ثابت آزمایش الهی و تفکیک گروه‌های مؤمن از منافق

«وَ لَیَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ لَیَعْلَمَـنَّ الْمُنافِقیـنَ!» (۱۱ / عنکبوت)

این جمله تتمه کلامی است که در آیه قبلی بوده و حاصل روبرهم آن این است که خدا با همه این احوال به وسیله امتحان بین مؤمن واقعی و منافقین جدایی خواهد انداخت، و از یکدیگر متمایزشان خواهد کرد. و در آیه شریفه اشاره است به این که

۱- المیـــزان ج ۱۰، ص ۲۲۸.

(۳۳۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

طایفه‌ای که مورد بحث در آیات سابق بودند همان منافقینند، که ایمان آوردنشان در واقع مقید بود به این که دردسری برایشان ایجاد نکند، ولی در ظاهر وانمود می‌کردند که ما در هر حال ایمان داریم، ولی سنت الهی بر امتحان اشخاص کار خود را کرده، رسواشان ساخت، چون هیچ چیز جلو این سنت را نمی‌گیرد.(۱)

امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان

«فَاَمَّا الْاِنْسانُ اِذا مَا ابْتَلیهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَکْرَمَنِ!»(۱۵/فجر)

۱- المیـــزان ج ۳۱، ص ۱۷۰.

امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان (۳۳۵)

در این آیه حال آدمی را در صورتی که نعمتش زیاد شود و در صورتی که از نعمت محروم باشد بیان می‌کند، گویا فرموده: گفتیم انسان زیر نظر خدای‌تعالی است، و خدای‌تعالی در کمین او است، ببیند به صلاح می‌گراید و یا به فساد، و او را می‌آزماید، و در بوته امتحان قرارش می‌دهد، یا با دادن نعمت، و یا با محروم کردنش از آن، این از نظر واقع امر و اما انسان این واقعیت را آن طور که باید در نظر نمی‌گیرد، او وقتی مورد انعام خدای‌تعالی قرار می‌گیرد خیال می‌کند نزد خدا احترامی و کرامتی داشته، که این نعمت را به او داده، پس او هر کاری دلش بخواهد می‌تواند بکند، در نتیجه طغیان می‌کند، و فساد را گسترش می‌دهد، و اگر مورد انعام قرارش ندهد و زندگی‌اش را تنگ بگیرد، او خیال می‌کند که خدای‌تعالی با او دشمنی دارد، و به وی اهانت می‌کند، در نتیجه به کفر و جزع می‌پردازد.

(۳۳۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

البته نوع انسان به حسب طبع اولی این طور است، نه این که فرد فرد همه انسان‌ها اینطورند. یعنی انسان می‌گوید: پروردگارم احترامم کرده، و این را وقتی می‌گوید که خدا مورد امتحانش قرار داده باشد.

مراد به اکرام و تنعیم اکرام و تنعیم صوری است، و می‌توانی به عبارت دیگر بگویی مراد اکرام و تنعیم حدوثی است، نه بقایی و می‌خواهد بفرماید خدای‌تعالی او را اکرام کرده و نعمت داده تا شکرش را به جای آورند، و بندگی‌اش کنند، و لکن انسان همان را مایه دردسر خود کرد و در راهی مصرف کرد که مستحق عذاب گردید.(۱)

۱- المیـــزان ج ۴۰، ص ۲۲۰.

امتحان الهی و تصور کاذب کرامت و اهانت انسان (۳۳۷)

فصل سوم :انواع آزمایش‌های الهی و وسایل آن

انـــواع مـــختلف آزمـــایش الهی

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ!» (۱۴۲ / آل عمران)
«وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبینَ ما خَلَقْناهُما اِلاّ بِالْحَقِّ!» (۳۸ و ۳۹ / دخان) و «مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللّهِ فَاِنَّ اَجَلَ اللّهِ لَاتٍ!» (۵ / عنکبوت)
(۳۳۸)

تمامی آیات فوق خلقت را حق دانسته و آن را باطل و منقطع از غایت و هدف نمی‌داند و چون موجودات غایت و هدفی را که حق است در پیش دارند و نیز به طوری که بیان داشتیم از پشت سر نیز یک سلسله عوامل و علل، مقدرات و سرنوشت آن‌ها را معین کرده و آن‌ها نیز حق می‌باشند و نیز هدایت عامه الهی که همراه و مصاحب آن‌هاست حق می‌باشد، ناچار تمامی موجودات عموما و ارباب تکلیف خصوصا در سیر از مبدأ به سوی غایت و اجل مسمی به اموری تصادم و برخورد خواهند نمود که با برخورد به آن‌ها شؤون باطنی و لیاقت ذاتی آن‌ها از کمال یا نقص و سعادت یا شقاوت به مرحله فعلیت درخواهد آمد و نام این برخوردها در مورد انسان که مکلف به تکالیف دین است، امتحان و ابتلا می‌باشد. (زیرا با همین برخوردهاست که وضعیت باطنی انسان به مرحله ظهور رسیده و مراحل شقاوت و سعادت او ظاهر می‌گردد.)

انواع مختلف آزمایش الهی (۳۳۹)

از آن‌چه تاکنون بیان داشتیم معنای مَحْق و تمحیص نیز روشن می‌گردد، چه آن که اگر مؤمن مورد امتحان قرار گرفته و این امتحان به سبب تمیز فضایل او از رذایلش گردد یا آن که اگر یک جامعه‌ای مورد امتحان واقع شده و به این وسیله مؤمنین از منافقین که از نظر روح مریض هستند ممتاز گردند و جدا شوند نام این امتحان تمحیص (به معنای تمییز) است.

و اگر کافر و منافقی که از نظر ظاهر دارای صفات حسنه‌ای نیز می‌باشد مورد امتحانات متوالی قرار گرفته و این امتحانات سبب بروز و ظهور تدریجی خبث باطنی وی و زوال تدریجی فضایل ظاهریش گردد نام آن مَحْق (به معنای از بین بردن تدریجی محاسن) است و خدای متعال می‌فرماید: «وَ تِلْکَ الاَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا... وَ یَمْحَقَ الْکافِرینَ!» (۱۴۰ و ۱۴۱ / آل‌عمران)

(۳۴۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و برای کفار مَحْق و عامل نابودی دیگری نیز می‌باشد و آن همان است که خدا خود خبر داده که عالم آفرینش به سوی صلاح بشر و خلوص دین برای خدا سیر می‌کند و با این ترتیب بدیهی است که کفر محکوم به نابودی و زوال است، خدا می‌فرماید: «وَالْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی!» (۱۳۲/طه) و «اَنَّالاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ.» (۱۰۵/انبیاء) (۱)

ثروت و فرزند، دو عامل عمده آزمایش انسان

«اِنَّمآ اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلدُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهَ عِنْدَآهُ اَجْرٌ عَظیمٌ!» (۱۵ / تغابن)

۱- المیزان ج ۷، ص ۶۱.

ثروت و فرزند، دو عامل عمده آزمایش انسان (۳۴۱)

کلمه «فِتْنَه» به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیاست، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت هم‌پایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسما در سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چربانند، و از آخرت غافل می‌شود. هم‌چنان که در جای دیگر فرمود:

«اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیوةِ الدُّنْیا.» (۴۶ / کهف)

تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند، و بفرماید با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با این‌که‌نزد او اجری‌عظیم است.(۱)

(۳۴۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد و اجرای سنت امتحان خدا

«اَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنينَ... اِنّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا اَصْحابَ الْجَنَّةِ... كَذلِكَ الْعَذابُ!» (۱۴ تا ۳۳ / قلم)

خدای‌تعالی انسان را با مال و اولاد امتحان می کند، و انسان به وسیله همین مال و اولاد طغیان نموده و مغرور می‌شود، خود را بی‌نیاز از پروردگار احساس نموده، در نتیجه اصلاً پروردگار خویش را فراموش می کند، و اسباب ظاهری و قدرت خود را

۱- المیزان ج ۳۸، ص ۲۶۴.

غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد (۳۴۳)

شریک خدا می گیرد، و قهرا جرأت بر معصیت پیدا می کند، در حالی که غافل است از این که عذاب و وبال عملش دورادور او را گرفته، و این طور عذابش آماده شده، تا ناگهان بر سرش بتازد، و با هول‌انگیزترین و تلخ‌ترین وجه رخ بنماید، آن وقت از خواب غفلتش بیدار می‌شود، و به یاد نصیحت‌هایی می‌افتد که به او می کردند، و او گوش نمی‌داد، آن وقت نسبت به کوتاهی‌های خود اظهار ندامت می کند، از ظلم و طغیان خود شرمنده می‌شود، و از پروردگارش درخواست برگشتن نعمت می کند، تا این بار شکر او را به جای آورد، عینا همان طور که سرگذشت صاحبان باغ به آن انجامید، بنابراین قرآن می‌خواهد با نقل این داستان یک قاعده کلی برای همه انسان‌ها بیان کند.

تشبیهی که در آیه آمده دلالت دارد بر این که این تکذیب‌گران هم به طور قطع عذاب خواهند شد، و بلکه هم اکنون یعنی در ایام نزول آیات، عذاب در راه بوده، چیزی که

(۳۴۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

هست خود کفار از آن غافل بودند، و به زودی می‌فهمند، امروز سرگرم و حریص در جمع مال و زیاد کردن فرزندانند، و به یکدیگر به کثرت مال و اولاد خود فخر می‌فروشند، و همه اعتمادشان به مال و فرزندان و سایر اسباب ظاهری است، که فعلاً به کام آنان و طبق هواهایشان در جریان است، بدون این که در برابر این نعمت‌ها شکر پروردگارشان را به جای آورده، راه حق را پیش گیرند، و پروردگارشان را عبادت کنند، و همچنین به این وضع خود ادامه می‌دهند، تا عذاب آخرتشان و یا عذاب دنیای‌شان به ناگهانی و بی‌خبر از ناحیه خدا برسد، هم‌چنان که در روز جنگ بدر رسید، و به چشم خود دیدند که همه آن اسباب‌های ظاهری بی‌خاصیت شد، و اموال و فرزندان کمترین سودی به حالشان نبخشید، و در آخرت هم اهل بهشت نظیر این وضع را می‌بینند، آن وقت کفار از کرده‌های خود پشیمان می‌شوند، و به سوی پروردگار خود

غرور و طغیان ناشی از مال و اولاد (۳۴۵)

متمایل می گردند، اما این رغبت و تمایل، عذاب خدا را بر نمی گرداند، و این پشیمانی نظیر پشیمانی اهل جنت یعنی صاحبان باغ است، که پشیمان شدند، و این تمایل به درد ایشان هم نخورد، عذاب خدا این چنین است، و عذاب آخرت سخت عظیم‌تر است اگر بنای فهمیدن داشته باشند.(۱)

آزمایش اعمال با عوامل وابستگی انسان

«اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْاَرْضِ زينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً» (۷ / کهف)

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۶۰ و ۶۶.

زینت به معنای هر امر زیبایی است که وقتی منضم به چیزی شود جمالی به او می‌بخشد به طوری که رغبت هر کسی را به سوی آن جلب می‌کند. در این دو آیه بیان عجیبی در حقیقت زندگی بشر در زمین ایراد شده، و آن این است که نفوس انسانی - که در اصل‌جوهری‌است علوی و شریف - هرگز مایل نبود که به زمین دل ببندد، و در آن‌جا زندگی کند ولی عنایت خداوند تبارک و تعالی چنین تقدیر کرد که کمال او و سعادت جاودانه‌اش از راه اعتقاد حق و عمل حق تأمین گردد، به همین جهت تقدیر خود را از این راه به کار بست که او را در موقف اعتقاد و عمل نهاده و در محک تصفیه و تطهیرش قرار دهد، یعنی تا مدتی مقدر در زمینش اسکان داده، میان او و آن‌چه که در زمین هست علقه و جذبه‌ای برقرار کند، دلش به سوی مال و اولاد و جاه و مقام شیفته گردد، این معنا را از این جای آیه استفاده کردیم که می‌فرماید آن‌چه در زمین هست ما زینت زمینش قرار دادیم، و زینت بودن مادیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد، و دل او به آن بستگی و تعلق یافته و در نتیجه سکونت و آرامش یابد.

آن‌گاه وقتی آن مدت معین که خدا برای سکونتشان در زمین مقرر کرده به سرآمد، و یا بگو آن آزمایشی که خدا می‌خواست از فرد فرد آنان به عمل آورد تحقق یافت خداوند آن علاقه را از بین آن‌ها و مادیات از بین برده و آن جمال و زینت و زیبایی که زمین داشت از آن می‌گیرد، و زمین به صورت خاکی خشک و بی‌گیاه می‌شود، آن نضارت و طراوت را از آن سلب می‌کند، و ندای رحیل و کوس کوچ را برای اهلش می‌کوبد، از این آشیانه بیرون می‌روند در حالی که چون روز آمدنشان تنها و فرادا هستند.

این سنت خدای‌تعالی در خلقت بشر و اسکانش در زمین و زینت دادن زمین و لذایذ مادی آن است تا بدین وسیله فرد فرد بشر را امتحان کند، سعادتمندان از دیگران متمایز شوند، و به همین منظور نسل‌ها را یکی پس از دیگری به وجود می‌آورد و متاع‌های زندگی که در زمین است در نظرشان جلوه می‌دهد آن‌گاه آنان را به اختیار خود وامی‌گذارد تا آزمایش تکمیل گردد، بعد از تمامیت آن ارتباط مزبور را که میان آنان و آن موجودات بود بریده از این عالم که جای عمل است به آن نشئه که دار جزاست منتقلشان می‌کند، همچنان که فرمود: «اگر ببینی که ستمکاران در گرداب‌های مرگند و فرشتگان دست‌های خویش گشوده که جان‌های خویش برآرید، امروز به گناه آن‌چه درباره خدا به ناحق می‌گفته‌اید و از آیه‌های وی گردن‌کشی می‌کرده‌اید مر شما را عذاب خفت می‌دهند، شما تک تک بی‌کس و بی‌چیز همان‌طور که نخستین بار خلقتان کردیم

پیش ما آمده‌اید و آن‌چه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته‌اید واسطه‌هایتان را که می‌پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی‌بینیم، روابط شما گسیخته و آن‌چه می‌پنداشتید نابود شده است.» (۹۳ و ۹۴ / انعام)

ناگفته پیداست که خدای سبحان از همه بشر ایمان نخواسته تا ایمان نیاوردن عده‌ای به معنای شکست خوردنش باشد، و اصرارشان در کفر و ضلالت به معنای مغلوبیت بوده باشد، و از این جهت تو (ای پیامبر) ناراحت شوی، بلکه همین سرنوشت را خود او بر ایشان تنظیم نموده تا امتحانشان کند پس در هر حال خدا در آن‌چه خواسته غالب است.(۱)

۱- المیـــــزان ج ۲۶، ص ۴۷.

اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق

«وَ لَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الاَرْضِ وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ!» (۲۷ / شـــوری)

اگر خدای‌تعالی رزق همه بندگان خود را وسعت دهد، و همه سیر شوند، شروع می‌کنند به ظلم کردن در زمین، چون طبیعت مال این است که وقتی زیاد شد طغیان و استکبار می‌آورد: «اِنَّ الاِنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَاهُ اسْتَغْنی – انسان بدون هیچ استثنایی وقتی

اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق (۳۵۱)

بی‌نیاز شود طغیان می‌کند.» (۶ و ۷ / علق) و به همین جهت خدای‌تعالی رزق را به اندازه نازل می‌کند، و به هر کس مقداری معین روزی می‌دهد، چون او به حال بندگان خود خبیر و بصیر است، و می‌داند که هر یک از بندگانش استحقاق چه مقدار از رزق دارد، و چه مقدار از غنا و فقر مفید به حال اوست، همان را به او می‌دهد.

جمله «وَ لکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ» بیان سنت الهیه در روزی دادن بر طبق حال مردم است. می‌فرماید: صلاح حال مردم در اندازه ارزاقشان دخالت دارد، و این با طغیانی که در بعضی ثروتمندان مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که روز به روز ثروتمندتر می‌شوند منافات ندارد، برای این که خدای‌تعالی غیر از سنت فوق سنت دیگری نیز دارد، که بر سنت قبلی حاکم است، و آن عبارت است از سنت آزمایش و امتحان.

در این باره فرموده: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ – جز این نیست که اموال و اولاد

(۳۵۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شما وسیله آزمایش شماست،» (۱۵ / تغابن) و همچنین سنت سومی دارد، و آن سنت‌مکر و استدراج است، که در آن باره می‌فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ – به زودی ایشان را استدراج می‌کنیم، مال و اولاد و عمر طولانی می‌دهیم که کید من متین و محکم است.» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

پس سنت اصلاح، یعنی اندازه‌گیری رزق، سنتی است ابتدایی، که با آن حال انسان‌ها اصلاح می‌شود، مگر آن که خداوند بخواهد انسانی را در بوته امتحان قرار دهد که در آن صورت دیگر به طور موقت از سنت قبلی‌اش چشم می‌پوشد: «وَ لِیَبْتَلِیَ اللّهُ ما فی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِکُمْ – تا خدا آن‌چه در سینه‌ها پنهان دارید بیازماید، و آن‌چه در دل‌ها نهان کرده‌اید آشکار سازد.» (۱۵۴/آل‌عمران)

و یا به خاطر کفران نعمت و تغییر آن سنت قبلی خود را که دادن رزق به مقتضای

اجرای سنت امتحان از طریق اعطا و منع رزق (۳۵۳)

صلاح حال او بود تغییر دهد، که در این صورت سنت دیگری به کار می‌برد، و آن این است که آن قدر رزقش را وسعت می‌دهد تا طغیان کند: «اِنَّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ – خدا سنت خود را درباره هیچ قومی تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آن قوم روش خود را تغییر دهد.» (۱۱ / رعد)

و همان طور که دادن مال و فرزندان و سایر نعمت‌های مادی و صوری رزق مقسوم است، و هر کسی از آن قسمتی دارد، همچنین معارف حقه و شرایع آسمانی که منشأ همه آن‌ها وحی است، نیز رزق مقسوم است، آن نیز از ناحیه خدا نازل می‌شود و خداوند به وسیله آن نیز مردم را امتحان می‌کند، چون همه در عمل به آن معارف و به کار بستن آن‌ها یکسان نیستند، همچنان که در به کار بستن نعمت‌های صوری یکسان نیستند.(۱)

(۳۵۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط انسان از کاردانی و مهارت

«قالَ اِنَّما اُوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی!» (۷۸ / قصص)

(آیه فوق که بیان حال قارون است، با توجه به آیات زیر عمومیتی را نشان می‌دهد که پندار غلط داشتن از ثروتمند بودن و آن را حاصل کاردانی و مهارت خود دانستن مخصوص قارون نبوده) بلکه هر انسانی همین طور است، وقتی نعمتش زیاد شد طغیان می‌کند، و می‌پندراد که تنها سبب اقبال دنیا به وی خود او و کاردانی اوست، و آن آیات این‌هاست که می‌فرماید:

۱- المیـــزان ج ۳۵، ص ۹۱.

امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط (۳۵۵)

«فَاِذا مَسَّ الْاِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ اِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنّا قالَ اِنَّما اوُتیتُهُ عَلی عِلْمٍ بَلْ هِیَ فِتْنَةٌ... اَوَ لَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ... - و چون بلایی به انسان برسد ما را می‌خواند، سپس همین که نعمتی ارزانی‌اش بداریم، می‌گوید این از کاردانی و مهارت خودم است، ولی چنین نیست، بلکه این امتحانی است، ولی بیشترشان نمی‌دانند، این سخن را نیاکان ایشان نیز می‌گفتند، ولی کاردانی و مهارتشان به کارشان نخورد، لاجرم کیفر اعمالشان به ایشان رسید، از مردم امروز هم آن کسانی که ظلم کردند، به زودی کیفر کرده‌هایشان به ایشان خواهد رسید، و ایشان نمی‌توانند خدای را عاجز کنند، مگر هنوز نفهمیده‌اند که این خداست که برای هر کس بخواهد رزق را گسترش می‌دهد، و از هر کس بخواهد تنگ می‌گیرد، در این تفاوت که در بهره‌های مردم از رزق است آیت‌هایی است برای کسانی که ایمان بیاورند.» (۴۹ و ۵۲ / زمر)

(۳۵۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و «اَفَلَمْ یَسیرُوا فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُالَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا اَکْثَرَ مِنْهُمْ وَ اَشَدَّ قُوَّةً وَ اثاراًفِی الْاَرْضِ فَما اَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ، فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ - مگر در زمین سیر و تماشا نکرده‌اند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از ایشان بودند چگونه بود؟ آنان هم عده‌شان بیشتر از اینان بود، و هم نیرومندتر بودند، و هم در زمین آثار بیشتری داشتند، ولی با همه این احوال آن‌چه می‌کردند به دردشان نخورد، و این بدان جهت بود که هرچه پیامبرانشان معجزه می‌آوردند ایشان خوشحال و دلگرم به زرنگی و کاردانی خود بودند، و معجزات پیامبران را به سخریه می‌گرفتند، و همین استهزایشان بـه صورت عذاب ایشان را بگرفت.»(۸۲ و ۸۳ / غافر) (۱)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۱۲۳.

امتحان الهی با اعطای نعمت و پندار غلط (۳۵۷)

نعمت‌ها و آزمایش اعمال فردی و مصایب و آزمایش اعمال جمعی

«... مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَاُولئِکَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ!» (۲۱۷ / بقره)

در صورتی که خدا نعمت خود بر فرد یا جمعی ارزانی دارد اگر کسی که مورد انعام قرار گرفته صالح باشد آن نعمت در حق او هم نعمت است و هم امتحان، چنان که در آیه زیر می‌فرماید: «قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی ءَاَشْکُرُ اَمْ اَکْفُرُ،» (۴۰ / نحل) و «لَئِنْ

(۳۵۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

شَکَرْتُمْ لَاَزیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ.» (۷ / ابراهیم) از این دو آیه استفاده می‌شود که خود «شکر» یکی از اعمال صالح است که موجب فزونی نعمت می‌شود.

و اگر اهل فساد باشد آن نعمت، مکر و استدراج (فریب دادن) خواهد بود چنان که در آیه زیر می‌فرماید: «وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْمکِرینَ،» (۳۰ / انفال) و «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ،» (۴۴ و ۴۵ / قلم) و «وَ لَقَدْ فَتَنّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ.» (۱۷ / دخان)

و در صورتی که بلاها و مصیبت‌هایی که بر مردم نازل شود اگر اهل صلاح باشند آن گرفتاری‌ها وسیله آزمایش ایشان است که به

واسطه آن از ناپاکان ممتاز شوند، چنان که زر را در بوته زرگری می‌گدازند تا از آلودگی‌ها پاک گردد و به محک می‌زنند تا عیارش دانسته شود. چنان که در آیه زیر می‌فرماید: «اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ

نعمت‌ها و آزمایش اعمال فردی و مصایب (۳۵۹)

یَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ،» (۲ / عنکبوت) و «وَ تِلْکَ الاَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ یَعْلَمَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَدآءَ.» (۱۴۰ / آل‌عمران) و اگر اهل فساد باشند عقوبت و مکافات کردارهای ناشایسته‌شان است.(۱)

حکمت الهی در امتحان انسان مؤمن با فقر و صبر

«وَ لِلّهِ خَزآئِنُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ لکِنَّ الْمُنافِقینَ لا یَفْقَهُونَ!» (۷ / منافقون)

۱- المیـــزان ج ۳، ص ۲۶۴.

(۳۶۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

او کسی است که تمامی خزینه‌های آسمان و زمین را مالک است، از آن هرچه را بخواهد و به هر کس که بخواهد انفاق می‌کند، پس اگر بخواهد می‌تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سرنوشتی را می‌خواهد که صالح باشد، مثلاً آنان را با فقر امتحان می‌کند و یا با صبر به عبادت خود وا می‌دارد، تا پاداشی کریمشان داده، و به سوی صراط مستقیم هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی‌فهمند. این است معنای «و لکن منافقین نمی‌فهمند،» یعنی وجه حکمت این را نمی‌دانند.(۱)

آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب

۱- المیـــزان ج ۳۸، ص ۲۱۲.

آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب (۳۶۱)

«وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الاَمْوالِ وَ الاَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ!»(۱۵۵/بقره)

خدای‌تعالی در آیه مورد بحث به عموم شدایدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده، و آن عبارت است از خوف، گرسنگی، و نقص اموال و جان‌ها، و نقص فرزندان و کم شدن مردان و جوانان در جنگ.

بعد از آن که در آیه قبل مؤمنان را امر فرمود تا از صبر و نماز کمک بگیرند، و نیز نهی فرمود از این که کشتگان راه خدا را مرده بخوانند و آنان را زنده معرفی کرد، اینک در این آیه علت آن امر، و آن نهی را بیان می‌کند، و توضیح می‌دهد که چرا ایشان را به آن خطاب‌ها مخاطب کرد.

(۳۶۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و آن علت این است که به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می‌برد، که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی‌شود، و زندگی شرافتمندانه‌شان صافی نمی‌شود، و به دین حنیف نمی‌رسند، مگر به آن آزمایش، و آن عبارت است از جنگ و قتل، که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در این دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز متحصن کنند، و از این دو نیرو مدد بگیرند، و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند، و آن طرز فکر صحیح است، که هیچ قومی دارای این فکر نشدند مگر آن که به هدفشان هرچه هم بلند بوده رسیده‌اند و نهایت درجه کمال خود را یافته‌اند و در جنگ نیروی خارق‌العاده‌ای یافته، و عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشت، و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به این که کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند، و هر کوششی که با جان و مال خود می‌کنند، باطل و هدر نیست، اگر

آزمایش انسان‌ها در شداید، فقدان‌ها، و مصایب (۳۶۳)

دشمن را بکشند، خود را به زندگی‌ای رسانده‌اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی کند، و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده‌اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند.(۱)

۱- المیـــزان ج ۲، ص ۲۵۹.

(۳۶۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

قانون آزمایش و دلیل جنگ‌ها

«وَ لَوْ يَشاءُ اللّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ!» (۴ / محمد)

اگر خدا بخواهد از کفار انتقام می گیرد و هلاکشان می کند، شکنجه‌شان می‌دهد، بدون این که دستور به قتال به ایشان بدهد. «وَ لكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ،» می‌فرماید اگر خدا بخواهداز ایشان انتقام‌می گیرد، الا این که هنوز نخواسته بگیرد، بلکه دستورتان داده که کارزار کنید، تا شما را به وسیله یکدیگر امتحان کند، مؤمنین را به وسیله کفار بیازماید، و به جنگ با آنان وادار سازد، تا معلوم شود چه کسی اطاعت می کند، و رنج جنگ را به خاطر امر خدا تحمل می کند، و چه کسی عصیان می‌ورزد، و کفار را هم به

قانون آزمایش و دلیل جنگ‌ها (۳۶۵)

وسیله مؤمنین امتحان کند، تا معلوم شود اهل شقاوت کیست، و موفق به توبه و بازگشت از باطل به سوی حق کیست؟ (۱)

آزمایش در جنگ و تفکیک درجات مؤمنین

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدينَ مِنْكُمْ وَ الصّابِرينَ وَ نَبْلُوَا اَخْبارَكُمْ!» (۳۱ / احقاف)

۱- المیـــزان ج ۳۶، ص ۴۸.

(۳۶۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

کلمه «بَلاء» و «اِبْتِلاء» به معنای امتحان و آزمایش است، و آیه شریفه علت واجب کردن قتال بر مؤمنین را بیان می کند، و می‌فرماید: علتش این است که خدا می‌خواهد شما را بیازماید، تا معلومتان شود مجاهدین در راه خدا، و صابران بر مشقت تکالیف الهی، کیانند.

«وَ نَبْلُوَا اَخْبارَكُمْ» گویا مراد به اخبار اعمال باشد، از این جهت که از صاحب عمل سر می‌زند؟ و از او خبر می‌دهد، که چند مرده حلاج است، و اختبار اعمال آزمودن آن‌هاست، تا صالح آن‌ها از طالحش متمایز شود، هم‌چنان که اختبار نفوس باعث می‌شود نفوس صالحه و خیر از دیگر نفوس متمایز شود. مراد از دانستن خدای‌تعالی این نیست که چیزی را نمی‌داند بداند، بلکه منظور برملا شدن باطن بندگان و به نظری دقیق‌تر علم فعلی خداست که ربطی به ذات او ندارد.(۱)

آزمایش در جنگ و تفکیک درجات مؤمنین (۳۶۷)

۱- المیـــزان ج ۳۶، ص ۷۴.

(۳۶۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا يَعْلَمِ اللّهُ؟» (۱۴۲ / آل عمران)

گمان داخل شدن در بهشت بدون امتحان، لازمه همان فکر فاسدی است که بعضی‌ها داشتند، چه آن که آن‌ها فکر می کردند که چون بر دین حق بوده و حق غیر قابل مغلوبیت است آن‌ها نیز که پیرو دین حق می‌باشند، همیشه با غلبه و پیروزی همراه بوده،

هیچ‌گاه دچار شکست و مغلوبیت نمی‌شوند، و بدیهی است که لازمه این فکر غلط فکر نادرست دیگری است و آن این است که هر کس که ایمان به پیغمبر آورده داخل حلقه اسلامی شود، همیشه در دنیا با غلبه بر دشمن و بردن غنیمت خوشبخت و در آخرت نیز با

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها (۳۶۹)

آمرزش و داخل شدن در بهشت سعادتمند خواهد بود، و بدیهی است که با این کیفیت دیگر فرقی بین ایمان ظاهری و واقعی و درجه‌های متفاوت آن باقی نمی‌ماند و در این صورت ناچار باید ایمان مرد مجاهد، با ایمان مجاهد صابر یکسان بوده باشد، و هم‌چنین بین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را نموده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است با کسی که این آرزو را داشته ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری نموده فرقی نباشد.

معنای آیه این است که آیا گمان می‌کنید که دولت و عظمت در هر صورت برای شما تثبیت شده است و هیچ‌گاه دچار ابتلائات نمی‌شوید و چنین فکر می‌کنید که بدون این که مستحق از غیر مستحق تشخیص داده شود داخل بهشت می‌شوید و فرقی بین کسانی که دارای درجه بلندی از ایمان می‌باشند با غیر آن‌ها نمی‌باشد؟ (۱)

(۳۷۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

۱- المیزان ج ۷، ص ۵۰.

آزمایش افراد در تحولات اجتماعی و جنگ‌ها (۳۷۱)

ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان باطنی مردم

«وَ لِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرينَ!» (۱۴۱ / آل عمران)

تمحیص عبارت از پاکیزه نمودن یک شیء است از آلودگی‌های خارجی. و محق به معنای نابود کردن تدریجی یک شیء است. و تمحیص که در آیه شریفه ذکر شده از مصالح و حکمت‌های گردش ایام است که در سابق ذکر شد و جمله «لِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا» نیز گرچه از مصالح و حکمت‌های آن می‌باشد ولی در عین حال این دو مصلحت بایکدیگر فرق دارند، چه آن که تمیز مؤمن از غیر مؤمن که یکی از مصالح گردش ایام و مفاد جمله «وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ» می‌باشد خود موضوعی است مستقل و پاک شدن ایمان آن‌ها

(۳۷۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

بعد از این جدا شدن از آلودگی‌های کفر و نفاق و فسق موضوعی دیگر و لذا خداوند این پاک شدن را در مقابل جمله «وَ يَمْحَقَ الْكافِرينَ» قرار داده، بنابراین خداوند آلودگی‌های کفر و امثال آن را ذره ذره از دل مؤمنین برطرف می‌نماید تا این که جز ایمان در دل آن‌ها باقی نماند خالص از برای خدا گردند و هم‌چنین اجزای کفر و شرک و کید را کم کم از دل کافر محو می‌نماید تا این که سرانجام هیچ باقی نماند.

و این بود پاره‌ای از مصالح و حکمت‌های گردش ایام در بین مردم و عدم استمرار آن در یک جمعیت خاص، و تمام امور در دست خداست و هرچه بخواهد انجام می‌دهد و بدیهی است که جز بر طبق مصالح عالیه و آن‌چه که نفع آن بیشتر است عملی انجام نمی‌دهد.

از مطالبی که تاکنون ذکر کردیم یعنی گردش ایام در بین مردم که به منظور امتحان

ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان (۳۷۳)

و تمیز داده شدن مؤمن از کافر و پاک شدن مؤمنین از آلودگی‌ها و نابود شدن کفر است و هم‌چنین از نبودن زمام امور در دست پیغمبر، چنین استفاده می‌شود که مؤمنین در آن روز دارای این فکر بودند و چنین می‌پنداشتند که بودن بر دین حق تمام عامل غلبه

و پیروزی آن‌ها در جنگ‌هاست و آن‌چه که بیشتر این فکر را در آن‌ها راسخ کرده بود جریان جنگ بدر و غلبه عجیب آن‌ها بر دشمن به واسطه نزول ملائکه بود، و بدیهی است که این فکر فکر فاسدی است که به موجب آن نظام امتحان باطل می‌شود و هرگز مؤمن از کافر بازشناخته نشده پاک و خالص نیز نمی‌گردد و نیز در صورتی که تنها، بودن بر دین حق سبب هر غلبه و پیروزی باشد دیگر مصلحتی در امر و نهی و ثواب و عقاب باقی نمی‌ماند و این فکر سرانجام اساس دین را منهدم و ویران خواهد نمود و دین اسلام که دین فطرت است امور را مبتنی بر خرق عادت و اعجاز نمی‌داند تا این که صرف بودن بر دین حق روی مبنای خرق عادت و اعجاز باعث پیروزی شود بلکه دین فطری اسلامی هرگونه غلبه و پیروزی را مبتنی بر علل و اسباب عادی می‌داند تا این که مؤمنین بر طبق اوامر و نواهی‌ای که در امور جنگی وارد شده عمل نمایند و با امید به پاداش و ترس از عقاب الهی از خود ضعف و سستی نشان ندهند تا این که در جنگ‌ها پیروز شوند.

(۳۷۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و برای تخطئه کردن همین فکر فاسد است که خداوند بعد از بیان گردش ایام و امتحان و ابتلاء که از مصالح آن می‌باشد شروع در ملامت و سرزنش کسانی که دارای این فکر غلط بوده‌اند کرده و حقیقت حال را برای آن‌ها شرح می‌دهد و می‌فرماید: «اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ...؟» (۱۴۲ / آل‌عمران) (۱)

۱- المیزان ج ۷، ص ۴۸.

ظهور حوادث و جنگ‌ها آزمایشی برای ظهور ایمان (۳۷۵)

سنت آزمایش الهی و قضای الهی در جنگ و مرگ

«قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیوتِکُمْ لَبَرَزَالَّذینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلی مَضاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلِیَ اللّهُ ما فی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِکُمْ.» (۴۳۴ / آل عمران)

کشته شدن کسانی که از شما (مسلمین) در معرکه قتال کشته شدند دلیل بر این نیست که شما بر حق نمی‌باشید، و نیز به طوری که شما پنداشته‌اید دلیل این هم نیست که امر غلبه و پیروزی برای شما نمی‌باشد، بلکه قضای الهی که گریزی از آن نیست بر

(۳۷۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

این جاری شده که این کشته شدگان، در این مکان از مرکب حیات ساقط گشته و کشته گردند و اگر هم شماها خود برای جنگ بیرون نمی‌آمدید باز آنان که سرنوشتشان به حکم قضای الهی کشته شدن بود به پای خود به قتلگاه خویش می‌آمدند، بنابراین گریزی از مرگ - که حتی ساعتی هم جلو و عقب نمی‌افتد - نیست.

دوم این که سنت قطعی الهی بر عموم و همگانی بودن ناموس ابتلا و امتحان است و ناچار این ناموس در زندگی شما و آنان واقع شدنی بود، و روی این اصل بیرون آمدن شما و انجام گرفتن این جنگ خواه و ناخواه شدنی و از امور غیرقابل اجتناب بوده است، بنابراین چاره‌ای نبود جز این که شما بیرون آیید و این جنگ انجام گیرد، تا این که کشته‌شدگان به آن‌چه را که باید برسند رسیده و به درجات خویش نایل گردند و شما نیز به آن‌چه که باید برسید رسیده و پس از امتحان و روشن

سنت آزمایش الهی و قضای الهی در جنگ و مرگ (۳۷۷)

شدن وضعتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان و یا شرک یکی از دو طرف سعادت یا شقاوت برایتان تثبیت گردد.(۱)

آزمایش صاحبان یقین با صبر، جهت اعطای امامت

«وَ اِذِ ابْتَلی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماما» (۱۲۴ / بقره)

خدای‌تعالی برای موهبت امامت سببی معرفی کرده، و آن عبارت است از صبر و

۱- المیزان ج ۷، ص ۸۶.

(۳۷۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

یقین، و فرموده: «... لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ،» (۲۴ / سجده) که به حکم این جمله، ملاک در رسیدن به مقام امامت صبر در راه خداست، و فراموش نشود که در این آیه، صبر مطلق آمده و در نتیجه می‌رساند که شایستگان مقام امامت در برابر تمامی صحنه‌هایی که برای آزمایششان پیش می‌آید، تا مقام عبودیت و پایه بندگی‌شان روشن شود، صبر می‌کنند، در حالی که قبل از آن پیشامدها دارای یقین هم هستند.(۱)

وسایل آزمایش انسان‌ها

۱- المیزان ج ۲، ص ۱۰۲.

وسایل آزمایش انسان‌ها (۳۷۹)

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ؟» (۱۴۲ / آل عمران)

به طوری که از آیات شریفه زیر ملاحظه می‌شود، امتحان و بلا را، قرآن کریم، به جمیع اموری که یک نحو ارتباطی با انسان دارند عمومیت داده است. گاهی آن امور از اجزای وجودی خود انسان بوده و خداوند انسان را با آن‌ها امتحان می‌کند، مانند: گوش، چشم، و حتی اصل حیات.

و گاهی از امور خارجی است که با انسان مرتبط می‌باشند، مانند: فرزند، زن، عشیره، دوست، مال، مقام، و بالاخره هر چیزی که به یک نحو مورد استفاده انسان قرار می‌گیرد.

(۳۸۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و همچنین نقطه‌های مقابل این امور نیز مانند مرگ یا مصایب دیگری که انسان با آن‌ها روبه‌رو می‌شود اسباب و عوامل امتحان بشر می‌باشند.

خلاصه آن که آیات شریفه هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات آن را که با انسان مرتبط می‌باشد از وسایل و عواملی که خداوند بشر را به آن امتحان می‌کند معرفی کرده است. و علاوه عموم دیگری هم از آیات گذشته استفاده می‌شود و آن این است که تمام افراد بشر از مؤمن و کافر، نیکوکار یا بدکار، پیغمبر و یا مقام‌های پایین‌تر، همه و همه مورد امتحان و ابتلا قرار گرفته و هیچ کس از این ناموس الهی استثنا نمی‌گردد.

آیات به شرح زیر است:

«فَاَمَّا الْاِنْسانُ اذا مَا ابْتَلیهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَکْرَمَنِ وَ اَمّا

وسایل آزمایش انسان‌ها (۳۸۱)

اذا مَا ابْتَلیهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَهانَنِ!» (۱۵ و ۱۶ / فجر)

«اَنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلدُکُمْ فِتْنَةٌ!» (۲۸ / انفال)

«وَ لکِنْ لِیَبْلُوَ بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ.» (۴ / محمد)

«کَذلِکَ نَبْلُوهُمْ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ!» (۱۶۳ / اعراف)

«وَ لِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنینَ مِنْهُ بَلاآءً حَسَنا!» (۱۷ / انفال)

«اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبینَ!»

(۲ و ۳ / فجر)

«وَ اذا ابْتَلـی اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ.» (۱۲۴ / بقره)

«اِنَّ هـذا لَهُـوَ الْبَلـؤُا الْمُبیـــنُ!» (۱۰۶ / صافات)

«وَ فَـتَـنّــاکَ فُـتُـونـــا!» (۴۰ / طــه) (۱)

(۳۸۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

وجود شیطان عامل آزمایش انسان

«قالَ رَبِّ بِما اَغْوَیْتَنی لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ.» (۳۹ / حجر)

اصولاً نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بشر، مبتنی بر اساس امتحان و ابتلاء اســت تا انسان‌ها همــواره در میان خیر و شر و سعادت و شقاوت قرار داشته، به اختیار خــود و با در نظــر گرفتــن نتیجــه بـر طبـق هر کدام که خواستنـد عمل کنند.

۱- المیــــزان ج ۷، ص ۶۰.

وجود شیطان عامل آزمایش انسان (۳۸۳)

و بر این اساس اگر در این میان کسـی که چون ملائکه و یا خدا بشـر را به سوی خیرش دعوت نکند و کسی نباشد که او را به سوی شر تشویق بنمایـد، دیگر امتحانی نخواهـد بود، و حال آن که گفتیم امتحان در کار است، لـذا می‌بینیم که خـدای‌تعالی در امثال آیه «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً» (۲۶۸ / بقره) به این دو سنخ دعوت تصریح نموده است. آری اگر خـدای‌تعالی ابلیس را علیه بشـر تأییـد نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است خود بشـر را هم به وسـیله ملائکه که تا دنیا باقی است باقی‌انـد، تأییـد فرموده است. لـذا می‌بینیم در پاسخ ابلیس نفرموده: «اِنَّکَ مُنْظَر» (۱۵ / اعراف) بلکه فرمـود: «اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ» پس معلوم می‌شود غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده‌اند.

اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان

(۳۸۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

را هم بـا هـدایت به سـوی حق تأییـد نمود و ایمـان را در قلب زینت داد، و محبوب سـاخت، و فطرت توحیـدش ارزانی داشت، و به فجـور و تقـوی ملهمش نمـود و نوری پیش پـایش نهـاد تـا اگر ایمــان آورد بـا آن نور در میــان مردم آمـد و شـد کنـد، و هم‌چنین تأییـدات دیگر... «قُلِ اللّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ» (۳۵/یـونس) و «وَ لکِنَّ اللّهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ الْایمـانَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ - و لکن خـدا ایمـان را محبوب دل شـما کرده و آن را در دل‌هایتـان زینت داده است.» (۷ / حجر) و «فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها - روی دل متوجه دین حنیف کن که فطرت خداست، آن فطرتی که خلق را بر آن فطرت آفریده است.» (۳۰ / روم) و «نَفْسٍ وَ ما سَوّیها و فَاَلْهَمَهـا فُجُورَهـا وَ تَقْویها - به نفس و خلقت آن سوگنـد که فجور و تقوایش را ملهمش کرد.» (۷ و ۸ / شمس) و «اَوَ مَنْ کانَ مَیْتـا فَاَحْیَیْنهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُـورا یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ» (۱۲۲ / انعام) و «اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنـا وَ الَّذینَ امَنُـوا فِـی

وجود شیطان عامل آزمایش انسان (۳۸۵)

الْحَیـوةِ الـدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهـادُ.» (۵۱ / غافر)

بنابراین آدمی زاده آفریده‌ای است که خودش به خودی خود عاری از هر اقتضایی است، نه اقتضای سعادت دارد و نه شقاوت، و در بـدو خلقتش نسبت به هر دو یـک نسبت دارد، هم می‌توانـد راه خیر و اطـاعت را که راه ملائـکه است که جز اطاعت از آن ساخته نیست اختیار کند، و هم راه شر و فساد، و گناه را که راه ابلیس و لشکریان او است و جز مخالفت و معصیت چیزی ندارد، بشر به هر راه که در زندگی‌اش میل کند به همان راه می‌افتد و اهل آن راه کمکش نموده و آن‌چه را که دارند در نظر وی جلوه می‌دهند و او

را به سرمنزلی که راهشان به آن منتهی می‌گردد هدایت می‌کنند، حال آن سرمنزل یا بهشت است و یا دوزخ، یا شقاوت است و یا سعادت.

پس از آن‌چه گذشت این معنا روشن گردید که مهلت دادن ابلیس تا روز وقت

(۳۸۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

معلوم از باب تقدیم مرجوح بر راجح و یا ابطال قانون علیت نیست، بلکه در باب آسان ساختن امر امتحان است، لذا می‌بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس ملائکه را هم مهلت داده است.(۱)

نظام آزمایش الهی و القائات شیطانی

«لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذينَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ.» (۵۳ / حج)

۱- المیـزان ج ۲۳، ص ۲۳۹.

نظام آزمایش الهی و القائات شیطانی (۳۸۷)

مرض قلب عبارت است از این که استقامت حالتش در تعقل از بین رفته باشد، به این که آن‌چه را باید به آن معتقد شود نشود و در عقاید حقه که هیچ شکی در آن‌ها نیست شک کند، و قساوت قلب به معنای صلابت و غلظت و خشونت آن است، که از سنگ قاسی، یعنی سنگ سخت گرفته شده، و صلابت قلب عبارت از این است که عواطف رقیقه آن، که قلب را در ادراک معانی حقه یاری می‌دهد، از قبیل خشوع، رحمت، تواضع، و محبت در آن مرده باشد، پس قلب مریض آن قلبی است که خیلی زود حق را تصور می‌کند، ولی خیلی دیر به آن معتقد می‌شود، و قلب قسی و سخت آن قلبی است که هم دیر آن را تصور می‌کند و هم دیر به آن معتقد می‌گردد، و به عکس، قلب مریض و قسی وسواس‌های شیطانی را خیلی زود می‌پذیرد.

و اما القائات شیطانی، که زمینه را علیه حق، و اهل حق تباه و خراب می‌کند،

(۳۸۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

و در نتیجه زحمات انبیاء و رسل را باطل نموده و نمی‌گذارد اثر خود را ببخشد و هر چند مستند به خود شیطان است، و لکن در عین حال مانند سایر آثار چون در ملک خدا قرار دارد، بدون اذن او اثر نمی‌کند، همچنان که هیچ مؤثری اثر نمی‌کند، و هیچ فاعلی بدون اذن او عملی انجام نمی‌دهد، مگر آن که به همان مقدار دخالت اذن مستند به او شود، و آن مقدار که مستند به او می‌شود دارای مصلحت، و هدف شایسته است.

و به همین جهت خدای سبحان در آیه مورد بحث می‌فرماید: این القائات شیطانی خود مصلحتی دارد، و آن این است که مردم عموما به وسیله آن آزمایش می‌شوند، و آزمایش خود از نوامیس عمومی الهی است، که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به سعادت، و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است، باید آن دو دسته امتحان شوند، دسته سوم هم که منافقینی بیماردلند، به طور خصوص در آن

نظام آزمایش الهی و القائات شیطانی (۳۸۹)

بوته قرار گیرند، چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود، از تربیت الهیه‌ای است که در نظام خلقت مورد نظر است، همچنان که خودش فرمود: «كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُرَبِّكَ مَحْظُورا - ما هم این دسته را و هم آن دسته را کمک می‌کنیم و این یاری دادن به هر دو دسته از عطای پروردگار تو است، و عطای پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست.» (۲۰ / اسری)

این‌است‌معنای‌این‌که‌فرمود:تا آن‌چه‌راکه شیطان القامی‌کند مایه‌آزمایش بیماردلان و سنگدلان قراردهد... شیطان هم درشیطنتش

مسخر خدای سبحان است، و او را در کار آزمایش بندگان، و فتنه‌اهل شک، و جحود، و دارندگان غرور، آلت دست قرار می‌دهد.(۱)

۱- المیـــزان ج ۲۸، ص ۲۷۶.

(۳۹۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

(۳۹۱)

فصل چهارم :سنت استدراج، سنت املاء، و سنت مکر الهی

معنای استدراج از نظر دین

«وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ!» (۱۸۲ / اعراف)

«اِسْتِدْراج» در لغت به معنای این است که کسی در صدد برآید پله پله و به تدریج از مکانی و یا امری بالا رود و یا پایین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود،

(۳۹۲)

و لکن در این آیه قرینه مقام دلالت دارد بر این که مراد نزدیک شدن به هلاکت است یا در دنیا و یا در آخرت.

و این که استدراج را مقید کرد به راهی که خود آنان نفهمند، برای این بود که بفهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست، بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است، و در نتیجه ایشان با زیاده‌روی در معصیت پیوسته به سوی هلاکت نزدیک می‌شوند، پس می‌توان‌گفت استدراج تجدیدنعمتی بعدازنعمت‌دیگری‌است تا بدین‌وسیله التذاذ به‌آن نعمت‌ها ایشان‌را ازتوجه به‌وبال کارهایشان غافل‌بسازد، هم‌چنان که درآیه: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّی عَفَوْا،» (۹۵/اعراف) و «لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْویهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ،» (۱۹۶ و ۱۹۷ / آل‌عمران) گذشت. (۱)

معنای استدراج از نظر دین (۳۹۳)

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۵۶.

(۳۹۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

معنای املاء از نظر دین

«وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ!» (۱۸۳ / اعراف)

کلمه «اِمْلاء» به معنای مهلت دادن است تا مدت معین، و به همین جهت آیه شریفه در معنی‌نظیر آیه: «وَ لَوْلا کَلِمَةٌسَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ،» (۱۴ / شوری) است و کلمه‌ای که در این آیه است همان است که در هنگام هبوط آدم به وی فرموده و گفت: «وَ لَکُمْ فِی الاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ ـ و برای شماست در زمین قرارگاه و زندگی تا مدتی معین،» (۳۶ / بقره) و قضای الهی هم همین است، و قضا مختص به خدای‌تعالی است و در آن کسی با او شریک نیست، به خلاف استدراج که به معنای رساندن نعمت

معنای املاء از نظر دین (۳۹۵)

بعدازنعمت است، و این نعمت‌های الهی به وسایطی از ملائکه و امر به انسان می‌رسد.(۱)

معنای مکر الهی

«اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ!» (۹۹ / اعراف)

کلمه «مَکْر» به معنای این است که شخصی دیگری را غافلگیر کرده و به او آسیبی برساند، این عمل از خدای‌تعالی وقتی صحیح است که به عنوان مجازات صورت بگیرد، انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود، و خداوند او را از آن جایی که خودش نفهمد معذب نماید، و یا سرنوشتی برای او تنظیم کند که او خودش به پای خود و غافل از

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۵۷.

(۳۹۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سرنوشت خود به سوی عذاب برود، و اما مکر ابتدایی و بدون این که بنده معصیتی کرده باشد، البته صدورش از خداوند ممتنع است.

نکته بسیار لطیفی در این سه آیه یعنی آیه «اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُریآ» (۹۷ / اعراف) و آیه «اَوَ اَمِنَ اَهْلُ الْقُریآ» (۹۸ / اعراف) و آیه «اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ» (۹۹ / اعراف) به کار رفته و آن این است که در دو آیه اول فاعل «أَمِنَ» را اسم ظاهر - اَهْلُ الْقُری - آورد، با این که ممکن بود در آیه دومی ضمیر آورده و بفرماید: «اَوَ اَمِنوا» لکن این کار را نکرد تا ضمیر در آیه سومی که فاعل فعل است به هر دو آیه برگشته و در نتیجه جمعیت هلاک شده در خواب غیر جمعیتی به حساب آید که در حالت غفلت و لعب دستخوش عذاب شدند.

و اما این که فرمود: «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» جهتش را در آیه اول بیان کرد، و آن این بود که فرمود: ایمن بودن از مکر خدا در حقیقت خود مکری است از

معنای مکر الهی (۳۹۷)

خدای‌تعالی که دنبالش عذاب است، پس صحیح است گفته شود: مردم ایمن از مکر خدا زیانکارانند، زیرا همان ایمنی‌شان هم مکر خداست.(۱)

سنت امتحان از طریق اعطای رزق و مجازات از طریق سنت استدراج و املاء

«وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیرٍ!» (۳۰ / شوری)

اگر جوامع بشر عقاید و اعمال خود را بر طبق آن‌چه که فطرت اقتضا دارد

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۱.

(۳۹۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

وفق دهد، خیرات به سویش سرازیر و درهای برکات به رویش باز می‌شود، و اگر در این دو مرحله به سوی فساد بگرایند، زمین و آسمان هم تباه می‌شود، و زندگی‌شان را تباه می‌کند.

این آن حقیقتی است که سنت الهی اقتضا آن را دارد، مگر آن که باز هم پای سنت دیگر به میان آید، همان سنت که گفتیم حاکم بر سنت رزق است، یعنی سنت امتحان و استدراج و املاء که در این صورت وضع صورتی دیگر به خود می‌گیرد، (و به جای چشاندن نمونه‌ای از آثار سوء اعمالشان، نعمت را به سویشان سرازیر می‌کند، تا به طور کلی با فساد خو بگیرند، و سراسر جهان برای نابودیشان یک جهت شده، عوامل و اسبابش برای منقرض ساختن آن بسیج شوند)، هم‌چنان که فرمود:

«ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتّی عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ ابآءَنَا الضَّرّآءُ وَ السَّرّآءُ

سنت امتحان از طریق اعطای رزق و مجازات (۳۹۹)

فَاَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ - در آن هنگام بود که سنت خود را عوض کردیم، و به جای عقوبت نعمت همی دادیم تا طغیان

کردنـد و یا آثار سوء گناهان سابق خود را به وسیله نعمت‌ها از بین بردنـد و خرابی‌ها را آباد کردنـد، و لیکن به جای این که به راه خداوند هدایت شوند گفتند: نیش و نوش جهان امری است طبیعی، پدران ما نیز را هر دو داشـتند، پـس نـاگهان ایشان را گـرفتیـم در حـالی که از مـجاری امور آ گهی نداشتند.» (۹۵ / اعراف) (۱)

روش اســتدراج و املای الهی

۱- المیــزان ج ۳۵، ص ۹۷.

(۴۰۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لایَعْلَمُونَ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ!» (۴۴و۴۵/قلم)

کلمه «اِسْتِدْراج» به این معنی است که درجه کسی را به تدریج پایین بیاورند تا جایی که شقاوت و بدبختی‌اش به نهایت برسد، و در ورطه هلاکت بیفتـد، خـدای‌تعالی وقتی بخواهـد با کسـی چنین معامله‌ای بکنـد، نعمت پشت سـر نعمت به او می‌دهد، هر نعمتی که می‌دهد به همان مقدار سـر گرم و از سـعادت خود غافل می‌شود، و در شکر آن کوتاهی نـموده، خـرده خـرده خدای صـاحب نعمت را فراموش می کند، و از یاد او دور می‌شود.

پس اسـتدراج، دادن نعمت دنبال نعمت است، به متنعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاک نزدیک شود، و قید «مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ» برای این است که این هلاکت از راه نـعمت فراهم مـی‌شود، که کـفار آنرا خیر و سـعادت می‌پندارند، نـه شقاوت و شـر.

روش استدراج و املای الهی (۴۰۱)

«وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ!»

معنی آیه این است که: من به کفـار مهلت می‌دهم تـا در نعمت مـا با گناه بغلطنـد، و هر جـور دلشان خواست گنـاه کننـد، که کید من قوی است.

و اگر در این آیه سیاق را از (ما) که عظمت را می‌رسانـد، و می‌فهمانـد به هر نعمتی ملکی موکل است به (مِنْ) بر گردانیده، در آیه قبلی فرمود: ما چنین و چنان می‌کنیم، و در این آیه می‌فرمایـد: من چنین و چنان می کنم، برای این است که املا و مهلت دادن همان تأخیر اجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده، مثلاً فرموده: «ثُمَّ قَضیآ اَجَلاً وَ اَجَلٌ مُسَمّیً عِنْدَهُ ـ پس اجلی مقدر کرد و اجل نزد او نامبردار و معین شده است.» (۲ / انعام) (۱)

۱- المیــزان ج ۳۹، ص ۸۵.

(۴۰۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

اجرای سنت الهی املاء و استدراج از طریق افزایش مال و اولاد

«اَیَحْسَبُونَ اَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنینَ نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لایَشْعُرُونَ!» (۵۵ / مؤمنون)

معنـای آیه این اسـت که آیا اینان گمـان می کنند که اگـر در مدتـی و مهلتـی مـال و فرزنـدان به ایشان دادیـم، از این جهـت بوده که زیـاد دوستشـان داشته‌ایم و یا نـزد ما احتـرام داشتند؟ و خواسته‌ایـم خیرشـان را زودتـر به ایشان برسانیم؟

اجرای سنت الهی املاء و استدراج (۴۰۳)

نه، بلکه نمی‌فهمنـد، یعنی مطلب برعکس است، ولی آنـان حقیقت امر را درک نمی کننـد، چه حقیقت امر این است که مـا ایشان را املاـء و اسـتدراج کرده‌ایم، یعنی اگر از مـال و فرزنـد بیشتر به ایشـان می‌دهیم، می‌خواهیم در طغیان بیشتری فرو رونـد، و این همان مضـمونی است که خـدای‌تعالی می‌فرمایـد: «سَنَسْـتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لاـ یَعْلَمُونَ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْـدی مَتینٌ - به زودی اسـتدراجشان

می کنیم، از راهی که نفهمند، و مهلتشان می‌دهیم، که کید من متین است.» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

این کفار که پنداشته‌اند مال و اولاد خیر ایشان است، خیراتی است که ما زودتر به ایشان رسانده‌ایم، به خطا رفته‌اند، و مال و اولاد خیرات نیست، بلکه استدراج و املاء است، خیراتی که در آن سرعت می‌شود آن است که مؤمنین به خدا و رسول و روز جزا دارند، و آن اعمال صالح ایشان است.(۱)

(۴۰۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه

«وَ لَقَدْ اَرْسَلْنآ اِلی اُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَخَذْنهُمْ بِالْبَأْسآءِ وَ الضَّرّآءِ.» (۴۲ / انعام)

در این آیه و آیات بعدی‌اش خدای سبحان برای پیغمبر گرامی‌اش رفتار خود را با اممی که قبل از وی می‌زیسته‌اند ذکر می کند و بیان می‌فرماید که آن امم بعد از دیدن معجزات چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دادند، و حاصل مضمون آن این است که

۱- المیـــزان ج ۲۹، ص ۵۷.

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه (۴۰۵)

خدای‌تعالی انبیایی در آن امم مبعوث نمود، و هر کدام از آنان امت خود را به توحید خدای سبحان و تضرع در درگاه او و به توبه خالص متذکر می‌ساختند، و خدا امت‌های نامبرده را تا آن جا که پای جبر در کار نیاید و مجبور به تضرع و التماس مسکنت نشوند به انواع شدت‌ها و محنت‌ها امتحان می‌نمود، و به اقسام بأساء و ضراء مبتلا می کرد، باشد که به حسن اختیار به درگاه خدا سر فرود آورده و دل‌هایشان نرم شده و از خوردن فریب جلوه‌های شیطانی و از رکون به اسباب ظاهری اعراض نمایند، ولی زحمات انبیاء به جایی نرسید، و امت‌ها در برابر پروردگار سر فرود نیاوردند، بلکه اشتغال به مال دنیا دل‌هایشان را سنگین نمود، و شیطان هم عمل زشتشان را در نظرشان جلوه داده، یاد خدای را از دل‌هایشان ببرد.

وقتی کارشان به این جا رسید خدای‌تعالی هم درهای همه نعمت‌ها را به رویشان

(۴۰۶) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

گشوده و چنان به انواع نعمت‌ها متنعمشان کرد که از شدت خوشحالی به آن‌چه که از نعمت‌ها در اختیار داشتند غره شده و خود را از احتیاج به پروردگار متعال بی‌نیاز و مستقل دانستند، آن وقت بود که به طور ناگهانی و از جایی که احتمالش را نمی‌دادند عذاب را بر آنان نازل کرد، یک وقت به خود آمدند که دیگر کار از کار گذشته، و امیدی به نجات برایشان نمانده بود و به چشم خود دیدند که چگونه از جمیع وسایل زندگی ساقط می‌شوند: «فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذینَ ظَلَمُواْ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِ‌الْعلَمینَ!»(۴۵/انعام) (۱)

۱- المیـــزان ج ۱۳، ص ۱۴۰.

سنت استدراج و مکر الهی در جوامع مغرور و گمراه (۴۰۷)

دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال

«اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ؟» (۱۴۱ / آل عمران)

کسی که دعوت الهی را اجابت نکرده و خود را مستوجب شقاوت بنماید، در صورتی‌که بر این حال باقی بماند عذاب را برای خود تثبیت کرده است و هرچه در این راه پیش برود، و روبروی با حوادثی که مورد امر و نهی الهی است بشود، و در نتیجه قوا و استعدادش به فعلیت نزدیک گردد، بر شقاوتش افزوده می‌شود گرچه خود به این امور راضی بود و از آن‌چه که عمل می کند خوشحال باشد، و این نیست مگر از مکر الهی، چه‌آن‌که، آن‌چه‌را که بندگان یاغی و متمرد ازعوامل سعادت‌خود می‌دانند، خداوند

(۴۰۸) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

آنهارا از عوامل شقاوت آنها می گرداند، و کوشش آنها را در به دست آوردن سعادت تباه‌می‌سازد، خدامی‌فرماید: «وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَاللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرینَ!» (۵۴ / آل‌عمران) و «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ!» (۴۴ و ۴۵ / قلم)

پس چیزی که آدم مغرور و جاهل را خوشحال می کند این است که گمان می کند با مخالفت و تمرد اوامر الهی بر خدا پیشی گرفته و سعادت را به دست آورده است، در صورتی که همین مخالفت و تمردی را که او عامل سعادت خود می‌داند، اسباب بدبختی و هلاکتی است که خدا در صورت عصیان برای او خواسته است: «اَمْ حَسِبَ الَّذینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ اَنْ یَسْبِقُونا ساءَما یَحْکُمُونَ،» (۴ / عنکبوت) و از عجیب‌ترین آیات این باب این آیه است که خدا می‌فرماید: «وَ لِلّهِ الْمَکْرُ جَمیعا!» (۴۲ / رعد)

بنابراین جمیع این مکرها و مخالفت‌ها و ظلم‌ها و تعدیاتی که از مردم نسبت به

دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال (۴۰۹)

وظایف دینی انجام می گیرد، و همچنین برخورد آنها با حوادثی که باطن آنها را بروز می‌دهد، مکر و املاء و خدعه‌ای است الهی، چه آن که از حقوق بندگان بر خدا این است که آنها را به عاقبت امور و سرانجام افعال خود برساند، و خداوند هم آنها را به عاقبت اعمالشان می‌رساند، و خداوند در کار خود پیروز است.

همین مکر و املاء و استدراج وقتی که به شیطان نسبت داده می‌شود از اقسام کفر و معاصی می گردد، و کشیدن به طرف آنها دعوت، وسوسه، وحی، نزوع اضلال است و حوادثی که آدمی را به طرف آنها می‌خواند زینت شیطان و وسایل و ریسمان شبکه‌های اوست که بدان بندگان را به دام می‌افکند، چه آن که شیطان با این وسایل، بندگان الهی را اغواء نموده و با وسایلی که در دست دارد آنها را گمراه می‌نماید. و اما مرد مؤمنی که ایمان در قلبش رسوخ کرده و در موقع برخورد با حوادث جز از اوامر

(۴۱۰) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

الهی پیروی ننموده عبادت و اطاعت او را می‌نماید، از کسانی است که مفهوم توفیق و ولایت الهیه و هدایت به معنای اخص یک نحو انطباقی بر وضع خاص او پیدا می کند و خدا می‌فرماید: «وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ،» (۱۳ / آل‌عمران) و «وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ،» (۶۸ / آل‌عمران) و «اَللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ،» (۲۵۷ / بقره) و «یَهْدیهِمْ رَبُّهُمْ بِایمانِهِمْ،» (۹ / یونس) و «اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ؟» (۱۲۲ / انعام)

و نام توفیق و ولایت و هدایت در جایی است که این امور به ذات مقدس الهی نسبت داده شود و اما در صورتی که به ملائکه استناد داده شود نام آن تأیید است و خداوند می‌فرماید: «اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ وَ اَیَّدَهُمْ بِروُحٍ مِنْهُ!» (۲۲ / مجادله) (۱)

۱- المیـــزان ج ۷، ص ۵۵.

دخالت مکر الهی در نتیجه اعمال (۴۱۱)

مهلت کفار عامل بدبختی و ازدیاد حجم گناه

«وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا اِثْما!» (۱۷۸ / آل عمران)

پس از آن که خداوند پیغمبر خود را در مقابل شتابزدگی که کفار در کفر خود داشتند تسلیت داد و او را مطمئن کرد که آنان همه تحت سیطره الهی بوده و در راهی ایشان را روان کرده است که نتیجه‌اش حرمان و محرومیت ابدی در آخرت می‌باشد، کلام را به سوی خود کفار منعطف نموده و می‌فرماید که این مساعدت‌ها و مهلت

(۴۱۲) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

دادن‌ها نباید موجب فرح و شادی ایشان شود چه آن که این نیست مگر برای آن که هرچه بیشتر بر گناهانشان افزوده گردد و به دنبال آن عذاب مهین که آمیخته با ذلت و پستی است در انتظارشان می‌باشد و تمام این جریان به موجب ناموس تکمیل است.

«وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِما اتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْرا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا...» (۱۸۰ / آل‌عمران) چون خداوند در دو آیه قبل حالت مهلت داده شدن کفار را متذکر شده و نیز توجه داده که این مهلت برای زیاد شدن حجم گناه ایشان است و خیلی روشن است که این حالت مربوط به بخل در مال و عدم انفاق در راه خداست چه آن که تنها دلخوشی و مایه مباهات ایشان همان جمع‌آوری مال است لذا در این جا روی سخن را به ایشان فرموده و می‌گوید توجه داشته باشید این بخل برای شما شر است و از این که از مال «بِما اتیهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تعبیر فرموده برای این است که به

مهلت کفار عامل بدبختی و ازدیاد حجم گناه (۴۱۳)

علت سرزنش و رمز این ملامت اشاره‌ای فرموده باشد و جمله «سَیُطَوَّقُونَ» در حقیقت علت‌است برای شر بودن بخل.(۱)

۱- المیـــــــــزان ج ۷، ص ۱۳۴.

(۴۱۴) تدبیر و تقدیر در نظام آفرینش

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».